

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهرا (س) درجه این مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی- پژوهشی» است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهرا (س)  
مدیر مسئول: دکتر اسماعیل حسن زاده  
سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی  
ویراستار فارسی: نادر خبازی  
ویراستار چکیده های انگلیسی: دل آرا مردوخی  
ویراستار منابع انگلیسی: مریم خوب کردار  
دبیر اجرایی: خدیجه سهراب زاده

#### اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی  
دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد، بازنشته گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)  
دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران  
دکتر محمد تقی امامی خویی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری  
دکتر اسماعیل حسن زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)  
دکتر الهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی  
دکتر محمد تقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
دکتر محمد سرور مولایی، استاد دانشگاه الزهرا (س)  
دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)  
دکتر شهرام یوسفی فر، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات فرگاهی / ۲۶۱۱۵۵۷۴-۲۱  
ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله ([hi.zahra.ac.ir](http://hi.zahra.ac.ir)) مراجعه فرمایید.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهرا (س) محفوظ است.  
آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهرا (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی  
کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

شاپا: ۸۵۵X-۲۰۰۸  
شاپای الکترونیکی: ۳۴۹۳-۳۵۳۸

## نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات بر اساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- در انتخاب مقالات اولویت به ترتیب با مقالات پژوهشی، تألیفی و ترجمه‌ای است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

## ضوابط مربوط به مقالات

- از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم رعایت کنند:
۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)) ارسال شود.
  ۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
    - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد)
    - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
    - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
    - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
    - نتیجه‌گیری
    - فهرست منابع و مآخذ
  ۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی/عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود:  
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
  ۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
  ۵. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه در محیط word باشد.
  ۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
  ۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی)
  ۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
    - الف. مقاله در مجله تخصصی مربوط به زبان‌های خارجی چاپ شود.
    - ب. نویسنده غیرفارسی‌زبان باشد.
    - ج. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است.)

# منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

## مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می کنند، درخواست می شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی توجهی به هر یک از مواد این دستورالعمل می تواند پی گیری های متناسب قانونی داشته باشد.

## ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی<sup>۱</sup> دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هر گونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

## ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان نامه های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود. تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجو می تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

## ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان نامه های تحصیلی<sup>۲</sup>، در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان نامه های تحصیلی، دانشجو در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

---

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله ای گفته می شود که تمام یا بخشی از آن -کم یا زیاد- برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می تواند زمینه ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.

ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.

پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می باشد.

۲. مقاله مأخوذ از پایان نامه به مقاله ای اطلاق می شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان نامه تطبیق کند.

## ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیر مرتبط با پایان نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی گیری های قانونی است.

## ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیر قابل قبول خواهد بود.

## ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می تواند در صورت احراز تخلف به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

## ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داوری ها تلقی کرد.

## ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

## ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه ها در حال حاضر برای داوری پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف چینی، صفحه آرای و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می باشد.

## ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان نامه یا رساله) می توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجوی) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال همزمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهراء (س) به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

## درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱. از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علیرغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوری نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید و جوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.



## فهرست مطالب

- اولین پنداره‌های عالمان مسیحی از ویژگی‌های فردی پیامبر اسلام (ص) ۳۱-۹  
راضیه سیروسی، علیمحمد ولوی
- تحلیلی تاریخی از زمینه‌های پیدایش برنامه‌ریزی توسعه‌ای و  
شکل‌گیری سازمان برنامه در ایران (دوره پهلوی ۱۳۰۴-۱۳۲۷.ه.ش)  
علی شهوند، حبیب‌اله سعیدی‌نیا
- بیکاری به‌مثابه مفهومی تاریخی: طرحی برای تحقیق در تاریخ بیکاری  
در ایران  
محمدجواد عبدالهی
- بررسی و تحلیل پراکندگی جغرافیایی استرقاق در فتوح امیر تیمور  
گورکانی  
نرگس علیپور، نزهت احمدی
- چالش دولت مدرن رضا شاه با ایلات و عشایر؛ مانع توسعه یافتگی سیاسی  
خدابخش قربان‌پور، علی‌اکبر جعفری، فریدون اللهیاری
- بازنمایی عشایر به‌عنوان یاغی در دوره پهلوی اول  
(بررسی اشعار زندان آغا‌عنایت جوانروی)  
فردین قریشی، محمد عباس‌زاده، محمدباقر علیزاده اقدم،  
ناصر صدقی، سید حامد کهنه‌پوشی
- اوضاع اقتصادی ایالت قهستان در قرون نخستین اسلامی  
مجتبی گراوند، داریوش نظری، فرشید جعفری
- نقش طلا در جامعه و فرهنگ عصر ساسانی  
فرهاد نام برادرشاد
- چکیده مقالات به انگلیسی





فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)  
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۴۰، پیاپی ۱۳۰، زمستان ۱۳۹۷

## اولین پنداره‌های عالمان مسیحی از ویژگی‌های فردی پیامبر اسلام (ص)<sup>۱</sup>

راضیه سیروسی<sup>۲</sup>  
علیمحمد ولوی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۳۱

### چکیده

ظهور دین اسلام و گسترش سریع آن در جهان، با واکنش مسیحیان روبه‌رو شد. زیرا آنان اسلام را دینی رقیب می‌دانستند. نخستین موضع‌گیری‌ها، از سوی روحانیون کلیسا صورت گرفت. روحانیون و مبلغان مسیحی در متون خود، زندگی‌نامه مختصری از حضرت محمد (ص) ارائه دادند. آن حضرت در این آثار، شخصیتی وابسته، تأثیرپذیر، محیل، خودشیفته، ضداجتماعی و شهوت‌طلب ترسیم شده‌است؛ انگاره‌هایی که مستقیماً در شکل‌گیری تصورات غرب از پیامبر اکرم (ص) تأثیر داشته است. در زمان کنونی نیز، با وجود همه پیشرفتی که در مطالعات اسلام‌شناختی صورت گرفته، ذهنیت توده مردم و حتی بسیاری از عالمان مغرب‌زمین، از رسوبات این پنداره‌های منفی متأثر است. در مقاله حاضر بی‌آنکه در پی بررسی علت ظهور این‌گونه تصاویر در ذهنیت عالمان غربی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.20567.1662

۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه الزهرا (س)؛ r.sirousi@alzahra.ac.ir

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س) (نویسنده مسئول)؛ a.valavi@alzahra.ac.ir

باشیم، کوشش شده تا نسبت میان متغیرهایی چون محل نشو و نما، وابستگی سیاسی و رشته تخصصی عالمان مسیحی، با پنداره‌های آنان از پیامبر (ص) طی قرن هشتم تا چهاردهم میلادی، مورد بررسی قرار گیرد. این پژوهش، در پی پاسخ‌گویی بدین سؤال است که چه رابطه معناداری میان متغیرهای فوق و پنداره عالمان مسیحی از ویژگی‌های فردی پیامبر (ص) وجود دارد؟ نتایج نشان داد که عالمان مسیحی، با وجود تفاوت دوره زمانی، زادگاه و حرفه نویسندگان، پنداره واحدی از ویژگی‌های فردی پیامبر اسلام داشته‌اند.

**واژه‌های کلیدی:** پنداره، عالمان مسیحی، پیامبر (ص)، ویژگی‌های فردی.

## مقدمه

واکنش غرب مسیحی نسبت به دین اسلام و بالاخص حضرت محمد (ص)، با تهاجم اعراب مسلمان به حاشیه قلمرو امپراتوری بیزانس از اواسط قرن هفتم میلادی شروع شد. از این زمان، عالمان مسیحی سعی کردند تا با اقدامات تبلیغی و نگارش کتب، نبوت آن حضرت را زیر سؤال ببرند. یوحنا دمشقی<sup>۱</sup> از اولین عالمانی بود که آرای غرض‌آلود وی در مورد اسلام و پیام‌آور آن، تا مدت‌ها در ذهنیت مسیحیان باقی ماند و دیگر نویسندگان، به تکرار آن پرداختند. فتح آندلس به دست مسلمانان، گام دیگری بود که غرب مسیحی را به واکنش در برابر اسلام واداشت. این امر، کاملاً طبیعی بود که مسیحیان در برابر دین تازه‌ظهور، به مجادله برخیزند؛ خصوصاً که آن‌ها اسلام را رقیبی قدرتمند در برابر مسیحیت قلمداد می‌کردند. این موضع‌گیری پس از وقوع جنگ‌های صلیبی، شتاب روزافزونی به خود گرفت. دین اسلام در آثار نویسندگان غرب مسیحی، با تعصب افراطی بیشتری تصویر شد و با ارزش‌های دنیای مسیحی، مورد داوری قرار گرفت. گسترش دامنه مطالعات اسلام‌شناسی در غرب، سبب شد تا اولین ترجمه قرآن به زبان لاتین در قرن دوازدهم میلادی، به نگارش درآید. این ترجمه توسط رابرت کتونی به دستور پیتر مقدس،<sup>۲</sup> راهب دیر کلونی، صورت گرفت. این ترجمه بسیار مغلوط و مغرضانه، مرجع آثار عالمان مسیحی قرون بعد قرار گرفت. غرب مسیحی، تمرکز ویژه‌ای بر شخصیت پیامبر (ص)، در اولین تصاویر ارائه‌شده از مذهب اسلام داشته که تاکنون نیز تداوم یافته‌است. بدین جهت ضرورت ایجاب می‌کند تا تحقیقی به بررسی‌تطور این تصویر، خصوصاً در نخستین آثار تولیدشده در غرب پردازد تا ریشه‌های ذهنیت امروزی غرب از پیامبر (ص)، اندکی بازکاوی شود. لایه‌برداری از رسوبات این

1. John Damascene

2. Peter the Venerable

ذهنیت متراکم، به ویژه در رابطه با چهره پیامبر(ص)، ضرورتی تام دارد. مقاله حاضر، تنها به بعدی از ابعاد این ذهنیت یعنی بازتاب ویژگی های فردی پیامبر(ص) توجه کرده است.

تاکنون، چندین اثر به مطالعه تصویر ارائه شده از پیامبر(ص) در غرب قرون وسطی پرداخته است. فریستو و بلانک (Frassetto, Blanks/1999)، ضمن بررسی مواضع نویسندگان اروپایی نسبت به اصل اسلام و اعتراف به تأثیر غیرقابل انکار اسلام بر غرب، نیم نگاهی به مواضع این گروه از نویسندگان نسبت به پیامبر اسلام(ص) داشته اند.

دی سزاره (Di Cesare/2012)، طیف گسترده ای از سفرنامه، وقایع نامه ها، داستان ها، اشعار، تاریخ عرب ها، جغرافیا و رساله های کلامی درباره پیامبر(ص) شناسایی کرده است. دقت او در گردآوری منابع ستودنی است، اما از ارائه تحلیل در مورد تصاویر ترسیم شده بازمانده است. مقاله حاضر، در شناسایی منابع تحقیق، از این اثر بهره جسته و چون دی سزاره، اطلاعات را به صورت نقل قول مستقیم آورده، منابعی که دسترسی به آن ها ممکن بود، به کتاب مذکور ارجاع داده شده است. کلیتون بنت، در کتاب «در جستجوی محمد»، به ارائه تصویر حضرت محمد(ص) در آثار غیرمسلمانان از آغاز پیدایش آن تا به امروز پرداخته و کوشیده است تقابل این تصاویر با آرای مسلمانان را نشان دهد. گرچه نویسنده با نگاهی جامع به ارائه تصویری کلی از پیامبر پرداخته، ولی به سبب استفاده از چند منبع تحقیقاتی و عدم رجوع به منابع اصلی، نتوانسته تصویری جامع از حضرت محمد(ص) در آثار غیرمسلمین ارائه دهد (Bennett, 1998). سازدن در کتابی با عنوان «دیدگاه غربیان از اسلام در قرون میانه»، برخی از انگاره های غرب نسبت به حضرت محمد(ص) را ذکر کرده است، اما در تفسیر چرایی تولید این پنداره ها در ابتدای قرون میانه، تنها بر جهالت و ناآگاهی نویسندگان تأکید کرده است (Southern, 1962). دیوید توماس در مقاله ای با عنوان «محمد در روابط مسیحی - مسلمان قرون میانه»، عصاره تصویر ارائه شده از پیامبر(ص) در غرب مسیحی را ارائه کرده است، اما استفاده از چند منبع محدود تحقیقی و ارائه گزینشی و مختصر، سبب شده تا بسیاری از موارد مغفول واقع شود (Thomas, 2014). نورمن دنیل در کتاب «اسلام و غرب»، به بررسی ملاحظات سیاسی و مذهبی دیدگاه غرب از اسلام و تعامل مسیحیان و مسلمانان از قرون وسطی تا دوره مدرن پرداخته است و به تناسب موضوع، برخی از انگاره های غرب نسبت به پیامبر(ص) را آورده است (daniel, 2009). جان تولان در کتاب خود با عنوان «دیدگاه مسیحیان قرون وسطی از اسلام»، نشان داد که مسیحیان قرون وسطی، اسلام را مجموعه ای از چالش های ناخوشایند ارائه داده و با توجه به منافع و تعصبات خود، فرهنگ اسلام را با شیوه های مختلف تصویر کرده اند (tolan, 2013).

آثاری که در زمینه تصویر ارائه شده از پیامبر (ص) در غرب، به زبان فارسی نگارش یافته‌اند، در عین ارزش و دقت فراوان، بر منابع محدود تمرکز داشته است. مرتضی اسعدی در کتاب مطالعات اسلامی در غرب، تنها سیر کلی مطالعات را مد نظر داشته و به ضرورت بحث، اطلاعاتی در مورد پنداره برخی از عالمان مسیحی ارائه داده است (اسعدی، ۱۳۸۱). مهم‌ترین اثری که به نوعی تطور انگاره غربیان دست یافته، کتاب «محمد (ص) در اروپا: هزار سال اسطوره‌سازی در غرب» می‌باشد، اما با وجود گستره موضوعی، مکانی و زمانی، بسیاری از منابع از دید نویسنده خارج مانده است. خصوصاً که در بررسی برخی از منابع به ذکر آنها در پژوهش‌ها اکتفا شده است (صمیمی، ۱۳۸۴). کتابی نیز به تازگی با عنوان «خاتم عشق» توسط مجید پورطباطبایی به نگارش درآمده است، اما همچنان نویسنده، تنها به آثار دست دوم و تراجم رجوع کرده است. بالطبع با این شیوه، بسیاری از منابع از دستور کار خارج شده است (پورطباطبایی، ۱۳۹۵). مجتبی مینوی در مقاله «اسلام از دریچه چشم مسیحیان»، به بررسی دیدگاه چند نفر از علمای مسیحی درباره اسلام پرداخته است (مینوی، ۱۳۷۵). دقت نظر نویسنده در بررسی آراء و نظرات مسیحیان و انتخاب هوشمندانه نویسنده‌گانی با دیدگاه متفاوت نسبت به پیامبر اسلام، از جمله نقاط قوت این مقاله می‌باشد. مرتضی خلیج اسعدی، در مقاله‌ای با عنوان «یوحنا دمشقی و آغاز مجادله کلامی»، علت پیدایش مواضع کلامی مسیحیت نسبت به اسلام را مقابله قرآن با تثلیث دانست که به صورت بنیادی‌ترین اصل اعتقادی مسیحیان پیرو کلیسای روم درآمده بود (خلیج اسعدی، ۱۳۷۵). بررسی پیشینه مذکور نشان می‌دهد که محققانی با هدف‌های مختلف مطالعاتی، به اولین انگاره‌های ارائه شده از پیامبر (ص) در اروپای مسیحی پرداخته‌اند، اما هدف پژوهش حاضر را پوشش نمی‌دهند، زیرا از ارائه تصویر جامعی از پیامبر در سده‌های نخستین ظهور اسلام بازمانده‌اند. دی سزاره که کامل‌ترین و جامع‌ترین مجموعه را در موضوع تصویر پیامبر (ص) در منابع لاتین قرون وسطی گردآوری کرده، از ۴۴ نویسنده نام برده که تا قرن چهاردهم میلادی، به موضع‌گیری درباره پیامبر اسلام پرداخته‌اند. نویسنده پس از مطالعه و بررسی دقیق منابع مورد استناد، ۲۸ نویسنده را شناسایی کرده است که به اظهار نظر صریح درباره ویژگی‌های فردی پیامبر (ص) پرداخته‌اند.

## تطورات انگاره‌ای عالمان مسیحی از ویژگی‌های فردی پیامبر (ص) تا قرن چهاردهم میلادی

از جمله اولین اقدامات عالمان مسیحی قرون وسطی، موضع‌گیری منفی نسبت به پیامبر (ص) بود. عالمان مسیحی علاوه بر بُعد اجتماعی و سیاسی زندگی پیامبر (ص)، که با جایگاه نبوت پیوستگی

بیشتری داشت، از جنبه فردی نیز اختلالات جسمی و روحی به آن حضرت نسبت داده‌اند. منظور از ویژگی فردی، خصلت‌هایی پایدار است که در سرشت فرد وجود داشته و ارتباط با دیگران، عامل شناسایی آن نمی‌باشد.

از جمله اختلالات رفتاری که عالمان مسیحی به پیامبر(ص) نسبت دادند، توهم خودبزرگ‌بینی است. کشیشانی که عیسی(ع) را فرزند خدا و برخوردار از هویتی ازلی معرفی می‌کردند و بر این باور، چنان پای می‌فشرند که کسانی چون آریوس را به دلیل مخالفت با این عقیده، تکفیر و محکوم کردند(رک: ناس، ۱۳۸۵: ۶۳۴)، پیامبر(ص) را فردی متوهم تصویر کردند که خیالات عجیبی را در سر می‌پروراند. هیو،<sup>۱</sup> راهب فرانسوی، پیامبر(ص) را فردی متوهم تصویر کرد که در گمان خود با فرشته‌ای از جانب خداوند سخن می‌گفت(Thomson, 2003: 171). بندیکت،<sup>۲</sup> اسقف مارسی، پیامبر(ص) را فردی هذیانی خواند که در خیالات خود با کبوتری در ارتباط بود و تعالیم دین خود را از او دریافت می‌کرد (Cerulli, 1949: 415). زیگبرت،<sup>۳</sup> حضرت محمد(ص) را فردی متوهم توصیف نمود که مدعی شد فرشته‌ای با وی سخن می‌گوید (Pertz, 1842: 323). ریچارد<sup>۴</sup> مدعی شد که حضرت محمد(ص)، به جهت بیماری‌اش در دنیای خیال، فرشته‌ای را می‌دید و با او سخن می‌گفت (Cluniacensis, 90 in: Di Cesare/166). ویلیام اورنج<sup>۵</sup> پیامبر(ص) را فردی هذیانی خواند که در تصورِ باطل خود، از طریق ارتباط با جبرئیل، آموزه‌های وحیانی را دریافت می‌کرد (Alvernus, 1674: 50 in: Di Cesare /253). ژاک دو ویتروی<sup>۶</sup> مدعی شد که پیامبر(ص) در خیالات خود، صدای فرشته‌ای را می‌شنید و اوهام و خرافات درونی خود را از زبان او برای مردمش بیان می‌کرد (de Vitriaco, 2008: 109).

انتساب بیماری صرع به پیامبر(ص) که زیرمجموعه اختلالات جسمی قرار می‌گیرد، فراوانی گسترده‌ای در انگاره‌سازی از پیامبر(ص) داشته است. یوحنا دمشقی مدعی شد که پیامبر(ص)، حملات صرع خود را تحت عنوان پدیده‌ای خارق‌العاده، یعنی دریافت وحی از فرشته آسمانی پنهان کرد (Sahas, 1972: 75). پس از آن، نویسندگان مسیحی به پیروی از وی، این باور بی‌پشتوانه را رواج دادند، اما هیچ‌کدام اشاره نکردند که اگر دوستان پیامبر(ص) برای حمایت از مقام نبوت، مصروع بودن آن حضرت را پنهان داشتند، چرا دشمنان وی که تهمت‌های ناروایی به

---

1. Hugh of Fleury  
2. Benedictus de Alignano  
3. Sigebert of Gembloux  
4. Richard of Poitiers  
5. William of Auvergne  
6. Jacobus de Vitriaco

آن حضرت منتسب می‌کردند، در این باره سخنی بر زبان نیاوردند؟! آناستاسیوس<sup>۱</sup> مدعی شد که پیامبر(ص) به دلیل ابتلا به بیماری صرع، از مردم دوری می‌گزید. حضرت خدیجه که رنجش شوهر خود را مشاهده کرد، پیشنهاد داد تا به مردم بگوید که تشنج وی به سبب نزول فرشته وحی است (theophanes, 1885:2/209). ثوفانس<sup>۲</sup> بر آن بود که حضرت خدیجه، پس از اینکه از مصروع بودن شوهرش آگاهی یافت، بسیار نگران موقعیت اجتماعی خود به‌عنوان یکی از تاجران برجسته و ثروتمند مکه بود. به همین جهت پیامبر(ص) برای دلجویی از وی، مدعی شد که در زمان حملات صرعی، فرشته‌ای بر وی نازل می‌شده است (Theophanes, 1982:35). لاندولفوس<sup>۳</sup> بیان کرد که حضرت محمد(ص)، از بیماری صرع رنج می‌برد و تشنجات خود را تحت عنوان وحی، به مردم القا می‌نمود (Sagax, 1912:1/128 in: Di Cesare/58). ویلیام مالسمبوری<sup>۴</sup> بر آن بود که حضرت محمد(ص)، برای پنهان داشتن بیماری صرع خود، مدعی شد که با جبرئیل ارتباط داشته و اصول دین خود را از او دریافت می‌کرده است (Malmesbiriensis, 1987:173 in: Di Cesare/172). در قرن دوازدهم، هیو بیان کرد که وقتی حضرت خدیجه رنجش شوهر خود را از بیماری صرع دید، بحث سخن‌گفتن جبرئیل را مطرح نمود (Thomson, 2003: 171). ریچارد بر آن بود که حضرت محمد(ص)، برای پنهان کردن بیماری خود از خدیجه، وانمود کرد که در زمان حملات صرعی، فرشته‌ای با او صحبت می‌کرد (Cluniacensis/90 in: Dicesare/165). والتر<sup>۵</sup>، شاعر فرانسوی قرن دوازدهم، نیز پیامبر(ص) را فردی مصروع توصیف کرد که با شعبده و نیرنگ، مردم نادان را فریفت (Walter, 1977: in Michael, 1378:66). جرالند ولز<sup>۶</sup> بر آن بود که پیامبر(ص)، بیماری صرع داشت و همسرش از این باب، بسیار غمگین بود. او منظره‌ای از فرشته جبرئیل را در نظر می‌آورد و آرزوهای خود را از زبان او بیان می‌کرد (ibid: 69).

وینست<sup>۷</sup> پیامبر(ص) را فردی مصروع معرفی کرد که از بیماری‌اش، رنج بسیار می‌برد. به همین سبب، حضرت خدیجه به او پیشنهاد داد تا ادعا کند که در زمان حملات صرعی، فرشته‌ای بر وی نازل می‌شود (Bellovacensis/1624/612 in: Di Cesare/318). لوکاس دو توی<sup>۸</sup> (Tudensis, 2003:237) و متیو<sup>۹</sup> (Parisiensis, 1872:1/270)، عالمان مسیحی قرن سیزدهم، نیز به

- 
1. Anastasius Bibliothecarius
  2. Theophanes
  3. Landulf Sagax
  4. william of malmesbury
  5. walter of Compiegne
  6. Gerald of Wales
  7. Vincent of Beauvais
  8. Lucas de Tuy
  9. Matthew Paris

تکرار این سخنان پرداختند. راجر ونداور مدعی شد که خدیجه، چون افسردگی شوهر خود را از بیماری صرع مشاهده کرد، به او پیشنهاد داد تا ادعا کند که فرشته‌ای از طرف خداوند بر وی نازل شده است (rogeofwendove, 1842:1/121). ژاک دو ویتری، هذیان سقوط را به آن حضرت نسبت داد که همسرش، برای اینکه احساس انزجار او از بیماری‌اش را از بین ببرد، پیشنهاد داد تا وانمود کند که به او وحی می‌شده است (de Vitriaco, 2008/109). تی‌ماروس<sup>۱</sup> بر آن بود که بیماری صرع پیامبر(ص)، موجب شد تا از مردم دوری گزیده و گوشه‌نشینی اختیار کند (Thetmarus, 1851/63). هیچ‌یک از این عالمان مسیحی مشخص نکرده‌اند که فردی مصروع چگونه می‌توانست خالق کتابی چون قرآن باشد که به جهت قالب، صورت بیانی و مضمون و محتوا، کم‌نظیر و بلکه بی‌نظیر است.

عالمان مسیحی، با پافشاری بر یتیمی و فقر پیامبر(ص)، آن را به عقده حقارت مربوط دانستند که با افسردگی، کینه‌توزی به سبب ناکامی، تحمل رنج و خفت همراه بود. آنان بر این نظر بودند که حضرت محمد(ص) با ادعای نبوت، سعی کرد تا این کمبودها را پنهان یا انکار کند، اما این نکته از نظر آنان دور مانده است که چنین افرادی، در روابط بین فردی و اجتماعی خود دچار مشکل هستند و مردم از رفت‌وآمد با آنان کراهت دارند (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۹۳/۶۵۵). این در حالی است که پیامبر(ص)، نه تنها در میان خویشاوندان و دوستانش، حتی در میان کسانی که با آنان همسویی فکری نداشت، فرد محبوبی بود (رک: واقدی، ۱۴۰۹: ۱/۲۱۸؛ ابن هشام، بی تا: ۵۳۲/۱). عالمان مسیحی از این امر غفلت ورزیدند که چطور فردی می‌توانست با چنین نقص بزرگی، مورد پذیرش طیف گسترده‌ای از مردم واقع شود. علاوه بر آن، وابستگی پیامبر(ص) به معتبرترین قبیله مکه، سیادت جدش عبدالمطلب بر مکه و جایگاه اجتماعی والا و منزلت رفیع آن حضرت را به فراموشی سپردند. نکته مهم این است که پدیده یتیمی، نسبت به بسیاری از انبیاء صادق است. از جمله حضرت عیسی(ع) اصولاً پدری در کنار خود نداشت و به همین جهت، فشارهای اجتماعی بسیاری را تحمل می‌کرد. مادرش در مظان اتهام بود و از هر سو مورد تحقیر و توهین قرار می‌گرفت. بنابراین، انتساب چنین اوصاف ناشایستی تنها بر پایه یتیمی پیامبر(ص)، امری کاملاً مغرضانه است، زیرا در این صورت می‌بایست چنین انتساباتی را در مورد انبیای دیگر نیز پذیرفت.

برای نخستین بار در وقایع‌نامه تئوفانس، به این مسئله اشاره شده و یتیمی پیامبر(ص) مایه حقارت و پستی قلمداد شده است که برای فرار از این شرایط، با بیوه‌زنی ثروتمند ازدواج کرد

(Theophanes, 1982:35). وی با قلب واقعیت گزارش تاریخی، خواستگاری حضرت خدیجه از پیامبر(ص) را مخفی کرد و نویسندگان پس از وی، به تکرار این سخنان پرداختند. آناستاسیوس حضرت محمد(ص) را فردی فقیر و یتیم معرفی کرد که به استخدام حضرت خدیجه درآمد و پس از مدتی، برای کسب ثروت، با وی ازدواج کرد. همین امر، زمینه ادعای پیامبری را در وی ایجاد کرد (theophanes, 1885:2/209). اولوجیوس<sup>۱</sup> پیامبر(ص) را فردی یتیم توصیف کرد که به استخدام زنی ثروتمند درآمد و به دلیل حقارت درونی، مدعی پیامبری شد (Eulogies, 1973, 2/400 in: Di Cesare /21). لاندولفوس بیان کرد که حضرت محمد(ص)، در خانواده‌ای فقیر متولد شد و در کودکی، پدر و مادر خود را از دست داد. به همین سبب، با خدیجه ثروتمند ازدواج کرد و مدعی نبوت شد (Sagax, 1912, 1/128 in: Di Cesare /58). زیگبرت بر آن بود که پیامبر(ص)، فردی یتیم و فقیر بود که به استخدام زنی تاجر به نام خدیجه درآمد، ولی بعد از مدتی برای کسب شهرت و ثروت، با وی ازدواج کرد (Pertz, 1842:323). پیتر مقدس، بزرگداشت پیامبر(ص) در قرآن را نشانه حس حقارت دانست. وی بر آن بود که آن حضرت، برنامه‌اش را طوری پیش برد تا با بزرگداشت مقام خود، حقارت درونی‌اش را از بین ببرد (Wibaldi and others, 1854:702). گودفری<sup>۲</sup> بر آن بود که یتیمی حضرت محمد(ص) در ابتدای دوره زندگی، سبب شد تا برای جبران کمبود دوران کودکی‌اش، نقشه ازدواج با تاجری ثروتمند را طراحی کند و پس از آن، مدعی پیامبری شد (Viterbiensis, 1949/417 in: Di Cesare/174). ریچارد بر آن بود که پیامبر (ص) با وجود فقر و یتیمی، نامزد ازدواج با زنی ثروتمند به نام خدیجه شد (Cluniacensis/90 in: Di Cesare/166). پطروس آلفونسی<sup>۳</sup> یتیمی و فقر حضرت محمد(ص) را عاملی برای احساس خودکم‌بینی دانست (Alfonsi, 2006:151). ویتری حس حقارت پیامبر(ص) را چنین توجیه کرد که آن حضرت، زمان بسیاری در فقر و فلاکت سپری کرده‌بود. پس از آن، به صورت ناگهانی و ازدواج غیرمنتظره ثروتمند شد. سپس به فکر غلبه بر ملت‌ها افتاد و مدعی پیامبری شد (deVitriaco, 2008:108). وینسنت یتیمی و فقر پیامبر(ص) در دوره کودکی را دلیل اصلی ادعای نبوت دانست و بر آن بود که آن حضرت می‌خواست مقامی بالاتر از پادشاهی بر ساراسنها به دست بیاورد. به همین سبب مدعی نبوت شد (Bellovacensis, 1624/916 /320 in: Di Cesare). متیو، مورخ مشهور و راهب سنت البنز، حضرت محمد(ص) را یتیمی از بنی عبدمناف معرفی کرد که توانست با خدعه و نیرنگ، خدیجه را توجیه نماید تا با او ازدواج کند و

1. Eulogius of Cordoba  
2. Godfrey of Viterbo  
3. Petrus Alfonsi



پس از آن بود که مدعی شد از طرف خداوند، مأمور شده تا مردم را هدایت کند (Parisiensis, 1872:1/270). ویلیام، دومینیکن طرابلس، ادعای پیامبری را راهکاری برای سرپوش گذاشتن بر یتیمی و فقر، بیان کرد (William of Tripoli, 1992:196). ژاک دو وراجین<sup>۱</sup> یتیمی پیامبر(ص) در سنین کودکی را دلیلی بر حس حقارت آن حضرت دانست. به زعم وی، حضرت محمد(ص) با ساختن آیات سوره ضحی در مورد یاری خاص خداوند به خود، خواسته تا فرومایگی و زبونی خود را جبران نماید (de Voragine, 2012:575). رودریگو<sup>۲</sup> بر آن بود که حضرت محمد(ص) در دوران کودکی، به واسطه ازدست دادن پدر و مادر خود، رنج بسیاری متحمل شد، اما ازدواج با بیوه ثروتمندی به نام خدیجه، سبب شد تا مورد حمایت وی قرار گیرد (de Rada, 1999/88). تی ماروس حضرت محمد(ص) را یتیمی فقیر و نگهدارنده شتر، معرفی کرد که با زنی تاجر و ثروتمند ازدواج کرد و مدعی پیامبری شد (Thetmarus, 1851/63).

شهوت طلبی مفرط و بدون قاعده، دیگر ویژگی شخصیتی است که طیف وسیعی از منابع بر آن تأکید داشته اند. یوحنا دمشقی ازدواج پیامبر(ص) با زینب بنت جحش را مستمسکی برای انتساب شهوترانی به آن حضرت قرار داد. وی بر آن بود که حضرت محمد(ص) برای سرپوش گذاشتن بر امیال نفسانی خود، آیه ای را ساخت تا این ازدواج را دستوری از سوی خداوند عنوان کند (Sahas, 1972:95). پس از آن، نویسندگان مسیحی به انحاء مختلف به تکرار این داستان پرداختند. غافل از این امر که زینب، دختر عمه رسول خدا(ص) بود و آن حضرت برای ازدواج وی با پسرخوانده اش زید واسطه شد. حتی پس از تصمیم زید به طلاق، با وی مخالفت کرد. هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که پیامبر(ص) با وجود علاقه شهوانی به زینب، زید را به ازدواج با او تشویق نماید. تنها بعد از بی ثمر ماندن اصرار پیامبر(ص) برای سازش زینب و زید و بعد از نزول حکم خداوند برای لغو حکم جاهلی، آن حضرت به زینب پیشنهاد ازدواج داد (الحمیری، بی تا، ۶۴۴/۲؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ۸۸/۸؛ طبری، ۱۳۸۷، ۲/۵۶۲؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹، ۶/۱۲۶).

البته می بایست توجه داشت که منابع اسلامی نیز در برداشت سوء و مغرضانه نویسندگان مسیحی سهمیم بوده اند. روایت نادرست دیدار حضرت محمد(ص) با زینب در غیبت زید و علاقه پیامبر(ص) به وی که منجر به طلاق از همسرش شد و در منابعی چون ابن سعد (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۸۰/۸) و طبری (طبری، ۱۳۷۸: ۲/۵۹۲) نقل شد، دستاویزی در اختیار مسیحیان قرار داد تا بدان وسیله تهمت هایی به پیامبر(ص) انتساب دهند. از این نکته نیز نمی بایست غافل ماند که اولین منابع ضبط و

1. Jacobus De Voragine

2. Rodrigo Jiménez de Rada

ثبت زندگی‌نامه و سیره پیامبر(ص)، خود مسیحی و یا یهودیِ نومسلمان بوده‌اند. اعوجاجات رفتاری آنها در زندگانی شخصی نشان می‌دهد که آنان با ذهنیت پیشین، اقدام به نگارش تاریخ و سیره پیامبر(ص) کرده‌اند. ممنوعیت کتابت حدیث حداقل بیست و پنج سال پس از رحلت پیامبر(ص) و استمرار این رویه در عصر معاویه، مجموعاً قریب به نیم قرن موجب بروز انقطاعی جدی در انتقال اخبار صحیح از عصر پیامبر(ص) به ادوار بعدی شد. این انقطاع سبب شد تا اغلب روایات مربوط به سیره نظری و عملی پیامبر(ص)، به نسلی برگردد که در عصر رسول خدا، دوره کودکی را می‌گذراندند و یا مدت کوتاهی آن حضرت را ملاقات کرده بودند. در این زمان، میدان به دست قصه‌پردازان و آشنایان به افسانه‌های عربی و اسرائیلی افتاد که مورد حمایت دستگاه خلافت اموی بودند(ولوی، ۱۳۸۱: ۲۱۷)؛ افرادی چون محمد بن کعب قرظی که خود یهودی‌زاده بود و یا عبدالله بن ثوب خولانی(م ۶۲) از مهاجران یمنی که در شام به سیره و مغازی می‌گفت (الزرکلی، ۱۹۹۹: ۲۳۹/۳). از این نکته نیز نمی‌بایست غافل بود که محمد بن اسحاق، اولین و مهم‌ترین سیره‌نویس جامع، مسیحی‌زاده بود و تحت تأثیر روایان یهودی و مسیحی قرار داشت (ابن ندیم، ۱۸۷۲: ۹۲).

اولو جیوس مدعی شد که حضرت محمد(ص) نتوانست در برابر علاقه خود به زینب، همسر دوست و همراهش زید، مقاومت کند. به همین سبب مدعی شد که فرشته وحی بر وی نازل شده و دستور ازدواج با زینب را به او داده است (Di Cesare / 21 in: Eulogies, 1973, 2/400). گودفری بر آن بود که زینب به خاطر اختلاف با همسرش زید، از خانه بیرون رانده شد. حضرت محمد(ص) علاقه بسیاری به زینب داشت. به همین سبب وانمود کرد که فرشته وحی به او نازل شده و دستور ازدواج با زینب را داده است (Di Cesare/176 in: Viterbiensis, 1949:426).

راجر با ساختن داستانی خیالی مدعی شد که علاقه مفرط پیامبر(ص) به امور شهوانی سبب شد تا شبی در کاخ خود، به دلیل زیاده‌روی در مصرف شراب مسموم شود (roger de wendove, 1842:1/121). پطروس آلفونسی علاوه بر تکرار داستان ازدواج پیامبر(ص) با زینب (Alfonsi, 2006:154)، آن حضرت را فردی معرفی کرد که علاقه بسیاری به زنان داشت و با فخر فروشی ادعا می‌کرد که نیروی جنسی چهل مرد را دارد (Alfonsi, 2006/161)، اما وی این حقیقت را از نظر دور داشت که پیامبر(ص) بیست و پنج سال از بهترین ایام زندگی خود را تنها با یک زن که به تصدیق خودش بیوه هم بود، سپری کرد. پطروس آلفونسی توصیف نعمت‌های مادی و جسمانی بهشت را برخاسته از حس شهوانی پیامبر(ص) دانست (ibid/162). جرالذ ولز شرقیان را به دلیل آب و هوای گرم افرادی شهوانی و تنبل دانست و بر آن بود که این خصلت‌ها به

صورت افراط‌گونه‌ای در پیامبر(ص) وجود داشت (Giraldus, 1891:70). بندیکت بر آن بود که حضرت محمد(ص) به موجب حس شهوترانی خود، یارانش را به لذاتی چون مقاربت با زنان و مستی وعده می‌داد (Cerulli, 1949:415). رامون مارتی<sup>۱</sup> علاقهٔ مفرط پیامبر(ص) به امور شهوانی را تا حدی دانست که به دلیل ارتباط زیاد با زنان در اواخر عمر، ضعف و سستی بر او غلبه یافت (Martini, 1983:294 in: Di Cesare /300). نویسندهٔ کتاب زندگانی محمد(ص)، ازدواج پیامبر(ص) با خدیجه را نتیجه احساسی زودگذر و عشقی دورغین دانست. وی سن پیامبر(ص) را در این زمان، شانزده سال بیان کرد که قولی شاذ و بدون پشتوانه است. وی بیان کرد که شهوت‌طلبی حضرت محمد(ص) تا بدانجا بود که به همسر زیبای یکی از بندگان خود، زید، تمایل یافت و او را مجبور به طلاق همسرش کرد (VitaMahometi, 2002:244 in: Di Cesare/211). متیو برای اثبات نسبت تمایلات شهوانی مفرط، ازدواج پیامبر(ص) با زینب را مثال زد. وی داستانی را نقل کرده که حضرت محمد(ص)، در غیبت زید به خانه او آمد، ولی زینب در را باز نکرد. به همین سبب پیامبر(ص) مدعی شد که از آسمان، آیه‌ای نازل شده تا با او ازدواج کند (Parisiensis, 1872:3/348). وینسنت بر آن بود که حضرت محمد(ص)، قدرت شهوانی چهل مرد را داشت و برای ارضای تمایلات مفرط خود، همسران بسیاری اختیار کرد (Vincentius, 1624/616 in: Di Cesare /323).

## بررسی و تحلیل

قرن هشتم میلادی، مصادف با دوره‌ای از تاریخ اسلام است که فتوحات به حد قابل توجهی گسترش یافته است. در این زمان حاکمیت اسلام بر بخش مهمی از آسیا و آفریقا تثبیت شد و مسلمانان در آستانه ورود به اروپا قرار گرفتند. در این قرن، عالمان مسیحی منطقه بین‌النهرین، شامات و فلسطین که پس از گنجی و سردرگمی ناشی از فتوحات برق‌آسای مسلمین، خود را باز یافته بودند، مقابلهٔ نظری با اسلام را آغاز کردند.

در میان شخصیت‌های شاخص این قرن، می‌توان از یوحنا دمشقی (۶۴۵-۷۵۰) نام برد. وی از آخرین آباء کلیسای شرق بود که سبب تحولاتی در الهیات کلیسا شد. یوحنا ابتدا در دربار خلافت اسلامی موقعیت ویژه‌ای داشت، اما پس از مخالفت خلیفه عبدالملک (۶۸۵-۷۰۵) با مسیحیان، از مقام خود برکنار شد. پس از آن بود که به صومعه‌ای در اورشلیم رفت و رهبانیت اختیار کرد. بیانیهٔ وی در مورد تمثال پرستی، با مخالفت شدیدی روبه‌رو شد و شورای کلیسا وی را

ملعون خواند، اما پس از تصویب تمثال پرستی از سوی شورای دوم نقیه، لقب معلم کلیسا را دریافت نمود. در این زمان بود که نزاع‌های عقیدتی میان اسلام و مسیحیت بالا گرفت و یوحنا در آن نقش بسزایی داشت (kotter,2002:7/951).

شخصیت دیگر تأثیرگذار این قرن، تئوفانس (۷۵۲-۸۱۸)، تاریخ‌نگار، راهب و قدیس مسیحی بیزانسی بود که در قسطنطنیه متولد شد. وی عضو انجمن آریستوکرات بیزانس بود و به دلیل مخالفت با تمثال‌شکنی، به دستور امپراتور لئو پنجم زندانی شد (charanis,2002:13,929).

پیشرفت اولیه مسلمانان در آندلس و فتح شبه جزیره ایبری در سال ۷۱۱ میلادی، سبب شد تا مسیحیان در برابر مهاجمان تازه‌وارد به واکنش برخیزند. نخستین چهره تأثیرگذار آندلسی در قرن نهم، اولوجیوس (م ۸۵۹)، راهب اهل کوردوبا بود که الهیات مسیحی را نزد علمای زمان خود فراگرفت. وی رهبری جنبش شهادت‌طلبی را داشت و پیروانش را تشویق می‌کرد که به پیامبر(ص) ناسزا بگویند تا خداوند بعد از مرگ، به آنان پاداش بهشت دهد (wreglesworth,2002: 11/43-44). دیگر نویسنده قرن نهم، آناستاسیوس کتابدار (۸۱۰-۸۷۸)، کاردینال مارسلو، در رم می‌زیست. وی کشیش کلیسای رم بود و در زمان رهبری پاپ نیکلاس (۸۵۸-۸۶۷)، راهب بزرگ سانتا ماریا در تیبیر شد. پس از آن، مقام ریاست آرشو کلیسای روم را داشت (kirsch,2002: 1/389-390).

در قرن دهم و یازدهم، با شروع جنگ‌های تجزیه‌طلبی در غرب، موضع‌گیری نسبت به پیامبر(ص) نیز کاهش یافت. تنها اثر یافت‌شده در قرن دهم، تاریخ روم می‌باشد. این کتاب اثری دنباله‌دار است که پاول دیکون آن را نوشت و لاندولفوس دنبال نمود. زیگبرت (۱۰۳۰-۱۰۷۰)، مورخ و شرح‌حال‌نویس قرن یازدهم، از کودکی وارد صومعه ژامبلو (شهری در بلژیک کنونی) شد. وی تحت تعلیم راهب بزرگ، آلبرت، قرار گرفت و پس از آن، به مدت بیست سال، به متر (شهری در فرانسه) رفت و الهیات مسیحی تدریس می‌کرد (williams,2002: 13/111).

از قرن دوازدهم میلادی که عصر گذار به دوره جدید آغاز شد، نویسندگان بیشتری به موضع‌گیری درباره حضرت محمد(ص) پرداختند. در آغاز قرن یازدهم، وایکینگ‌ها و اسلاوها مسیحیت را پذیرفتند و توجه غرب مسیحی به سوی مسلمانان جلب شد. در اواخر قرن یازدهم میلادی، مجلسی در شهر کلمون فرانسه برگزار شد و پس از مذاکرات طولانی، پاپ اوربان، دستور حمله مسیحیان را برای آزادی اورشلیم را صادر کرد (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۳۴: ۱۶/۱).

پیتر مقدس (۱۰۹۲-۱۱۵۶)، مهم‌ترین نویسنده قرون وسطی و اهل اوورنی فرانسه بود که علیه پیامبر(ص)، موضع‌گیری کرد. وی از دوره نوجوانی وارد صومعه شد و در سن بیست سالگی، به

مقام استادی رسید. پیتز سفری طولانی مدت به آندلس برای تحصیل در مطالعات اسلامی داشت و اولین نسخه لاتین قرآن را در آنجا منتشر کرد (Edwards, 2002: 11/207-8).

هیو (م ۱۱۳۵)، شرح حال نویسنده، مورخ و راهب فرانسوی مشهور قرن دوازدهم بود که به عنوان بندیکت سنت ماری شناخته می‌شد (Iacroix, 2002: 7/152). پطروس آلفونسی، پزشک، نویسنده، ستاره‌شناس و متکلم قرن دوازدهم میلادی است که در آندلس متولد شد. وی ابتدا بر دیانت یهود بود، ولی در سال ۱۱۰۶ مسیحی شد. پس از آن، در سال ۱۱۱۶ به انگلیس و قلمرو سلسله کاپسین‌ها (محدوده فرانسه امروزی) سفرهایی داشت (Kohut, 1906: 1/377).

ویلیام (۱۰۹۰-۱۱۴۳)، راهب مقدس، محقق و مورخ برجسته بریتانیایی، بین سال‌های ۱۰۹۰ تا ۱۰۹۵، متولد شد. وی از همان عنوان جوانی به عنوان راهب در ایالت مالمسبری خدمت می‌کرد و بعدها سمت کتابداری صومعه را به دست آورد (farmer, 2002: 14/743).

جرالد ولز (۱۲۲۳-۱۱۴۷/۱۱۴۸)، معاون اسقف، مورخ و نویسنده پرکار بریتانیایی، مدتی در پاریس به تحصیل در رشته قانون، الهیات و هنر پرداخت و پس از آن، به عنوان مبلغ جنگ صلیبی فعالیت کرد (corbett, 2002: 6/231).

گودفری (۱۱۲۰-۱۱۹۶)، مورخ و شاعر رم، کشیش دربار در دوره حکومت بارباروس و هنری ششم، برای مدتی در دوره کنراد دوم و فردریک بارباروسا، قاضی عسکر بود (dillon, 1383: 1/339). ریچارد (م ۱۱۴۷)، راهب فرانسوی و نویسنده اهل پواتیه بود که اثرش با عنوان وقایع نامه جهانی، شهرت فراوانی در اواخر قرون وسطی پیدا کرد. والتر، شاعر فرانسوی و راهب صومعه‌ای در تور (شهری در فرانسه)، قصیده‌ای با موضوع زندگانی حضرت محمد (ص) سرود و اطلاعاتش را از شوالیه‌ای فرانسوی که در اولین جنگ صلیبی شرکت کرده بود، دریافت کرد (Raby, 1934: 2/ 82).

از قرن سیزدهم، شمار نویسندگان افزایش قابل توجهی یافت. ژاک دو ویتری (۱۱۸۰-۱۲۴۰)، مورخ و واعظ جنگ‌های صلیبی، برای مدتی در پاریس، الهیات مسیحی را فراگرفت. وی به عنوان کشیش، تحت نظر حاکمیت فعالیت می‌کرد و این سمت را تا سال ۱۲۱۶ و انتخابش به عنوان اسقف حفظ کرد (mcdonnell, 2002: 7/693). لوکاس دو توی (م ۱۲۴۹)، اسقف و وقایع‌نامه‌نویس اهل توی، سفرهای فراوانی به بیت المقدس، رم، قسطنطنیه، قبرس، ارمنستان، و قلمرو سلسله کاپسین‌ها داشت (stephanes, 1392: 268). راجر ونداور<sup>۱</sup> (م ۱۲۳۶)، وقایع‌نامه‌نگار و راهب سنت البنز (شهری در بریتانیا)، در اثرش، شرح حالی از حضرت محمد (ص) آورده است

(Fuller, 1811: 1/142). وینسنت، (م ۱۲۶۴)، راهب دومینیکن و نظریه‌پرداز، در شهر بووه فرانسه می‌زیست. متیو پاریس (۱۲۰۰-۱۲۵۹)، راهب بندیکت و بزرگ‌ترین وقایع‌نامه‌نویس قرن سیزدهم، برای مدتی مقام کتابت را در صومعه سنت‌البنز (ناحیه‌ای در بریتانیا) برعهده داشت (Geiger, 2002: 9/362).

ژاک دو وراچین، اسقف اعظم جنوا، وقایع‌نامه‌نگار و شرح‌حال‌نویس اهل رم، از همان اوان جوانی، وارد حزب دومینیکن شد، مدارج دینی را به سرعت گذراند و در سال ۱۲۴۴، ریاست صومعه کومو (شهری در ایتالیا) را برعهده گرفت (Ott, 1913: 8/262).

رامون مارتی (م ۱۲۸۵)، نظریه‌پرداز دومینیکن، متکلم و شرق‌شناس قرن سیزدهم، در دانشکده مطالعات عربی تونس و مطالعات عبری آندلس به تحصیل پرداخت و همچنین مشاور لویی چهارم در جنگ صلیبی شد (mulhern, 2002: 11/ 924). بندیکت (م ۱۲۶۳)، از راهبان فرقه فرانسیسکن و اسقف مارسی (شهری در فرانسه)، در جنگ‌های صلیبی حضور فعالی داشت و چندین بار به رم سفر کرد. ویلیام اورنج (۱۲۴۹-۱۱۸۰/۹۰)، استاد رشته الهیات بود و بیشتر از بیست سال، سمت اسقف پاریس را داشت (o'donnell, 2002: 14/736).

رودریگو خیمنس ردا (۱۱۷۱-۱۲۴۷)، اسقف اعظم تولدو و صدراعظم کاستیل، در جنگ‌های صلیبی شرکت فعالی داشت و نقشی کلیدی در جنگ علیه موحدان داشت (lomax, 2002: 14/882). در قرن سیزدهم، کتابی با عنوان «زندگانی محمد» در حوزه آندلس، به نگارش درآمد که نویسنده آن ناشناخته بوده و محور اصلی آن، ساختگی بودن معجزات منسوب به حضرت محمد (ص) است. تی ماروس، راهب قرن سیزدهم که در امپراتوری روم ژرمن می‌زیست، در شرح سفر خود به مکان‌های مقدس و ذیل بحث شهر مکه، از پیامبر (ص) سخن گفت.

فراوانی انگاره‌های ارائه‌شده از ویژگی‌های فردی				اطلاعات فردی				
شهرت طلب	خودبیشته	مصروع	خودبزرگ‌بینی	تخصص	وابستگی به قدرت	حوزه جغرافیایی فعالیت	دوره زمانی مؤلف	نام نویسنده
*		*		الهیات	خدمت کار خلیفه دمشق، راهب اورشلیم	شام	۶۴۵	John Damascene
	*	*		الهیات، تاریخ	راهب و قاپوس عضو انجمن آریستوکرات بیزانس	فلسطینی- بیزانس	۸۷-۷۵۰	Theophanes

فراوانی انگاره‌های ارائه‌شده از ویژگی‌های فردی				اطلاعات فردی				
شهرت طلب	خودبینی	مصروع	خودبزرگ بینی، توهم	تخصص	وابستگی به قدرت	حوزه جغرافیایی فعالیت	دوره زمانی موافق	نام نویسنده
*	*			الهیات	کشیش و اسقف کوردویا	کوردویا اندلس	۸۵۹م	Eulogius Cordubiensis
	*	*		الهیات، تاریخ	کاردنال مارسلو، راهب سانتا ماریا، رئیس آرشیو کلیسای روم	رم - ایتالیا	۸۷۸-۸۱۰	Anastasius Bibliothecarius
	*	*		تاریخ	-	رم - ایتالیا	قرن دهم میلادی	Landulphus Sagax
	*		*	تاریخ، الهیات	معلم صومعه - نویسنده مدافع امپراتور	بزرگ کنونی، سفر به قلمرو سلسله کاپسین‌ها	۱۱۱۲-۱۰۳۰	Siebert of Gembloux
		*		تاریخ، الهیات	راهب، کتابدار صومعه	انگلیس	۱۱۴۳-۱۰۹۵	William of Malmesbury
		*	*	تاریخ، الهیات	راهب	قلمرو سلسله کاپسین‌ها	۱۱۳۵م	Hugh of Fleury
	*	*		الهیات، تاریخ	راهب و رهبر مذهبی	قلمرو سلسله کاپسین‌ها، سفر به آندلس	۱۱۵۶-۱۰۹۲	Peter the Venerable
	*			پزشکی، نجوم، الهیات	ارتباط نزدیک با خاندان سلطنتی	آندلس، سفر به انگلیس و قلمرو سلسله کاپسین‌ها	۱۱۴۰ - ۱۰۶۲	Petrus Alfonsi
*		*		الهیات، قانون، هنر	دوئدار سلطنت و قاضی عسکر	انگلیس، سفر به قلمرو سلسله کاپسین‌ها	۱۱۴۷/۱۱۴۸-۱۲۲۳	Gerald of Wales

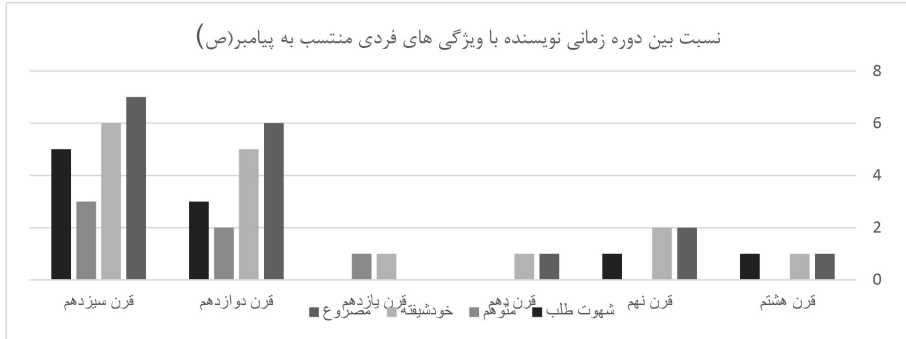
فراوانی انگاره‌های ارائه‌شده از ویژگی‌های فردی				اطلاعات فردی				
شبهت طلب	خودشمنیته	مصروع	خودبزرگ بینی توهم	تخصص	وابستگی به قدرت	حوزه جغرافیایی فعالیت	دوره زمانی موافق	نام نویسنده
*	*			تاریخ، الهیات	کشیش دربار، قاضی عسکر	رم - ایتالیا	۱۱۹۶-۱۱۲۰	Godfrey of Viterbo
	*	*	*	تاریخ، الهیات، شعر	راهب صومعه	قلمرو سلسله کاپسین ها	۱۱۴۷م	Richard of Poitiers
		*		شعر، الهیات	راهب	قلمرو سلسله کاپسین ها	نیمه قرن دوازدهم	Walter of Compiegne
	*	*	*	الهیات، تاریخ	اسقف	قلمرو سلسله کاپسین ها	۱۱۸۰-۱۲۴۰	Jacobus de Vitriaco
		*		تاریخ، الهیات	اسقف نوی	آندلس - سفر به رم و قلمرو سلسله کاپسین ها	۱۲۴۹م	Lucas de Tuy
*		*		تاریخ، الهیات	راهب سنت البز	سنت البز - بریتانیا	۱۲۳۶م	roger de Wendover
*	*	*		تاریخ، الهیات	راهب دووینکن	قلمرو سلسله کاپسین ها	۱۲۶۴م	Vincent of beauvais
	*	*		تاریخ، الهیات	راهب	سنت البز - بریتانیا	۱۲۰۰-۱۲۵۹	Mathew Paris
	*	*		تاریخ، الهیات	اسقف اعظم جنوا	جنوا - ایتالیا	۱۲۱۶-۲۳	Jacobus de voragine



فراوانی انگاره‌های ارائه‌شده از ویژگی‌های فردی				اطلاعات فردی				
شهرت طلب	خودبینی	مصروع	خودبزرگ بینی، توهم	تخصص	وابستگی به قدرت	حوزه جغرافیایی فعالیت	دوره زمانی موافق	نام نویسنده
*				الهیات	راهب دو مینکن	تولدر	۱۲۸۵م	Raymond Martini
*			*	الهیات	اسقف مارسی	قلمرو سلسله کاپسین ها، سفر به بیت المقدس	۱۲۶۸م	Benedictus de Alignano
			*	الهیات	اسقف	قلمرو سلسله کاپسین ها	۱۱۸۰، ۹-۱۲۴۹	William of Auvergne
	*			الهیات، تاریخ	اسقف صدر اعظم کاستیل	آندلس، سفر به قلمرو سلسله کاپسین ها	۱۲۴۷-۱۱۷۱	Rodericus Ximenius de Rada
	*			تاریخ	-	آندلس	قرن سیزدهم	Author of vita mahometi
*				الهیات	راهب و مبلغ دو مینکن	طرابلس، اقامت در صور	۱۲۲۰-۱۲۳۳	william of tripol
	*	*		تاریخ، الهیات	راهب	امپراتوری روم زمین	نیمه اول قرن سیزدهم	Magister Thietmarus

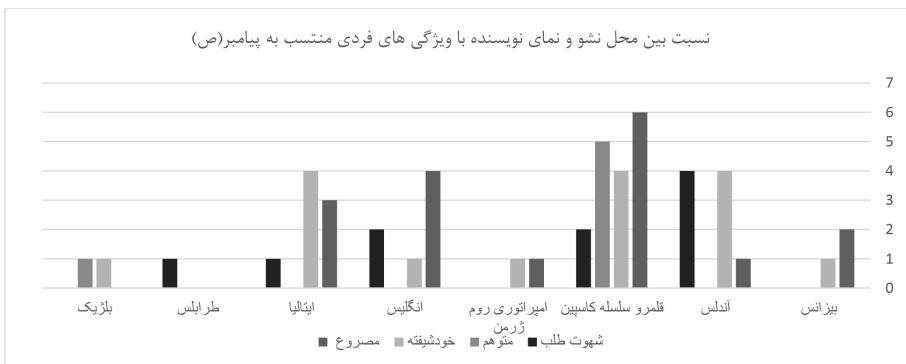
## تحلیل داده‌ها:

### الف: دوره زمانی نویسنده



انتساب بیماری صرع از قرن هشتم میلادی در منابع بازتاب یافت. در قرن نهم دو نویسنده و قرن دهم، یک نویسنده، این نسبت را به پیامبر (ص) دادند. در قرن دوازدهم گزاره‌های انتساب صرع به حضرت محمد(ص)، ۶ مورد و در قرن سیزدهم، ۷ مورد بود. انتساب عقده حقارت به پیامبر(ص)، در ۱۶ منبع یافت شد و در قرن هشتم ۱ مورد، قرن نهم ۲ مورد، قرن دهم و یازدهم، ۱ مورد، قرن دوازدهم ۵ مورد و در قرن سیزدهم ۶ مورد به این موضوع، اختصاص داشت. انتساب شهوت بدون حد و حصر به پیامبر(ص)، در ۱۰ منبع یافت شد که در قرن هشتم و نهم، ۱ گزاره، قرن دوازدهم، ۱ گزاره، قرن دوازدهم ۲ گزاره و قرن سیزدهم ۵ گزاره بود. فراوانی اختلال توهم، در قرن یازدهم ۱ مورد، قرون دوازدهم ۲ مورد و قرن سیزدهم ۳ مورد بوده است.

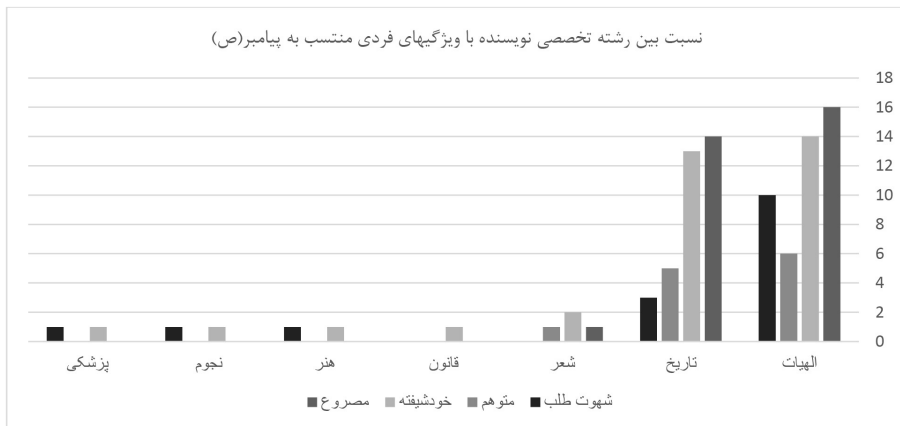
### ب: محل نشو و نمای نویسنده



### ج: وابستگی به قدرت

تقریباً تمامی نویسندگانی که به موضع‌گیری در باب ویژگی‌های فردی پیامبر(ص) پرداختند، وابسته سیاسی بودند. آنها در سمت کشیش، راهب، قاضی، ریاست صومعه و رهبر مذهبی، به دین مسیح خدمت می‌کردند.

### د: رشته تخصصی نویسنده



نویسندگانی که پیامبر(ص) را فردی مصروع معرفی می‌کردند، ۱۵ نفر متأله، ۱۴ نفر مورخ و ۱ نفر شاعر بود. رشته تخصصی نویسندگانی که پیامبر(ص) را فردی خودشیفته ترسیم کردند، ۱۴ نفر الهیات، ۱۳ نفر تاریخ، ۲ نفر شعر و ۱ نفر در هنر و قانون، تخصص داشتند. اغلب نویسندگانی که به پیامبر(ص) انتساب شهوت‌طلبی دادند، یعنی ۱۰ نفر از آنها در رشته الهیات، ۳ نفر تاریخ و ۱ نفر شعر تخصص داشتند. رشته تخصصی هر ۶ نویسنده‌ای که پیامبر(ص) را متوهم دانستند، الهیات بود که از بین آنان، ۴ نفر مورخ و ۱ نفر، شاعر بوده است.

### نتیجه‌گیری

از نسبت‌سنجی‌های فوق، برمی‌آید که اولین انگاره‌های مسیحیان از پیامبر(ص) با وجود تفاوت در دوره زمانی، محل نشو و نما و تخصص، یکسان بوده است. شاید این امر را بتوان در انگیزه یکسان آن‌ها جستجو کرد. اولین امری که مسیحیت را به تقابل با اسلام واداشت، انگیزه سیاسی بود. تصرف سرزمین‌های مسیحی‌نشین امپراتوری روم شرقی و ورود سپاه اسلام به شبه جزیره ایبری، مسیحیت را بر آن داشت تا علاوه بر مبارزه در جبهه نظامی، به رد و نقض آرای مذهبی آنان

بپردازند. خصوصاً که تازه‌واردان مسلمان، انگیزه خود را از حمله به سرزمین‌های مسیحی‌نشین گسترش اسلام عنوان کردند. به تدریج، محرک‌های مذهبی نیز سبب شد تا مسیحیت با برنامه‌ریزی گسترده‌تری به تقابل با اسلام بپردازد. خصوصاً که دین اسلام، عقاید بنیادی کلیسا چون تثلیث را رد کرده و مسیحیت رایج را دینی معرفی کرد که از مسیر حقیقی خارج شده‌است. ترجمه قرآن به زبان لاتین در قرن دوازدهم میلادی، نقطه عطف این تقابل مذهبی به شمار می‌رفت. این ترجمه مغلوط و سراسر غرض‌آلود که تا پانصد سال بعد، مهم‌ترین مرجع شناخت دین اسلام به شمار می‌رفت، خود به وحدت رویه نویسنده‌گان در تصویرسازی اسلام انجامید. نکته مهمی که می‌تواند فتح باب پژوهشی جداگانه باشد، این است که اروپای مسیحی پس از مقابله نظامی با مسلمانان، دچار تناقض و تضاد شد. آنان پس از مشاهده پیشرفت‌های شگرف مسلمانان در معماری، حقوق، ادبیات، فلسفه و بسیاری از حوزه‌های فرهنگی، در سردرگمی ماندند که چطور مردمی بی‌تمدن و جاهل، توانستند به چنین مرتبه‌ای برسند. افرادی که پیام‌آور دین آنها فردی چون حضرت محمد(ص) بود که در غرب مسیحی تصویری زشت و ناپسند داشت. بنابراین، بیشتر از موقعیت نظامی، ضعف فرهنگی بود که موجب شد تا تصویری منفی از اسلام پدید آید. بخشی از این خصومت، ناشی از ادامه اختلافات سیاسی و نظامی بود، اما بیشتر از نابرابری فرهنگی پیروی می‌کرد. بنابراین، اروپای مسیحی برای اینکه خود را در مقابل رقیب مسلمان کوچک می‌پنداشت، تلاش کرد تا با حقیر شمردن دشمن قوی خود و توهین به پیام‌آور آن، خود را باز یابد و از این طریق، پیشرفت کند.

## منابع و مأخذ

- ابن اثیر (۱۳۸۵). *الکامل*. بیروت: دار صادر.
- ابن سعد (۱۴۱۰) *الطبقات الكبرى*. تحقیق محمد عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن ندیم، اسحاق بن محمد (۱۸۷۲). *الفهرست*. تصحیح گوستاو فلوگل. لایپزیک.
- اسعدی، مرتضی (۱۳۸۱). *مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی زبان*. تهران: سمت.
- انجمن روان‌پزشکی آمریکا (۱۳۹۳). *راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی*، ترجمه فرزین رضایی. تهران: کتاب ارجمند.
- پورطباطبایی، مجید (۱۳۹۵). *خاتم عشق*. تهران: سروش.
- حلبی شافعی، ابوالفرج (۱۹۷۱). *السيرة الحلبیه*، مصحح عبدالله محمد خلیلی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- الحمیری، ابن هشام (بی‌تا). *السيرة النبویه*. تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبد الحفیظ شلبی. بیروت: دار المعرفة.

- خلیج اسعدی، مرتضی. «یوحناى دمشقى و آغاز مجادله کلامى». **مقالات و بررسی‌ها**. ۱۳۷۵. ش ۱۱۰۰. صص ۵۹-۶۴.
- رحیم‌زاده صفوی، علی‌اصغر (۱۳۳۴). **تاریخ جنگ‌های صلیبی**. تهران: دفتر آسیای وسطی.
- الزرکلی، خیرالدین (۱۹۹۹). بیروت: دارالعلم للملایین.
- الطبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷). **تاریخ الأمم و الملوک**. تحقیق محمد أبو‌الفضل ابراهیم. بیروت: دار التراث.
- مینوی، مجتبی (۱۳۷۵). «اسلام از دریچه چشم مسیحیان». **محمد خاتم پیامبران**. تهران: حسینیه ارشاد.
- واقدی، محمد بن عمر (۱۴۰۹). **المنازی**. تحقیق مارسدن جونس. بیروت: مؤسسه الأعلمی.
- ولوی، علیمحمد. «بررسی تأثیر علائق خانمانی و رسوبات اندیشه دینی نومسلمانان بر ضبط سیره و تاریخ زندگانی پیامبر(ص) قبل از ابن اسحاق». **فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء**. شماره ۴۳. پاییز ۱۳۸۱. صص ۲۰۸-۲۳۷.

## References

- Alhımyar, I.H. (n.d). Al-Sīrah al-Nabawīyah. M. Alsiķā. & I. Alabyārī. & 'A. Shalbī. (Editors). Dār al-Ma'rifah, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Altabarī, M.Dj. 2009. Tārīkhī al-Umam wa al-Mulūk. M.A. Ibrāhīm. (Editor). Dār al-Turāth, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Alzarkī, Kh.A. 1999. Dār al-'Ilm Lil-Mulāyīn, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- American Psychiatric Association (APA). 2015. Rāhnamāyi Tashkhīshī wa Āmārīyi Ikhṭilālīhāyi Rawānī. F. Riḍāī. (Translator). Arđjūmand, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- As'adī, M. 2003. Muṭāl'ātī Islāmī dar Gharbī Ingilīsī Zabān. SAMT, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bennett, C. 1992. Victorian Images of Islam. British Library Cataloguing, London. (In English) (**Book**)
- Blank, D., M. Frassetto. 1999. Western Views of Islam in Medieval and Early Modern Europe. Palgrave Macmillan US, New York. (**Book**)
- Cerulli, E.1949. Libro della scala e la question delle fonti arabo-spagnole della Divina commedia, Biblioteca apostolica, Vaticana. (**Book**)
- Corbett, J.A. 2002. Gerald of Wales. New Catholic Encyclopedia.Vol.6. Gale Publishing, United States. (**Book**)
- Daniel, N. 2009. Islam and the West: The Making of an Image. One world, United Kingdom. (**Book**)
- De rada, R.J. 1999. Dialogus libri vite. Brepols. (**Book**)
- De Vitriaco, J. 2008. Histoire Orientale. Brepols. (**Book**)
- De Voragine, J. 2012. The Golden Legend. Princeton University Press. (**Book**)
- Di Cesare, M. 2012. The Pseudo-Historical Image of the Prophet Muhammad. Berlin. (**Book**)
- Dillon, J. 1383. Godfrey of Viterbo, Medieval Italy: An Encyclopedia, Christopher Kleinhenz, Routledge, Mordad. (**Book**)
- Edwards, P. 2002. Peter the Venerable, New Catholic Encyclopedia. Vol.11. Gale Publishing, United States. (**Book**)

- Farmer, H. 2002. William of Malmesbury, New Catholic Encyclopedia. Vol.14. Gale Publishing, United States. **(Book)**
- Fuller, T. 1811. The History of the Worthies of England, England. **(Book)**
- Geiger, M.V. 2002. Matthew Paris. New Catholic Encyclopedia. Vol. 9. Gale Publishing, United States. **(Book)**
- Giraldus, C. 1891. Giraldi Cambrensis Opera. John Sherren Brewer. Cambridge University, London. **(Book)**
- Gratius, O. 1690. Appendix ad fasciculus rerum expetendarum et fugiendarum, Chiswell. **(Book)**
- Ḥalabī Shāfī. 1971. al-Sīrah al- Ḥalabīyah. ‘A.M. Khalīlī. (Editor). Dār al-Kutub al-‘Ilmiyah, Beirut. (In Arabic) **(Book)**
- Ibn Athīr. 2007. Al-Kāmil. Dār al-Šādīr, Beirut. (In Arabic) **(Book)**
- Ibn Nadīm, I.M. 1872. Al-Fihrist. G. Flügel. (Editor). Leipzig. **(Book)**
- Ibn Sa’d. 1990. Al-ṬabaḲāt al-Kubrā. M.‘A. ‘Aṭā. (Editor). Dār al-Kutub al-‘Ilmiyah, Beirut. (In Arabic) **(Book)**
- Khaladī As‘adī, M. 1997. Yūḥanyī Dimashḳī wa Āghāzī Mudjādilyih Kalāmī. Malt wa Barrisīhā, No.1100. P: 59-64. **(Journal)**
- Kirsch. 2002. Anastasius Bibliothecarius. New Catholic Encyclopedia. Vol.11, Gale Publishing, United States. **(Book)**
- Kotter, H. 2002. John Damascene. New Catholic Encyclopedia. Vol.7. Gale Publishing, United States. **(Book)**
- Lacroix, B. 2002. Hugh of Fleury, New Catholic Encyclopedia. Vol.7. Gale Publishing, United States. **(Book)**
- Lomax, D.W. 2002. Rodrigo Jiménez de Rada. New Catholic Encyclopedia. Vol. 14. Gale Publishing, United States. **(Book)**
- Mcdonnell, E.W. 2002. Jacobus de Vitriaco. New Catholic Encyclopedia. Vol.7.Gale Publishing, United States. **(Book)**
- Mīnawī, M. 1997. Islām az Darīciyah Čašmi Masīḥīyān; Muḥammad Khātami Payāambarān. Ḥusiyānīyih Irshād, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Mulhern, P.F. 2002. Raymond Martini. New Catholic Encyclopedia. Vol. 11. Gale Publishing, United States. **(Book)**
- O’Donnell, J.R. 2002. William of Auvergne. New Catholic Encyclopedia. Vol. 14. Gale Publishing, United States. **(Book)**
- Ott, M. 1913. Blessed Jacopo de Voragine. The Catholic Encyclopedia. V. 8. Robert Appleton Company, New York. **(Book)**
- Parisiensis, M. 1872. Chronica Majora. Longman. **(Book)**
- Pertz, G.H. 1842. Chronica et Annales aevi Salici, Bibliopolii Aulici. **(Book)**
- Pūr Ṭabāṭabāī, M. 2017. Khātami ‘Ishk. Surūsh, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Raby, F. J. E. 1934. A History of Secular Latin Poetry in the Middle Ages. Clarendon Press, Oxford. **(Book)**
- Raḥīm Zādih Šafawī, ‘A.A. 1956. Tārīkhī Djanghāyi Šalībī. Middle East, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Robinson, J. 1978. A New General Biographical Dictionary, London. **(Book)**
- Roger de Wendove, O. Octavius.1842. Chronica sive flores historiarum, Sumptibus Societatis, London. **(Book)**
- Sahas, D.1972. John of Damascus on Islam: The "Heresy of the Ishmaelites. Brill, Leiden. **(Book)**
- Southern, S.W.1962. Western Views of Islam in Middle Ages. Harvard University, Cambridge. **(Book)**
- Theophanes. 2002. New Catholic Encyclopedia. Vol.13. Gale Publishing, United States. **(Book)**
- Thomson, R. 2003. William of Malmesbury, Boydell Press. Boydell Press, Britain. **(Book)**

- Tolan, J. 2013. Medieval Christian Perceptions of Islam: A Book of Essays. Routledge, London. **(Book)**
- Tudensis, L. 2003. Chronicon Mundi, Brepols. **(Book)**
- Wāqidī, M.‘U. 1989. al-Magħzī. M. Jones. (Editor). Al-’A‘lamī, Beirut. (In Arabic) **(Book)**
- Walawī, ‘A.M. 2002. Barrisiyi Ta’tħiri ‘Alāyiki Khāndānī wa Rusūbāti Andīshiyih Dīniyi Nūmusalmānān bar Ḍabṭi Sīrih wa Tārīkhi Zindigāniyi Payāambar (PBUH) Kabl az Ibni Ishāk. Quarterly of Human Science Al-Zahra University, (43): 208-237. **(Journal)**
- Wibaldī, A. and Others.1854. Petri Venerabilis abbatis Cluniacensis noni opera Omnia, Migne. **(Book)**
- Williams, S. 2002. Sigebert of Gembloux. New Catholic Encyclopedia. Vol.13. Gale Publishing, United States. **(Book)**
- Zeir, M.1995. Vincent of Beauvais. Routledge Revivals: Medieval France, William W. Kibler, Grover A. Zinn, London. **(Book)**





فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)  
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۴۰، پیاپی ۱۳۰، زمستان ۱۳۹۷

## تحلیلی تاریخی از زمینه‌های پیدایش برنامه‌ریزی توسعه‌ای و شکل‌گیری سازمان برنامه در ایران (دوره پهلوی ۱۳۰۴-۵۱۳۲۷.ش)<sup>۱</sup>

علی شهوند<sup>۲</sup>  
حبیب‌اله سعیدی‌نیا<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۵

### چکیده

برنامه‌ریزی به‌منظور توسعه در ابتدای قرن بیستم و به دنبال تحولات بین‌المللی میان دو جنگ جهانی و پس‌از آن از سوی غالب کشورهای توسعه‌نیافته پیگیری شد. در ایران پیدایش اندیشه برنامه‌ریزی و تجربه تلاش در عملی‌ساختن آن در مقطعی کوتاه، پیش از گرایش گسترده در سطح بین‌المللی، طی حکومت رضاشاه به منصف ظهور رسید. به دنبال تحولات بین‌المللی و داخلی پس از جنگ جهانی دوم بازآفرینی اندیشه برنامه‌ریزی در میان جامعه و دستگاه حاکمه ایران شکل گرفت و گرایش به آن پیگیری شد. تلاش در تدوین نخستین برنامه و استقرار نظام برنامه‌ریزی در این زمان چهار سال به طول انجامید. طی این دوره استفاده از دانش تخصصی شرکت‌های مشاوره‌ای آمریکا به توصیه بانک

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.18618.1541

۲. دانشجوی دوره دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خلیج فارس بوشهر؛ Alishahvand@chmail.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس بوشهر (نویسنده مسئول)؛ saeedinia@pgu.ac.ir

بین‌المللی ترمیم و توسعه موجب شده تا استقرار نظام برنامه‌ریزی در ایران در راستای منافع نظام سرمایه‌داری ارزیابی گردد. پژوهش حاضر مسئله‌ی چگونگی پیدایش نظام برنامه‌ریزی در ایران را با سؤال استقرار نظام برنامه‌ریزی در ایران حاصل اندیشه و نیاز داخلی بوده یا برنامه‌ای تحمیلی در راستای منافع نظام سرمایه‌داری مورد بررسی قرار داده و این فرضیه که: هرچند اندیشه برنامه‌ریزی در ایران سابقه‌ای طولانی دارد، اما هدایت و استقرار آن پس جنگ جهانی دوم متأثر از شرایط بین‌الملل از سوی ایالات متحده، در راستای اهداف و مطامع نظام سرمایه‌داری صورت گرفت، را تحلیل و ارزیابی می‌کند. این پژوهش به روش تاریخی و با تکیه بر اسناد و منابع نو، منشأ و سرچشمه ایرانی نظام برنامه‌ریزی را اثبات می‌نماید.

**واژه‌های کلیدی:** نظام برنامه‌ریزی، پهلوی دوم، برنامه عمرانی، سرمایه‌داری، برنامه هفت‌ساله.

## ۱. مقدمه

برنامه‌ریزی به‌عنوان یک نقشه راه را ذیل عنوان نقشه و یا واژه‌های بیگانه «پلن» و «پروگرام» در متون دوره قاجاریه می‌توان یافت؛ اما برنامه‌ریزی به‌عنوان یک نظام تخصیص منابع هدفمند در دوره پهلوی دوم ضمن بررسی ازسوی دستگاه حاکمه و مجلس شورای ملی به‌عنوان روشی جهت نیل به اهداف توسعه‌ای پذیرفته شد و به دنبال آن سازمانی متوکی امر برنامه‌ریزی با نام سازمان برنامه در ایران شکل گرفت. رویکرد به برنامه‌ریزی و پیدایش اندیشه برنامه‌ریزی تحولی دفعتاً و یک‌باره در ساختار اقتصادی ایران نبود بلکه تولد سازمان برنامه و گرایش به برنامه‌ریزی را می‌توان در واقع ادامه روند اصلاحاتی دانست که در دوره قاجاریه و خصوصاً پس از مشروطه در نظام دیوانی و ساختار اقتصادی ایران آغاز شده بود. گرایش به برنامه‌ریزی در دوره رضاشاه اگرچه مغایر با روش رضاشاه بود اما از سوی برخی افراد روشنفکر جامعه مطرح شد و در پاره‌ای موارد نیز صورت عمل به خود گرفت؛ اما این نخستین اقدامات در شکل دهی و استقرار نظام برنامه‌ریزی طی این دوران تداوم نیافت و به‌زودی از صحنه دیوان‌سالاری حکومت پهلوی اول کنار گذاشته شد.

## ۲. بیان مسئله

تحولات بین‌المللی طی جنگ جهانی دوم و پس از آن، تمایل کشورهای توسعه‌نیافته به برنامه‌ریزی را در راستای نیل به اهداف توسعه‌ای به دنبال داشت. ایران نیز به دنبال این تحولات و

برخی رویدادهای داخلی از جمله نخستین کشورهای بود که به برنامه‌ریزی روی آورد. رویکرد به برنامه‌ریزی در ایران هم‌زمان با اوج توجه به مفهوم و نقش برنامه‌ریزی در جهان بود؛ اما این بار بررسی و تدوین یک برنامه و رسیدن به یک نظام برنامه‌ریزی در کشور تقریباً چهار سال به طول انجامید. چگونگی استقرار نظام برنامه‌ریزی و تحولات مربوط به آن که موجب شد تا این ساختار به‌عنوان یک برنامه وارداتی و در راستای اهداف نظام سرمایه‌داری معرفی گردد و از سوی دیگر زمینه‌های گرایش به برنامه‌ریزی در داخل ایران مسئله پژوهش حاضر است.

### ۳. سؤال و فرضیه پژوهش

**سؤال:** استقرار نظام برنامه‌ریزی و شکل‌گیری سازمان برنامه در ایران حاصل نیاز و اندیشه ایرانیان بوده یا یک برنامه تحمیلی از سوی عوامل نظام سرمایه‌داری غرب به‌ویژه آمریکا؟  
**فرضیه:** علاوه بر سابقه گرایش و توجه به برنامه‌ریزی در ایران هدایت و برپایی نظام برنامه‌ریزی پس از جنگ جهانی دوم در راستای تقابل دو منشأ برنامه‌ریزی در جهان از سوی آمریکا صورت گرفت تا سمت‌وسوی ساختار برنامه‌ریزی در ایران را در جهت اهداف سیاسی نظام سرمایه‌داری قرار دهد.

### ۴. روش پژوهش

پژوهش حاضر با هدف تبیین زمینه‌ها و عقبه توجه و گرایش به برنامه‌ریزی در داخل ایران طی دوران پهلوی تا سال ۱۳۲۷، به روش تاریخی و با رویکرد توصیفی - تحلیلی با تکیه بر اسناد، منابع کتابخانه‌ای و متون دست اول به تحلیل و بررسی موضوع می‌پردازد.

### ۵. پیشینه پژوهش

در راستای موضوع این پژوهش هرچند مطالبی را به‌صورت پراکنده در برخی تألیفات دوره پهلوی دوم و یا تحقیقات جدید خصوصاً در حوزه تاریخ اقتصادی می‌توان یافت؛ اما پژوهشی که به‌طور مستقل موضوع زمینه‌های شکل‌گیری سازمان برنامه را مورد بررسی قرار دهد صورت نگرفته است.

### ۶. برنامه‌ریزی اقتصادی و گرایش به آن در سطح بین‌المللی

در شرایطی که حاکمیت مکتب اقتصادی کلاسیک با اندیشه نظام اقتصاد بازار و مکانیسم قیمت به کمک دست نامرئی بر جهان سرمایه‌داری هرگونه دخالت دولت در اقتصاد را نفی می‌کرد، در ۲۱ دسامبر ۱۹۲۱ نخستین برنامه دولتی به‌منظور تأمین برق سراسری روسیه به هشتمین کنگره شوراهای

ارائه گردید (مارشفسکی، ۲۵۳۵: ۳). بدین ترتیب نظام برنامه‌ریزی اقتصادی با الهام از آموزه‌های مارکس و انگلس در جایگزینی اقتصاد ارادی به جای اقتصاد آشفته بازار در اتحاد شوروی نشو و نما یافت.

رکود گسترده‌ای که اندکی پس از جنگ جهانی اول با نوسان در اغلب کشورهای جهان رخ نمود به تدریج به یک بحران تبدیل شد که هیچ کس برای آن راه چاره‌ای نمی‌یافت. عمیق‌ترین و گسترده‌ترین بحران اقتصادی قرن بیستم که با سقوط وال‌استریت<sup>۱</sup> از آمریکا شروع شد با سرایت به دیگر کشورها، جهان را به سمت فقر درمانده‌کننده‌ای سوق داد که تنها اتحاد شوروی با افزایش تولید صنعتی خود از آن مستثنی بود (گرنویل، ۱۳۷۷: ۲۸۳). اگرچه برنامه‌ریزی دولتی استالین در عمل سختی‌هایی بزرگ‌تر از آنچه در غرب اتفاق افتاده بود تحمیل کرد (همان)، اما بحران بزرگ زمینه افزایش طرفداران سوسیالیست‌ها را در دهه ۱۹۳۰ فراهم آورد (هانت، ۱۳۸۱: ۳۴۸) و هواداران مکتب مارکس را نسبت به تحقق نظریات وی امیدوار ساخت (استورات، ۱۳۶۹: ۱). کسادی بزرگ ترس و نگرانی را بر جهان سرمایه‌داری مستولی نمود تا آنجا که نظام سیاسی و ساختار قدرت در چندین کشور فرو ریخت (همان، ۱). بحران عظیم با توجه به پیش‌بینی کارل مارکس<sup>۲</sup> بنیان‌گذار کمونیسم، این تصور را موجب شد که زمان فروپاشی نظام اقتصاد سرمایه‌داری و انقلابات کارگری در کشورهای سرمایه‌داری فرارسیده است (موسوی جهرمی، ۱۳۸۹: ۲۶۷). تلاش جهان سرمایه‌داری برای خروج از بن‌بست کسادی بزرگ و از سوی دیگر ناتوانی اقتصاددانان کلاسیک در پاسخ‌گویی و حل مشکلات پیش‌آمده تحولی عظیم را در نظام اقتصاد جهان رقم زد.

جان مینارد کینز<sup>۳</sup> اقتصاددان بزرگ بریتانیایی با انتشار کتاب «نظریه‌های عمومی اشتغال، بهره و پول» انقلابی عظیم را در اقتصاد سرمایه‌داری به وجود آورد. از آنجا که عقاید کینز جهان را از بحران اقتصادی نجات داد وی را بنیان‌گذار علم اقتصاد جدید دانسته‌اند. او طی همین دوران در پی‌ریزی و اجرای سیاست‌احیای اقتصادی آمریکا معروف به نیودیل<sup>۴</sup> به روزولت مشورت داد (تفضلی، ۱۳۹۳: ۴۴۸). آن‌ها در همین راستا برنامه طرح توسعه منطقه وسیع دره رودخانه تنسی را به‌منظور کاهش آثار مخرب بحران بزرگ در یکی از عقب‌مانده‌ترین و فقیرترین مناطق آمریکا، که قسمت‌های زیادی از هفت ایالت آن کشور را در برمی‌گرفت، به اجرا گذاشتند.

---

1. Wall Street  
2. Karl Marx  
3. John Maynard Keynes  
4. New Deal Policy

جدا از مذاکرات اقتصادی کینز با ایالات متحده، وی به تدارک مقدمات قرارداد پولی برتن وودز<sup>۱</sup> و تشکیل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ترمیم و توسعه پرداخت (استوارت، ۱۳۶۹: ۱۳؛ تاریخ مختصر عقاید اقتصادی، ۱۳۵۲: ۳۵۰). انگاره‌های جدید کینز به سرعت مورد قبول بیشتر اقتصاددانان معروف قرار گرفت (هانت، ۱۳۸۱: ۳۶۴). انقلاب کینز نقش اقتصادی دولت را تا حد زیادی گسترش داد. زین پس دولت‌ها در چارچوب یک اقتصاد بازار مسئولیت تثبیت فعالیت‌های کلی اقتصادی را از طریق سیاست‌های پولی و مالی با هدف برقراری اشتغال کامل بدون تورم به عهده گرفتند (تودارو، ۱۳۷۸: ۴۷۹).

## ۷. اصلاحات اقتصادی و فراز و فرود ایده برنامه‌ریزی

### در ایران قبل از جنگ جهانی دوم

وخامت اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران طی جنگ جهانی اول و پس از آن، علاوه بر این که برای مدتی ساختار دیوان‌سالاری نوپای مشروطیت را از هم گسیخت نیاز به اصلاحات گسترده اقتصادی را هر چه بیشتر برای هیئت حاکمه و خصوصاً جامعه ایران نمایان ساخت؛ لذا همچنان که ساختار سیاسی کشور تحولی سترگ را تجربه می‌کرد نیاز به اصلاح امور مالی و اقتصادی نیز بیشتر نمایان می‌شد. میلسپو می‌نویسد: «ایرانیان می‌دانستند که اصلاحات مالی شرط قبلی هرگونه پیشرفت داخلی و ترقی کشور است» (میلسپو، ۱۳۷۰: ۲۵). مجلس اصلاح کلاف سردرگم نظام مالی ایران (شوستر، ۱۳۸۵: ۷۳) را ضمن توجه به رقابت‌های استعماری دول خارجی در آبان ماه ۱۲۸۹ با استخدام مستشار مالی از آمریکا جهت سامان بخشیدن به اوضاع آشفته خزانه‌داری «قرون وسطایی» کشور مورد توجه قرار داده بود (همان، ۵۱). ضرورت اصلاحات مالی و جلوگیری از حیف و میل اموال عمومی در بیانیته رهبر سیاسی کودتای سوم اسفند، که در واقع اولین برنامه دولتی در دوره قاجار محسوب می‌شود، نیز مورد تأکید قرار گرفته است (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۱۲۹). همچنین توجه نمایندگان مردم به اصلاحات اقتصادی در مجلس پنجم منجر به تشکیل کمیسیون شش نفره اقتصادیات برای حل مسائل و مشکلات اقتصادی بعضاً با حضور مسئولین اقتصادی کشور شده بود. (مجموعه قوانین موضوعه و مصوبات دوره پنجم قانون‌گذاری، ۱۳۵۰: ۴۷۱؛ مرکز اسناد ملی، ش - ب ۲۴۰/۱۰۲۲۱: ۳-۱).

---

۱. کنفرانس برتن وودز (Bretton Woods) همایشی در شهر برتن وودز در سال ۱۹۴۴ بود که بسیاری از ابزارهای تجارت بین‌الملل مثل صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و بانک بین‌الملل ترمیم و توسعه پایه‌گذاری شد.

دیکتاتوری رضاشاه روند اصلاحات اقتصادی را دگرگون ساخت. برنامه‌های اقتصادی رضاشاه باهدف تبدیل ایران از فروپاشی به سوی امنیت و استحکام (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۵۱) فرایند اصلاح و نوسازی را به شکلی اقتدارگرایانه و از بالا در ابعاد گسترده تری ادامه داد. تأسیس وزارت اقتصاد ملی در دوره رضاشاه در همین راستا قابل ارزیابی و مذاقه است (خلیلی خو، ۱۳۷۳: ۱۸۱). هرچند تبعات اجتماعی اصلاحات اقتصادی وی از جهاتی برای توسعه اجتماعی - سیاسی کشور بیش از توسعه اقتصادی آن اهمیت داشت (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۵۱)، رضاشاه در هنگام افتتاح مجلس هشتم اظهار امیدواری کرده بود که پارلمان جدید اقتصادی خواهد بود (دیگار، ۱۳۷۷: ۹۵).

نخستین سابقه برنامه‌ریزی توسعه در ایران، که به زعم بسیاری به دنبال تأمین نسبی امنیت در کشور و توجه ویژه رضاشاه و وزرای مالیه او به اصلاحات اقتصادی صورت گرفت (غنی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۲۳۹)، تنظیم یک برنامه عمرانی هفت‌ساله برای کشور و ارائه آن در کتابی مشتمل بر مجموعه مقالات اقتصادی است. مهندس علی زاهدی نخستین اندیشمندی است که یک برنامه هفت‌ساله را با آغازی در سال ۱۳۱۱ برای ایران پیشنهاد نمود (زاهدی، ۱۳۴۲: ۵۵). وی می‌نویسد: «به‌طور خلاصه نهضت صنعتی ایران امروز محتاج یک پروگرام جامعی است که خطوط برجسته مالی، فنی و اداری صنایع را رسم نموده از اقدامات متشت و بی‌اساس و بی‌رویه جلوگیری نموده باعث شود با قلیل استعداد مالی که ما داریم متتها نتیجه عملی را پس از چند سال به دست آوریم» (همان، ۱۸). در اینجا آنچه لازم به مذاقه است نحوه ارائه ایده برنامه‌ریزی از سوی زاهدی است؛ زیرا به‌رغم آنکه زاهدی بعدها پس از تشکیل نخستین شورای اقتصاد عضو این شورا بود (مرکز اسناد ملی، ش ب ۱۳۵۳۸/۲۴۰: ۱)؛ اما وی اندیشه خود را صرفاً به صورت یک پیشنهاد علمی ارائه نموده و مورد توجه و امعان نظر هیچ‌یک از مقامات و مسئولین وقت قرار نگرفته و در شورای اقتصاد نیز مطرح نشد (عظیمی آرانسی، ۱۳۹۳: ۱۵۸). بدین ترتیب امکان تحلیل و ارزیابی عکس‌العمل دستگاه حاکمه در خصوص طرح زاهدی وجود ندارد.

در سال ۱۳۱۶ نخستین اقدام جدی و عملی در راستای برنامه‌ریزی تأسیس شورای اقتصاد به پیشنهاد اداره کل تجارت بود که وظیفه طرح نقشه‌های اقتصادی و ارائه طریق در اجرای آن را به عهده داشت (توفیق، ۱۳۸۵: ۲۳). شورای اقتصاد به‌رغم تشکیل چندین جلسه و بررسی برخی مسائل کشور نظیر کمبود کارگر برای توسعه صنایع و کشاورزی، موارد بهداشتی و مسائل عمرانی کارون (مرکز اسناد ملی، ش ب ۱۳۵۳۸/۲۴۰: ۱-۳) در این زمان دولت مستعجل بود و اندکی بعد، جدا این که موافقت رضاشاه را در بادی امر کسب نموده بود بدون آن که موفق به تنظیم برنامه‌ای گردد با شکست مواجه شد. ابوالحسن ابتهاج که ریاست دبیرخانه شورای اقتصاد را برعهده داشت

علت شکست آن را عدم اعتقاد محمود بدير وزير ماليه وقت به برنامه‌ريزي و از همه مهم‌تر عدم اعتقاد رضاشاه به تمرکز کارهای عمرانی می‌داند و یادآور می‌شود: «به عقیده او [رضاشاه] کلیه کارهایی که در راه اصلاحات صنعتی و اقتصادی ایران لازم بود به عمل آید می‌بایستی به ابتکار و دستور او باشد» (ابتهاج، ۱۳۷۱: ۳۰۴). ابتهاج همچنین در سال ۱۳۱۸ پیشنهاد خود مبنی بر تمرکز کارهای اقتصادی و داشتن برنامه را به نخست‌وزیر وقت احمد متین‌دفتري ارائه کرد لیکن جوابی دریافت نمود. بعدها متین‌دفتري عدم دریافت پاسخ از دفتر رضاشاه را دلیل بدون جواب ماندن نامه ابتهاج بیان نموده بود (همان، ۳۰۷). بدین ترتیب متأثر از طرز عمل دیکتاتوری رضاشاه، که تجلی این گونه افکار را در قالب نهادهای مستقل برنمی‌تافت، هرگونه فکر برنامه‌ريزي طی این دوران به مقصود نرسیده و با شکست مواجه می‌شد.

#### ۸. تحولات منجر به استقرار نظام برنامه‌ريزي و شکل‌گيري سازمان برنامه در ایران

ضرورت اصلاح مالی و اقتصادی در ایران پس از کناره‌گيري رضاشاه از سلطنت همچنان احساس می‌شد امری که مردم و جامعه ایران نیز بدان واقف بودند. چنان‌که به قول میلسپو: «خود ایرانی‌ها معمولاً جزء اولین کسانی هستند که به نابسامانی‌های مالی و اداری خود اقرار می‌کنند» (میلسپو، ۲۵۳۶: ۳۸). نابسامانی‌های مالی که استخدام مستشار به منظور اصلاح اوضاع مالی ایران را ضروری می‌نمود پس از پانزده سال دوباره میلسپو را به ایران آورد. به‌رغم این‌که طی این دوران افراد تحصیل کرده و متخصص در کشور وجود داشتند که قادر به گرداندن چرخ لنگ اقتصاد ایران بودند اما سابقه خوب میلسپو و شاید هم اعمال نفوذ آمریکا، که در آن موقع به دلیل کمک‌های بی‌دریغ خود به متفقین سمت سروری داشت، دوباره دولت ایران را قانع نمود تا میلسپو را برای اداره امور مالی استخدام نماید (همان، ۱۶). این مأموریت میلسپو در راستای ارائه برنامه‌ای برای مدیریت اقتصاد ایران در این زمان، تأثیر مثبتی از خود برجای نگذاشت (بالدوین، ۱۳۹۴: ۵۳).

روزنامه اطلاعات در مردادماه ۱۳۲۳ در سلسله مقالاتی تحت عنوان «اقتصاد بعد از جنگ و ایران» به قلم دکتر علی‌اکبر اخوی ضمن انتقاد از عدم توجه به اقتصادیات و نبود سودای شایستگی در امور اقتصادی به تلاش مکرر خویش در گوشزد نمودن نتایج شوم «بی‌نقشگی و بی‌توجهی به اصول اقتصادی» توجه می‌دهد (اطلاعات، س ۱۹، ش ۵۵۳۸، یکشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۲۳: ۵). پانزدهم فروردین ماه ۱۳۲۵ همین روزنامه در مقاله‌ای دیگر ضمن اشاره به تکرار موضوع برنامه‌ريزي در گذشته، نخستین شرط اجرای اصلاحات اساسی در کشور را داشتن برنامه و هدف و تاکتیک از سوی دولت بیان می‌کند (اطلاعات، س ۲۰، ش ۶۰۱۸، یکشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۲۵: ۵). همچنین

چند روز بعد در ۲۲ همین ماه روزنامه اطلاعات در مقاله‌ای تحت عنوان «نقشه پنج‌ساله» نوشت: «از مدت‌ها پیش ما هروقت درباره اصلاحات کشور بحث نمودیم متذکر شدیم که برای اصلاحات نقشه و برنامه عمل چندساله لازم است و بدون نقشه و برنامه ممکن نیست که بتوان اصلاحاتی را که لازم است در این کشور عمل نمود و مردم را از فقر فاقه و مشکلات گوناگون مادی و معنوی نجات داد» (اطلاعات، س ۲۰، ش ۶۰۲۷، پنج‌شنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۲۵: ۴). بنابراین به تدریج توجه به موضوع برنامه‌ریزی برای ترسیم آینده اقتصادی و اجتماعی از میان روشنفکران و افراد تحصیل کرده به میان عامه مردم نیز آمده و به یک مسئله فراگیر تبدیل شده بود. چنان‌که یکی از موضوعات مهم روزنامه‌ها گردیده و جراید به آن پرداخته بودند.

طی قرن بیستم متأثر از تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بین‌المللی، روند توسعه فکر برنامه‌ریزی و نهادسازی در راستای برنامه‌ریزی اقتصادی و اجتماعی در ایران نیز تشدید شد (مک‌لئود، ۱۳۷۷: ۹-۱۱). اگرچه در ایران مکتب اقتصادی کلاسیک و تئوری دست‌نمائی بازار هیچ‌گاه حاکم نبود و دولت همواره نقش مستقیم در اقتصاد داشت (رزاقی، ۱۳۷۰: ۱۴۰-۱۴۱)؛ اما شکل‌گیری و گسترش دیدگاه‌های کینز در نظام سرمایه‌داری تحولات اقتصادی ایران را نیز متأثر ساخت. همچنان‌که فرمانفرمائی می‌گوید: «تزی سازمان‌برنامه و ما این بود که به‌وسیله دولت می‌توانیم در مکانیسم بازار دخالت کنیم و با این سرعت می‌توانیم مملکت را خیلی سریع‌تر پیش ببریم» (فرمانفرمائی، ۱۳۸۱: ۲۰۰).

در دوران موردبحث به‌رغم بهبود درآمدهای ارزی کشور،<sup>۱</sup> اوضاع اقتصادی رو به وخامت گذاشت (افشاری، ۱۳۸۹: ۲۲۴؛ رزاقی، ۱۳۷۵: ۱۶۵). لذا اصلاحات اقتصادی جهت بهبود سطح زندگی و موقعیت سیاسی ایران ضروری به نظر می‌رسید؛ بنابراین در ۲۳ مرداد ۱۳۲۳ ه.ش در کابینه مساعد با تشکیل مجدد شورای اقتصاد دوباره طرح برنامه‌های اقتصادی به‌منظور تثبیت وضعیت اقتصادی کشور آغاز شد. این شورا که این‌بار شورای عالی اقتصاد خوانده شد، مرکب از ۲۴ نفر شامل ۱۸ نفر از افراد مطلع و بصیر در امور اقتصادی به پیشنهاد نخست‌وزیر بود که توسط هیئت‌وزیران برای مدت ۳ سال و ۶ نفر دیگر با اکثریت دو‌ثلث آراء ۱۸ نفر مزبور برای همان مدت تعیین می‌شدند. ریاست عالی شورا نیز با شخص نخست‌وزیر بود (اطلاعات، س ۱۹، ش ۵۵۳۹، دوشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۲۳: ۵)؛ اما شورای عالی اقتصاد نیز همانند شورای اقتصاد پیشین دستاورد چندانی نداشت (بوستاک، ۱۳۹۵: ۱۴۷). در این زمان بهبود وضع کارخانه‌های دولتی

---

۱. در دوره جنگ برائر مخارج نیروهای متفقین در ایران این کشور قوه خرید خارجی مشابهی به شکل طلا، نقره و ارز به‌دست آورد (ر. ک. به: شمیم، ۱۳۴۶: ۶۲).



توسط بانک صنعتی و معدنی پیگیری می‌شد (رزاقی، ۱۳۷۵: ۱۶۶)؛ بنابراین می‌توان گفت این بانک عملاً وظایف سازمان برنامه بعدی را انجام می‌داد. همچنان که رضا نیازمند می‌گوید: «در مراجعت از آمریکا متوجه شدم که بنگاه صنعتی و بانک صنعتی همه تعطیل شده و به جای آن سازمانی به نام سازمان برنامه تشکیل شده است» (سعیدی، ۱۳۹۲: ۵۹). شمیم نیز یادآور می‌شود: «پس از تصویب لایحه برنامه هفت ساله اول سازمان برنامه به وجود آمد و وظایف بانک صنعتی و معدنی ایران به عهده سازمان برنامه گذاشته شد» (شمیم، ۱۳۴۶: ۶۲).

طی همین دوران ابتهاج که سال‌ها مشوق و هوادار اصلی برنامه‌ریزی بود و در پشت‌صحنه غالب افت‌وخیزهای استقرار برنامه‌ریزی در ایران حضور داشت، در نامه‌ای به نخست‌وزیر وقت محسن صدر (صدرالاشرف) لزوم تهیه برنامه را به منظور بهبود اوضاع کشور گوشزد نمود (ابتهاج، ۱۳۷۱: ۳۰۷). آن‌گونه که ابتهاج می‌گوید این نامه نیز با کارشکنی محمود بدر وزیر دارایی سرانجامی نیافت (همان، ۱۳۷). نخست‌وزیری قوام در بهمن‌ماه ۱۳۲۴ قدمی تازه به سمت برنامه‌ریزی بود. ابتهاج مجدداً اهمیت برنامه‌ریزی را برای قوام و سهام‌السلطان بیات وزیر مالیه بیان نمود. در شرایطی که تداوم حضور نیروهای کمونیسم در ایران آینده مبهمی را برای کشور رقم زده بود قوام و اعضای کابینه‌اش به نظرات ابتهاج نسبت به برنامه‌ریزی برای توسعه اقتصادی اقبال بیشتری نشان دادند. ابتهاج به اعضای دولت اعلام کرد که: «صرف نظر از این که چه اتفاقی رخ داده است، تنها راه نجات ایران برنامه‌ریزی است» (بوستاک، ۱۳۹۵: ۱۴۸). کمیسیون تهیه نقشه اقتصادی که در این زمان به فرمان قوام تشکیل شد؛ سوای همکاری وزارتخانه‌های داخلی، در صورت نیاز امکان بهره‌گیری رایگان از کمک‌های فکری کمیته اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد و استفاده از مساعدت کارشناسان این کمیسیون برای مشاوره و کمک به تدوین برنامه‌ها را داشت (همان، ۱۴۹). سرانجام هیئت‌وزیران براساس پیشنهاد وزارت دارایی در هفدهم فروردین‌ماه ۱۳۲۵ طی تصویب‌نامه‌ای هیئت تهیه نقشه اصلاحی و عمرانی کشور را به دبیر کلی دکتر علی امینی و به ریاست وزیر دارایی تشکیل داد (مرکز اسناد ملی ایران، ش ب ۲۹۷/۳۳۹۹: ۲؛ مشرف نفیسی، ۱۳۲۶: ۱). چند روز بعد از تشکیل این هیئت، وزارت امور خارجه گزارش حسین علاء سفیر ایران در واشینگتن مبنی بر ضرورت اصلاحات اقتصادی در کشور را جهت مطالعه لازم برای آن‌ها فرستاده بود (اسنادی از اصل ۴ ترومن در ایران، ۱۳۸۲: ۲). همچنین گرشام<sup>۱</sup> مستشار اقتصادی وزارت دارایی نیز درباره نحوه استفاده از سرمایه خارجی برای پیشرفت اقتصاد کشور با امینی دبیر کل هیئت مکاتبه نموده است (همان، ۱۵). حاصل کار هیئت تهیه نقشه اصلاحی و عمرانی پس

از سه ماه، تشکیل هیئت عالی برنامه در نوزدهم مرداد ۱۳۲۵ با تصویب هیئت وزیران بود. مواد اول، دوم و سوم تصویب‌نامه به ترکیب هیئت عالی برنامه اشاره داشت و ماده چهارم آن شرح وظایف این هیئت بود که ریاست عالی آن به عهده نخست‌وزیر بود (مرکز اسناد ملی، ش ب ۲۹۷/۳۳۹۹: ۳؛ ابتهاج، ۱۳۷۱: ۳۱۳؛ مشرف‌نفیسی، ۱۳۲۶: ۱). در واقع می‌توان این تصویب‌نامه را نخستین و مهم‌ترین گام در جهت تشکیل سازمان برنامه در ایران دانست.

پس از آنکه پیش‌نویس برنامه هفت‌ساله<sup>۱</sup> از سوی هیئت عالی برنامه به هیئت وزیران ارائه شد عدم توانایی مالی کشور در اجرای این برنامه دولت ایران را بر آن داشت تا به پیشنهاد ابتهاج از بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه وام بگیرد. لذا در سوم آبان ۱۳۲۵ سفارت ایران در واشینگتن تقاضای ۲۵۰ میلیون دلار وام را تسلیم مقامات بانک نمود. بانک نیز در پاسخ متذکر شده بود که متقاضی وام باید نوع و هزینه کارهایی که قرار است انجام بگیرد، برنامه مصرف سالیانه و نحوه استرداد وام را تشریح نماید (ابتهاج، ۱۳۷۱: ۳۲۱؛ گود، ۱۳۷۲: ۱۱۲). یوجین بلک رئیس بانک در این خصوص می‌گوید: «بانک به همین اندازه به محیط اقتصادی کشوری که وام می‌گیرد توجه دارد. بانک در مذاکرات مربوط به وام همواره درخواست‌کننده را به تسویه دیون معوقه خارجی و اتخاذ یک سیاست سالم اقتصادی و مالی و تبدیل سرمایه‌گذاری عمومی به وسیله‌ای برای به جریان انداختن سرمایه خصوصی، نه وسیله‌ای برای کارشکنی در راه آن، ترغیب کرده است» (بلک، ۱۳۴۱: ۱۲۰). این موضع بانک موجب گردید تا توسعه در خاورمیانه پس از جنگ را مجموعه‌ای از طرح‌های سرمایه‌گذاری بخش عمومی به‌عنوان پیش‌شرطی برای دریافت کمک از بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه و دولت آمریکا محسوب نمایند (کارشناسی، ۱۳۸۲: ۱۴۰). به‌عبارت‌دیگر، برنامه‌ریزی و گرایش به آن خصوصاً در کشورهای در حال توسعه پس از جنگ جهانی دوم به سفارش آژانس‌های کمک بین‌المللی نظیر بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه نسبت داده شده است. سازمان‌هایی که اساساً شکل‌گیری آن‌ها در راستای اهداف جهان سرمایه‌داری قابل ارزیابی است.

به‌رغم این که دولت ایران نتوانست هیچ‌گونه وامی از بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه دریافت نماید (شمیم، ۱۳۴۶: ۶۳)، اما در راستای تأمین نظر بانک در تاریخ ۲۶ آذرماه ۱۳۲۵ هفدهم دسامبر ۱۹۴۶ با شرکت مهندسین مشاور موريسن نودسن<sup>۲</sup> وارد مذاکره و عقد قرارداد شد (گزارش

---

۱. در ابتدا هیئت عالی برنامه قرار بود برنامه پنج‌ساله تنظیم نماید که به منظور فراهم ساختن زمان لازم برای مطالعه، پژوهش و ارزیابی پروژه‌ها دو سال به زمان برنامه اولیه اضافه شد. ر. ک. به (بوستاک، ۱۳۹۵: ۱۵۲)

موريسن نودسن مقاطعه کاران عمومی، ۱۹۴۷: ۱). نمایندگان شرکت مزبور تحت دستور و مساعدت ابوالحسن ابتهاج، که از طرف قوام به عنوان نماینده رسمی دولت ایران در امور مربوط به قرارداد تعیین شده بود (همان، ۲) به ایران آمدند. آن‌ها با تأمین امکانات لازم از منابع مختلف (مرکز اسناد ملی، ش ب ۲۴۰/۲۵۰۹۵: ۳-۱)، پس از مطالعه طرح پیشنهادی ایران و تحقیقات گوناگون، در سه ماهه دوم سال ۱۳۲۵ ش گزارشی با عنوان «برنامه توسعه و عمران ایران» به دولت وقت تسلیم کردند (مجیدی، ۱۳۸۰: ۲۲؛ مک لئود، ۱۳۷۷: ۲۵). بدین ترتیب نقش بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه و انعقاد قرارداد با شرکت آمریکایی در این زمان موجب گردید ایجاد سازمان برنامه در ایران را پس از جنگ جهانی به آن‌ها نسبت دهند (کارشناسی، ۱۳۸۲: ۱۴۰).

گزارش شرکت موريسن نودسن مبنایی برای تهیه برنامه عمرانی اول شد که دکتر حسن مشرف نفیسی از سوی قوام در آبان‌ماه ۱۳۲۶ با سمت وزیر مشاور و معاون نخست‌وزیر و با همکاری هیئت عالی برنامه مأمور عملیاتی نمودن آن گردید (مشرف نفیسی، ۱۳۲۶: ۳). برنامه اولیه معروف به گزارش مشرف نفیسی که حاوی خلاصه نظریات هیئت عالی برنامه بود (همان، ۲)، در اردیبهشت ۱۳۲۷ پس از تصویب در دولت حکیمی به مجلس ارائه شد. مجلس نیز لایحه برنامه را در کمیسیونی به ریاست امیر اشرف افخمی و با حضور مشرف نفیسی و ابتهاج بررسی نمود. در حالی که لایحه برنامه در دست بررسی بود در شهریور ۱۳۲۷ دولت با تصویب ۲۵ میلیون ریال اعتبار جهت تکمیل کارهای سازمان موقت برنامه، اداره‌ای به نام «اداره کل برنامه» به ریاست مشرف نفیسی تأسیس نمود. لایحه برنامه نیز در بهمن‌ماه ۱۳۲۷ اندکی پس از برکناری مشرف نفیسی از ریاست اداره کل برنامه و در نخست‌وزیری ساعد تصویب شد. ابتهاج در خصوص تغییر و ترمیم دولت طی فرآیند تصویب برنامه می‌نویسد: «در مدت نزدیک به سه سال و نیم از اولین تقاضای کتبی من از دولت دایر بر تنظیم برنامه عمرانی تا تاریخ تصویب لایحه برنامه هفت‌ساله در مجلس یعنی از شهریور ۱۳۲۴ تا بهمن ۱۳۲۷، شش کابینه روی کار آمدند، شش بار دولت‌ها ترمیم شدند و هشت بار وزیر مالیه تغییر کرد. در تمام این مدت اشخاص بدین مایوس که با نهایت تأسف اکثریت طبقه حاکمه را تشکیل می‌دادند، از انتقاد و منفی‌بافی و ایجاد بدبینی نسبت به برنامه عمرانی خودداری نمی‌کردند» (ابتهاج، ۱۳۷۱: ۳۲۸). ماده ۸ قانون اجازه اجرای مقررات گزارش کمیسیون برنامه مجلس شورای ملی، تشکیل سازمان برنامه را پیش‌بینی نموده بود. در این ماده از قانون آمده: «نظارت و مراقبت در اجرای برنامه به وسیله سازمان مخصوصی که به اسم سازمان برنامه تأسیس می‌شود انجام خواهد گرفت» (مجموعه قوانین موضوعه و مصوبات دوره پانزدهم قانون‌گذاری، بی تا: ۳۰). سازمانی که مأموریت داشت طرح‌ها و پروژه‌های عمرانی را قبل

از اجرا مورد بررسی قرار دهد، در ابتدا عملکرد و روند تصمیم‌گیری‌های آن مستقل از دخالت‌های دولت بود (شاهدی، ۱۳۸۹: ۳۴۶).

در شرایطی که لایحه برنامه هنوز به تصویب مجلس نرسیده بود، به توصیه بانک جهانی و در پی نیاز دوباره به وام، دولت ایران قراردادی با شرکت ماوراء بحار<sup>۱</sup> در شهریورماه ۱۳۲۷ امضا نمود. شاه مأموریت شرکت ماوراء بحار را بررسی توسعه اقتصادی و نحوه مصرف عایدات معتابه نفت برای انجام تحولات اساسی و احیای صنایع ایران بیان نموده است (پهلوی، بی‌تا: ۲۶۳). پس از انعقاد این قرارداد دولت آمریکا اعتباری ۲۵ میلیون دلاری در اختیار ایران گذاشت؛ امری که موجب شد آوری آغاز عصر برنامه‌ریزی اقتصادی ایران را با یاری دلارهای آمریکایی بداند (آوری، بی‌تا: ۳۲۷). به نظر می‌رسد مخبرالسلطنه نیز عبارت کنایه‌آمیز «منتظر نتیجه‌ایم و چشم‌به‌راه مساعدت همسایه» در خصوص برنامه هفت‌ساله را به همین منظور به کار برده است (مخبرالسلطنه، ۱۳۴۴: ۴۶۷). محمدرضا پهلوی در این رابطه می‌گوید: «مسئله تحقق برنامه هفت‌ساله‌ای را که در نظر داشتیم مورد توجه قرار دادم و کار را در حالی آغاز کردم که اوضاع چندان بر وفق مراد نبود. مطالعات مقدماتی انجام شده توسط گروه مشاوران آمریکایی ماوراء بحار حدود سه میلیون دلار خرج برداشته بود و نیز ۲۵ میلیون دلار لازم داشتیم تا بتوانیم اجرای طرح‌های عمرانی مورد نظر را آغاز کنیم، ولی ایالات متحده از پرداخت این مبلغ به ما طفره می‌رفت» (پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۱۸).

طی همین دوران یک مشاور صنعتی آمریکا به نام مکس وستون تورنبرگ<sup>۲</sup> که خود را به عنوان یک مشاور غیررسمی به هیئت برنامه‌ریزی تحمیل کرده بود، در واقع از سوی سفارت آمریکا در تهران (بالدوین، ۱۳۹۴: ۵۹) مشغول بررسی فرایند برنامه‌ریزی و رایزنی در خصوص استخدام مشاوران خارجی بود (بوستاک، ۱۳۹۵: ۱۵۹). تورنبرگ از درخواست ایران به مشاوران ماوراء بحار حمایت نمود و خود بعدها ریاست هیئت مستشاران فنی را که رابط بین کنسرسیوم و برنامه هفت‌ساله بود برعهده داشت (گود، ۱۳۷۲: ۱۱۶). با توجه به توصیه شرکت مورینسن نودسن در تأمین مالی از طریق وزارت خارجه آمریکا (بوستاک، ۱۳۹۵: ۱۵۹)، تلاش تورنبرگ در انعقاد قرارداد با شرکت ماوراء بحار در راستای سیاست وزارت امور خارجه آمریکا در امر برنامه‌ریزی در ایران قابل ارزیابی است. البته تورنبرگ خود به تفاوت برنامه‌ریزی و برنامه هفت‌ساله در ایران با برنامه‌های رفورمی اروپا هم از نظر قانونی و اقتصادی اذعان نموده و دلیل آن را در انجام

---

۱. شرکت ماوراء بحار (Overseas consultants incorporated)، کنسرسیومی متشکل از ۱۱ شرکت مهندسی

آمریکایی که برای کار در ژاپن راه‌اندازی شده بودند. ر.ک به: (بوستاک، ۱۳۹۵: ۱۵۹)

2. Max Weston Thornburg

برنامه‌ریزی در ایران توسط سیاسیون می‌داند (Thornburg, 1964, 24). امری که لوتز<sup>۱</sup> رئیس هیئت متخصصین شرکت ماوراء بحار در مصاحبه مطبوعاتی، آن را مذموم دانسته و گفته بود: «کار برنامه و اجرای آن باید به کلی از سیاست روز مصون بوده، یعنی به هیچ وجه سیاست در آن دخیل نگردد» (اطلاعات، س ۲۲، ش ۶۸۰۱، پنجشنبه ۱۱ آذر ۱۳۲۷: ۱). تورنبرگ همچنین به حضور یک قاضی برجسته آمریکایی جهت بازبینی فعالیت قانون‌گذاری مجلس در خصوص برنامه هفت‌ساله طی همین دوران اشاره می‌کند (Thornburg, 1964, 38). سوای سرچشمه داخلی اندیشه برنامه‌ریزی در ایران، طی دوران پیشرفت و تدوین نخستین برنامه، چهار جریان خارجی بانک جهانی، سفارت آمریکا در تهران، دو شرکت مشاوره آمریکایی و یک شهروند آمریکایی به نام مکس وستون تورنبرگ در نتیجه نهایی نقش آفرینی کردند (بالدوین، ۱۳۹۴: ۵۴).

## ۹. بررسی دیدگاه مختلف در خصوص استقرار نظام برنامه‌ریزی در ایران

علی‌رغم توسعه زمینه‌ها و گرایش به برنامه‌ریزی در داخل، به‌زعم بسیاری از منابع برنامه‌ریزی اقتصادی در ایران تلاشی آگاهانه از سوی دولت به منظور بهبود اوضاع اقتصادی نبود. بلکه باید برنامه‌ریزی اقتصادی طی این دوران را ابزار مدرن سرمایه‌داری غرب در راستای استعمار و استمرار روند استعمار اقتصادی در کشورهای در حال توسعه قلمداد کرد. بدین ترتیب این گونه دیدگاه‌ها، نظام برنامه‌ریزی و استفاده از دانش تخصصی شرکت‌های آمریکایی در استقرار آن و تشکیل سازمان برنامه در ایران را در جهت برنامه‌های استعماری نظام سرمایه‌داری غرب خصوصاً آمریکا می‌دانند که بخشی از طبقه وابسته به استعمار در ایران - که فاتح جنگ و ارباب جدید و قوی خود را در استعمار آمریکایی می‌دید - به همکاری با آن پرداخت. مهم‌ترین اقدام برای تسلط بر اقتصاد ایران، تشکیل سازمان برنامه و برنامه‌های عمرانی بود تا جهت حرکت اقتصاد ایران به صورت منظم و دقیقی از سوی استعمار سرمایه‌داری تعیین و به اجرا گذاشته شود (رواسانی، بی تا: ۱۴۹). برخی دیگر انگیزه سیاسی تشکیل سازمان برنامه را به مثابه یک وزنه متقابل در برابر تبلیغات مطبوعات علیه شاه و دولت‌های خارجی، که تصور می‌شد شاه را برای تأمین مقاصد خود در قدرت نگه داشته‌اند، ارزیابی کرده‌اند (آوری، بی تا: ۳۳۷). آوری ضمن اینکه برنامه عمرانی هفت‌ساله را به دلیل فراهم‌نبودن بودجه، بی‌موقع به حساب می‌آورد، از آن به‌عنوان یک حرکت سیاسی سودمند در جلب موافقت مجلس برای تصویب قرارداد الحاقی نفت یاد می‌کند (همان، ۳۳۶). به این ترتیب با نظر به منافع بریتانیا از تصویب قرارداد الحاقی نفت می‌توان تحلیل نمود که آوری به نقش بریتانیا

---

1. John lotz

در پیدایش نظام برنامه‌ریزی نیز معتقد است. البته همراهی بریتانیا با منافع ایالات متحده دور از نظر نیست، چه آنکه برنامه‌های ایران در این زمان هم‌جهت با دیدگاه‌های بریتانیا در چارچوب سیاست‌های اقتصادی بود که کشورهای خاورمیانه باید برای افزایش سطح عمومی زندگی، در مناطقی که در خط مقدم مقابله بانفوذ کمونیسم داشتند، به اجرا می‌گذاشتند. حتی سفیر بریتانیا در تهران مأموریت یافته بود تا علاقه کشورش را برای کمک به ایران اعلام نماید (بوستاک، ۱۳۹۵: ۱۵۲). سوای این که برخی منابع نیز ابوالحسن ابتهجاج، مبتکر اصلی برنامه‌ریزی، را دست‌نشانده معلوم‌الحال انگلیس معرفی نموده‌اند (آرامش، ۱۳۶۹: ۱۹۲). این در حالی است که بالدوین برخورد سفارت بریتانیا را عاقلانه‌تر و بی‌تفاوت‌تر ارزیابی نموده و می‌نویسد: «آن‌ها (بسیاری از ایرانیان) به‌درستی متوجه شده بودند که این سازمان در شیوه‌های سنتی کسب و کار در ایران مداخله کرده و هرگونه تغییری احتمالاً خلاف منافع اقتصادی بریتانیا خواهد بود» (بالدوین، ۱۳۹۴: ۵۲).

اوج توجه به نقش آمریکا در برپایی نظام برنامه‌ریزی در ایران این بود که اقتصاد ایران پیشرفت پس از جنگ خود را از طریق برنامه‌ریزی و با کمک ایالات متحده آغاز نموده بود (دیگار، ۱۳۷۷: ۱۵۷). برخی معتقدند که در این هنگام توسعه و عمران بیشتر به‌صورت یک شعار درآمده بود تا یک حقیقت؛ و آن را افسونی می‌دانند که به‌وسیله آن بتوان سیل دلارها را به ایران جاری نمود (آوری، بی‌تا: ۳۳۸). شاه در خصوص کمک‌های خارجی در این زمان می‌گوید: «در سال ۱۳۲۷ برای پیشرفت و توسعه اقتصادی کشور برنامه هفت سال اول را با مشورت متخصصین آمریکایی و تصویب مجلس شورای ملی ایران به‌مورد اجرا گذاشتم. عزم من آن بود به آمریکا و دنیا ثابت کنم که کشور ایران هرگونه کمکی را دریافت کند به مصارف سودمند و نافع خواهد رساند» (پهلوی، بی‌تا: ۱۵۹).

درحالی که شاه از نقش خود در اجرای برنامه هفت‌ساله اول سخن رانده، همچنین جای دیگر در توجه ویژه‌اش به برنامه‌ریزی چنین می‌گوید: «باید دید به چه کیفیت می‌توان دموکراسی اقتصادی منظور را با سرعت در کشور مستقر ساخت. قدم اول برای حصول این منظور تهیه نقشه و برنامه است؛ زیرا در دنیای کنونی اقتصادی کشور جز با تهیه طرح‌های جامع و اساسی پیشرفت نخواهد کرد» (همان، ۲۵۳). اما مجیدی در خاطرات خود از عدم توجه محمدرضا پهلوی به برنامه تا برنامه سوم سخن گفته و می‌نویسد: «شاه اصلاً اعتقاد نداشت به برنامه‌ریزی به آن معنایی که ما فکر می‌کردیم» (مجیدی، ۱۳۸۲: ۸۱).

رواسانی اکثر متخصصین و مهندسين ایرانی که در اداره سازمان برنامه نقش اساسی داشتند را به‌طور عمده از کسانی می‌داند که در رابطه مستقیم با استعمار سرمایه‌داری قرار داشته و جزئی از

طبقه حاکم وابسته بودند (رواسانی، بی تا: ۱۵۰). بدین ترتیب وی استخدام در سازمان برنامه را نیز در راستای اهداف استعمار ارزیابی نموده است. آوری نیز برنامه ریزی عمرانی را زمینه‌ای برای جذب و استخدام افراد حرفه‌ای ناراضی در سازمان برنامه می‌داند که دستگاه فربه دولت قادر به جذب و استخدام آنان نبود (آوری، بی تا: ۳۲۷).

دیدگاهی دیگر استقرار نظام برنامه ریزی در ایران را در راستای اصل چهار ترومن تحلیل نموده و اقدامات این سازمان را عملاً کارهایی دانسته که اداره اصل چهار قصد داشت صورت دهد (بهنود، ۱۳۷۴: ۴۴۹). ترومن چهار اصل معروف خود را در ژانویه ۱۹۴۹ / دی ماه ۱۳۲۷ زمانی که برای بار دوم به ریاست جمهوری انتخاب شد به کنگره اعلام نمود و چهارمین اصل آن را کمک به قابل دسترسی کردن پیشرفت علمی و صنعتی و کمک مالی و اقتصادی به منظور تسریع رشد کشورهای درحال توسعه قرارداد تا بدین وسیله این کشورها را از افتادن در دام کمونیسم شوروی دور نگه دارد. بنابراین اصل چهار ترومن زمانی اعلام شد که برنامه هفت ساله در ایران تصویب و سازمان برنامه شکل گرفته بود. همچنین نخستین موافقت نامه هیئت آمریکایی برای کمک فنی به ایران نیز در ۲۷ مهر ۱۳۲۹ به امضای گریدی سفیر آمریکا و رزم آرا نخست وزیر ایران رسید که تا پایان فعالیت اصل چهار در ایران تحت عناوین هیئت عملیات اقتصادی آمریکا در ایران، اداره همکاری فنی آمریکا برای ایران و کمیسیون مشترک ایران و آمریکا فعالیت می کرد (اسنادی از اصل چهار ترومن در ایران، ۱۳۸۲: هفت). البته آنچه در این خصوص لازم به مذاقه است این که در بهمن ماه ۱۳۲۹ از سوی نخست وزیر، سازمان برنامه به عنوان مرکز اصلی اداره امور مربوط به اصل چهار و هماهنگ کننده اداره اصل چهار و دستگاه های دولتی قرار می گیرد (همان، ۸۱) که به نظر می رسد از مسئولیت تعریف شده برای سازمان برنامه در برنامه هفت ساله اول نشأت گرفته باشد.

در میان دیدگاه هایی که زمینه استفاده از نظام برنامه ریزی در ایران را در راستای اهداف نظام سرمایه داری و خصوصاً ایالات متحده می دانند آنچه بیشتر قابل مذاقه است مقابله با نفوذ کمونیسم از آغاز جنگ سرد در سال ۱۹۴۶ م می باشد. موضوعی که برخی تحقیقات جدید با نادیده گرفتن تلاش های نخستین ایرانیان در امر برنامه ریزی، تحولات جهانی پس از جنگ جهانی دوم، کسب آگاهی سیاسی توسط کشورهای توسعه نیافته، تلاش این کشورها در جهت توسعه و رقابت دو بلوک قدرت برای جذب کشورهای توسعه نیافته را زمینه ساز ظهور برنامه ریزی در ایران دانسته اند (عظیمی آرانی، ۱۳۹۳: ۱۵۸). سوای این که ایالات متحده طی جنگ جهانی دوم در راستای استراتژی مقابله با آلمان نازی اصلاحات گسترده ای در نظام حمل و نقل ایران و در تجهیزات شرکت نفت ایران و انگلیس به عمل آورد و کارخانه هایی برای مونتاژ هواپیما، کامیون و بشکه

نفت ساخت (گازپورسکی، بی تا: ۹۳). طی همین دوران نیز در جلوگیری از تلاش‌های شوروی برای به‌دست آوردن امتیاز نفت و افزایش نفوذ خود در آذربایجان در سال ۱۹۴۴م/ ۱۳۲۳ه‌ش از هیچ کوششی فروگذار نکرد (همان، ۹۴).

جنگ سرد نیز که نتیجهٔ رویارویی دو قدرت بزرگ جهانی آمریکا و شوروی بود تمامی معادلات سیاسی و اقتصادی نظام بین‌الملل را به خود معطوف نمود. ایران نیز در این رویارویی نقش مهمی داشت و سیاست قدرت‌های بزرگ طی این دوران در قبال ایران عمدتاً براساس قواعد جنگ سرد تدوین و اجرا می‌شد. در واقع می‌توان شکل‌گیری حکومت‌های خودمختار کردستان و آذربایجان در ایران را نخستین نمود جنگ سرد دانست که از ایران شروع شد و ایالات متحده را متوجه خطر نفوذ کمونیسم در ایران نمود. موضوعی که از سال‌های قبل از جنگ جهانی اهمیتی فوق‌العاده یافته بود. جالب آنکه انعقاد قرارداد با شرکت موريسن نودسن، که نخستین حضور کارشناسی غرب در استقرار نظام برنامه‌ریزی در ایران بود، پنج روز پس از نجات آذربایجان در آذرماه ۱۳۲۵ صورت گرفت (شمیم، ۱۳۴۶: ۶۲).

همان‌گونه که اشاره شد خاستگاه تاریخی برنامه‌ریزی، نظام کمونیستی و کشور روسیه بود که این کشور را از کساد بزرگ مصون نگه‌داشت. از سوی دیگر تحولات بین‌المللی و گسترش اندیشه دخالت دولت در اقتصاد، گرایش به برنامه‌ریزی در حوزه سرمایه‌داری باهدف اشتغال کامل را نیز موجب شده بود. بدین ترتیب تحولات اقتصادی بین دو جنگ و پس از آن تا پایان جنگ جهانی دوم، شکل‌گیری دو شیوه برنامه‌ریزی کمونیستی و غربی با ویژگی‌های خاص هر یک را به دنبال داشت. بنابراین قرن بیستم، اوج توجه به مفهوم و نقش برنامه‌ریزی محسوب می‌شود و تبلور تمایل به دنبال کردن توسعه اقتصادی، در پذیرش تقریباً عام برنامه‌ریزی به‌عنوان مطمئن‌ترین و مستقیم‌ترین راه دست‌یافتن به پیشرفت اقتصادی بود (تودارو، ۱۳۷۸: ۴۴۳). چنان‌که طی این دوران بیش از هر زمان دیگری شاهد تأکید و امعان نظر در کاربرد برنامه‌ریزی به‌منظور توسعه اقتصادی و اجتماعی هستیم. پس از آنکه کشورهای در حال توسعه به‌منظور بهبود اوضاع اقتصادی به برنامه‌ریزی روی آوردند؛ ناچار یکی از دو شیوه فوق را الگو قرار دادند. تجربه موفق شوروی در برنامه‌ریزی موجب گردید تا برنامه‌ریزی در بسیاری از کشورها از جمله ایران هواخواهانی بیابد. در این میان بلوک غرب و تکیه‌گاه اصلی ایدئولوژیک آن یعنی ایالات متحده در راستای مبارزه با نفوذ کمونیسم برنامه‌ریزی اقتصادی در ایران را که از سال‌ها قبل میان روشنفکران جوانه زده و به تدریج همگام با تحولات بین‌المللی در میان سایر اقشار جامعه نیز طرفدارانی یافته بود تحت کنترل درآوردند. رواسانی می‌نویسد: «مسئله این بود که این برنامه‌ها در جهت احتیاجات استراتژی جهانی



آمریکا و در مبارزه علیه جنبش‌های ضداستعماری و توسعه نفوذ دولت شوروی تنظیم و به دست عوامل استعمار و یا نمایندگان مستقیم سرمایه‌های خارجی اداره شوند» (رواسانی، بی تا: ۱۴۹). در واقع کوشش کشورهای توسعه‌یافته خصوصاً آمریکا در برخورد با پدیده توسعه‌نیافتگی برآمده از فضای پس از جنگ جهانی دوم در راستای ممانعت از پذیرش نظام سوسیالیستی توسط کشورهای توسعه‌نیافته قرار داشت (رزاقی، ۱۳۷۰: ۲۲). اعتقاد دین آچسون<sup>۱</sup> وزیر امور خارجه ایالات متحده آن بود که توسعه اقتصادی بهترین امید ایران برای حفظ استقلال سیاسی خود است و سیاست اعلام‌شده ما برای ارائه کمک اقتصادی باید به‌طور کامل به اجرا درآید (بوستاک، ۱۳۹۵: ۱۵۲). به نظر می‌رسد که در اینجا مقصود آچسون ممانعت از توسعه نفوذ کمونیسم در ایران بود. در نهایت گرچه نمی‌توان از نقش بسیاری از عوامل خارجی در تسریع و تا حدودی هدایت روند استقرار نظام برنامه‌ریزی در ایران چشم پوشید، اما آغاز این فرایند کاملاً ایرانی بود. باین همه می‌توان گفت برنامه‌ریزی و سازمان‌برنامه‌اهدافی نبودند که متعاقب خواست، اراده و فشار عوامل بیگانه به ایران تحمیل شده باشند (بالدوین، ۱۳۹۴: ۵۲).

### نتیجه‌گیری

هم‌زمان با کاربست نظام برنامه‌ریزی در جهان سرمایه‌داری به‌منظور رهایی از بحران بزرگ، اندیشه برنامه‌ریزی در جامعه ایران نیز نخستین برنامه توسعه کشور را هرچند به صورت غیررسمی ارائه نمود. اندکی بعد استفاده از برنامه‌ریزی به منظور توسعه بدون استعانت و نقش‌آفرینی بیگانگان، با موافقت رضاشاه در قالب شورای اقتصاد صورت عمل به خود گرفت. اگرچه کارشکنی برخی مسئولان مخالف، امکان اقدامی بایسته را از شورای اقتصاد سلب نمود؛ اما در این زمان به‌عنوان نخستین اقدام عملی در به‌کارگیری برنامه‌ریزی از سوی ایرانیان حائز اهمیت است. همچنان که پس از عصر رضاشاه نیز متأثر از شرایط سیاسی و اجتماعی کشور، اندیشه برنامه‌ریزی ضرورت به‌کارگیری آن را دوچندان می‌نمود. طی این دوران تلاش در استقرار نظام برنامه‌ریزی تدوین نخستین برنامه هفت‌ساله را در پی داشت. نیاز به منابع مالی بین‌المللی در این زمان، زمینه ورود نهادهای تازه‌شکل‌یافته جهانی براساس منافع نظام سرمایه‌داری را به جریان تکامل و استقرار نظام برنامه‌ریزی ایران فراهم نمود. به توصیه بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه بود که استفاده از دانش تخصصی شرکت‌های مشاوره‌ای آمریکایی و برخی از شخصیت‌های این کشور در تدوین برنامه‌عمرانی اول، سهمی نیز برای ایالات متحده در این فرآیند تاریخی لحاظ نمود. بدین ترتیب

بدون توجه به سرچشمه ایرانی خواست و تمایل دولت و جامعه ایران به برنامه‌ریزی و سابقه آن پیدایش نظام برنامه‌ریزی در ایران در راستای استراتژی جهانی نظام سرمایه‌داری در مقابله با کمونیزم ارزیابی شد. با توجه به سابقه فکر برنامه‌ریزی و زمینه‌های آن در جامعه ایران اگرچه نمی‌توان منکر نقش عوامل خارجی در فرآیند شکل‌گیری نظام برنامه‌ریزی در ایران بود، اما باید گفت سرچشمه و منشأ اصلی آن کاملاً ایرانی بود و به هیچ‌روی برنامه‌ریزی و سازمان برنامه در اثر خواست و فشار عوامل خارجی به ایران تحمیل نگردید.

## فهرست منابع و مأخذ

### منابع فارسی

- آرامش، احمد (۱۳۶۹). *خاطرات سیاسی احمد آرامش*. به کوشش غلامحسین میرزاصالح. چاپ اول. اصفهان: انتشارات جی.
- آوری، پتر (بی‌تا). *تاریخ معاصر ایران از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲*. ترجمه محمدرفیع مهرآبادی. ج ۲. چاپ اول. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۱). *خاطرات ابوالحسن ابتهاج*. تهران: انتشارات علمی.
- استوارت، مایکل (۱۳۶۹). *کینوز*. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز. چاپ اول.
- *اسنادی از اصل ۴ ترومن در ایران (۱۳۴۶-۵۱۳۲۵.ش)* (۱۳۸۲). به کوشش تیمور بشیر گنبدی. تهیه و تنظیم مرکز اسناد ریاست جمهوری. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- افشاری، زهرا (۱۳۸۰). *برنامه‌ریزی اقتصادی*. تهران: سمت. چاپ اول.
- بالدوین، جورج بی (۱۳۹۴). *برنامه‌ریزی و توسعه در ایران*. ترجمه میکائیل عظیمی. تهران: نشر علم. چاپ اول.
- بلک، یوجین (۱۳۴۱). *دیپلماسی رشد اقتصادی*. ترجمه احمد جزایری. تهران: انتشارات مروارید.
- بهنود، مسعود (۱۳۷۴). *از سیدضیاء تا بختیار دولت‌های ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا شهریور ۵۷*. بی‌جا: سازمان انتشارات جاویدان.
- بوستاک، فرانسیس، جونز، جفری (۱۳۹۵). *برنامه‌ریزی و قدرت در ایران ابوالحسن ابتهاج و توسعه اقتصادی زیر سلطه شاه*. ترجمه مهدی پازوکی و علی حبیبی. چاپ اول. تهران: کویر.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۱). *پاسخ به تاریخ*. ترجمه دکتر حسین ابوترابیان. تهران: ناشر مترجم.
- \_\_\_\_\_ (بی‌تا). *مأموریت برای وطن*. تهران: بنیاد پهلوی.
- *تاریخ مختصر عقاید اقتصادی* (۱۳۵۲). ترجمه هوشنگ نهاوندی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. چاپ اول.

- تفضلی، فریدون (۱۳۹۳). **تاریخ عقاید اقتصادی از افلاطون تا دوران معاصر (از ۶۰۰ قبل از میلاد تا ۲۰۰۰ میلادی)**. تهران: نشر نی. چاپ اول.
- تودارو، مایکل (۱۳۷۸). **توسعه اقتصادی در جهان سوم**. ترجمه غلامعلی فرجادی. تهران: بازتاب.
- توفیق، فیروز (۱۳۸۵). **برنامه‌ریزی در ایران و چشم‌انداز آینده آن**. تهران: مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی. چاپ اول.
- خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳). **توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه**. تهران: دفتر انتشارات جهاد دانشگاهی واحد شهید بهشتی. چاپ اول.
- دیگار، ژان پیر، برنارو کارد، یان ریشار (۱۳۷۷). **ایران در قرن بیستم: بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یکصد سال اخیر**. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر البرز.
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۷۰). **الگوی برای توسعه اقتصادی ایران**. چاپ دوم. تهران: نشر توسعه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). **گزیده اقتصاد ایران**. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- رواسانی، شاپور (بی‌تا). **دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری**. بی‌جا: نشر شمع.
- زاهدی، علی (۱۳۴۲). **لزوم پروگرام صنعتی**. تهران: بی‌نا.
- سعیدی، علی‌اصغر (۱۳۹۲). **تکنوکراسی و سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران: به روایت دکتر رضا نیازمند**. تهران: لوح فکر. چاپ اول.
- شاهدی، مظفر (۱۳۸۹). **افول مشروطیت، زندگی‌نامه سیاسی دکتر منوچهر اقبال**. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. چاپ اول.
- شمیم، علی‌اصغر، (۱۳۴۶). **ایران در دوره سلطنت اعلیحضرت محمدرضا پهلوی**. بی‌جا: انتشارات کتابخانه ابن‌سینا.
- شوستر، ویلیام مورگان (۱۳۸۵). **اختناق ایران**. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر ماهی. چاپ دوم.
- عظیمی‌آرانی، حسین (۱۳۹۳). **توسعه، برنامه‌ریزی و فرهنگ (مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها)**. به کوشش خسرو نورمحمدی. تهران: نشر نی. چاپ دوم.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۵). **اقتصاد و دولت در ایران**. تهران: اتاق بازرگانی صنایع، معادن و کشاورزی. چاپ اول.
- فرمانفرمایان، خداداد (۱۳۸۰). **توسعه در ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷ (خاطرات خداداد فرمانفرمایان، عبدالمجید مجیدی، منوچهر گودرزی)**. ویراستار غلامرضا افخمی. تهران: گام نو. چاپ اول.
- کارشناسی، مسعود (۱۳۸۲). **نفت، دولت و صنعتی‌شدن در ایران**. ترجمه یوسف حاجی عبدالوهاب و دکتر علی‌اصغر سعیدی. تهران: گام نو. چاپ اول.

- کمالی، مسعود (۱۳۸۱). **جامعه مدنی دولت و نوسازی در ایران**. ترجمه کمال پولادی. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز).
- گازپوروسکی، مارک ج. (بی‌تا). **سیاست خارجی آمریکا و شاه بنای دولتی دست‌نشانده در ایران**. ترجمه فریدون فاطمی. تهران: نشر مرکز. چاپ اول.
- گرنویل، جان اشلی سومز (۱۳۷۸). **تاریخ جهان در قرن بیستم**. ترجمه جمشید شیرازی. فضل‌الله جلوه و علی اصغر بهرام‌بیگی. زیر نظر هرمز همایون‌پور. ج ۱. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- گود، جیمز اف (۱۳۷۲). **آمریکا در بی‌خبری (۳۰-۱۳۲۵ ه‍.ش)**. ترجمه دکتر احمد شهسا. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. چاپ اول.
- گزارش موريسن نودسن مقاطعه کاران عمومی (۱۹۴۷). شرکت موريسن نودسن. بی‌جا. بی‌نا.
- مارشفسکی، ژان (۲۵۳۵). **برنامه‌ریزی سوسیالیستی**. ترجمه دکتر منوچهر فرهنگ. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- **مجموعه قوانین موضوعه و مصوبات دوره پانزدهم قانون‌گذاری (بی‌تا)**. تهران: چاپخانه مجلس.
- **مجموعه قوانین موضوعه و مصوبات دوره پنجم قانون‌گذاری (۱۳۵۰)**. تهران: چاپخانه مجلس.
- مجیدی، عبدالمجید (۱۳۸۲). **خاطرات عبدالمجید مجیدی وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه‌بودجه (۱۳۵۶-۱۳۵۱)**. ویراستار حبیب‌الله لاجوردی. چاپ سوم. تهران: گام نو.
- مشرف‌نقیسی (۱۳۲۶). **گزارش آقای دکتر مشرف نقیسی راجع به برنامه هفت‌ساله**. بی‌جا: بی‌نا.
- مک لئود. تاس. اچ، (۱۳۷۷). **برنامه‌ریزی در ایران**. ترجمه علی اعظم‌بیگی. تهران: نشر نی. چاپ اول.
- موسوی جهرمی، یگانه (۱۳۸۹). **توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی**. تهران: دانشگاه پیام نور. چاپ اول.
- میلیسو، آرتور (۱۳۷۰). **آمریکایی‌ها در ایران**. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر البرز. چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۲۵۳۶). **مأموریت آمریکایی‌ها در ایران**. ترجمه دکتر حسین ابوترابیان. تهران: انتشارات پیام.
- هانت، ای. ک (۱۳۸۱). **تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی: مالکیت و رسالت**. ترجمه سهراب بهداد. تهران: آگه. چاپ اول.
- هدایت، مهدیقلی مخبرالسلطنه (۱۳۴۴). **خاطرات و خطرات گوشه‌هایی از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من**. تهران: زوار. چاپ دوم.

## روزنامه‌ها

- **روزنامه اطلاعات**. س ۱۹. ش ۵۵۳۸. یکشنبه ۲۲ مردادماه ۱۳۲۳، **روزنامه اطلاعات**. س ۱۹. ش ۵۵۳۹. دوشنبه ۲۳ مردادماه ۱۳۲۳، **روزنامه اطلاعات**. س ۲۰. ش ۶۰۱۸. یکشنبه ۱۵ فروردین ماه ۱۳۲۵، **روزنامه اطلاعات**. س ۲۰. ش ۶۰۲۷. پنجشنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۲۵، **روزنامه اطلاعات**. س ۲۲. ش ۶۸۰۱. پنجشنبه ۱۱ آذرماه ۱۳۲۷.

## اسناد

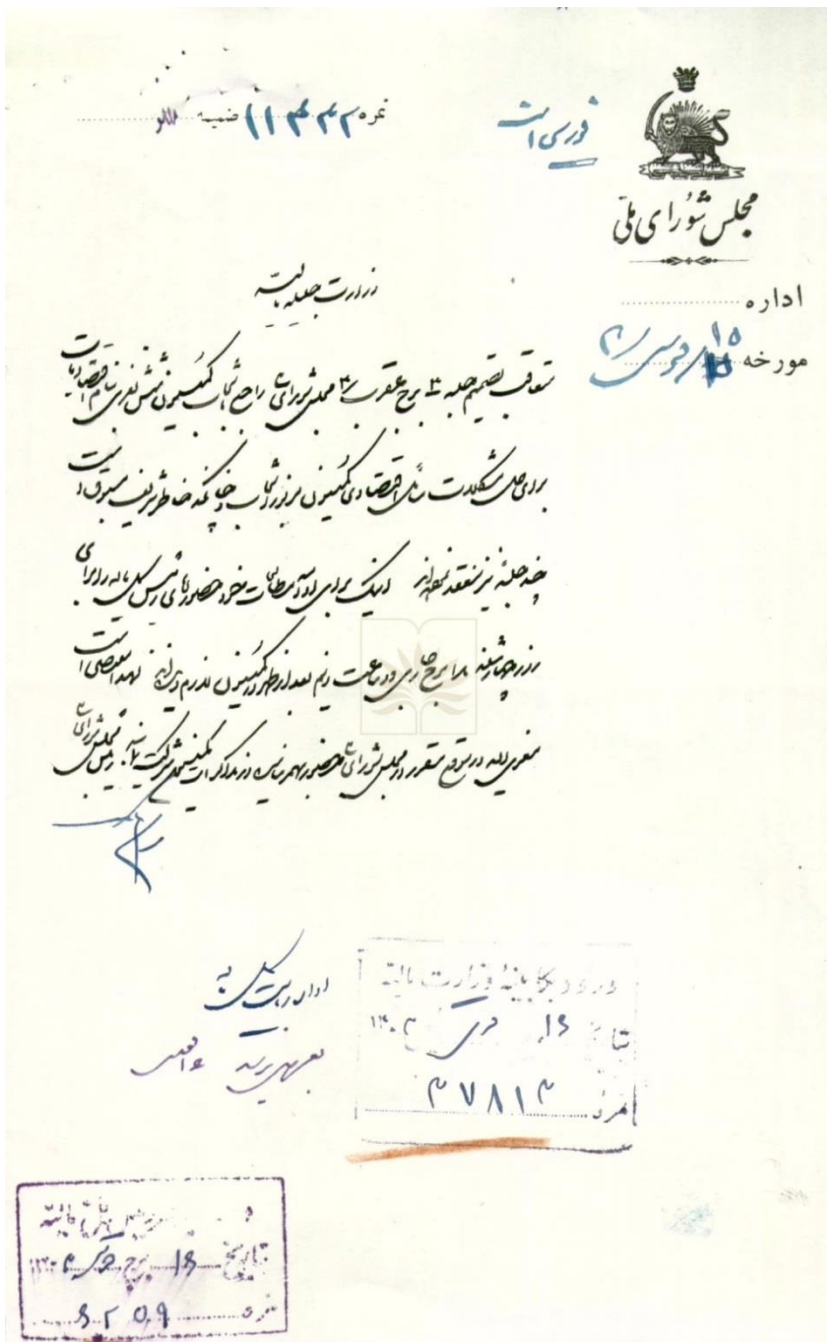
- **مرکز اسناد ملی ایران**، شماره بازیابی ۱۰۲۲۱/۲۴۰. ۲۴۰/۱۳۵۳۸. ۲۴۰/۳۳۹۹. ۲۴۰/۲۵۰۹۵.

## References

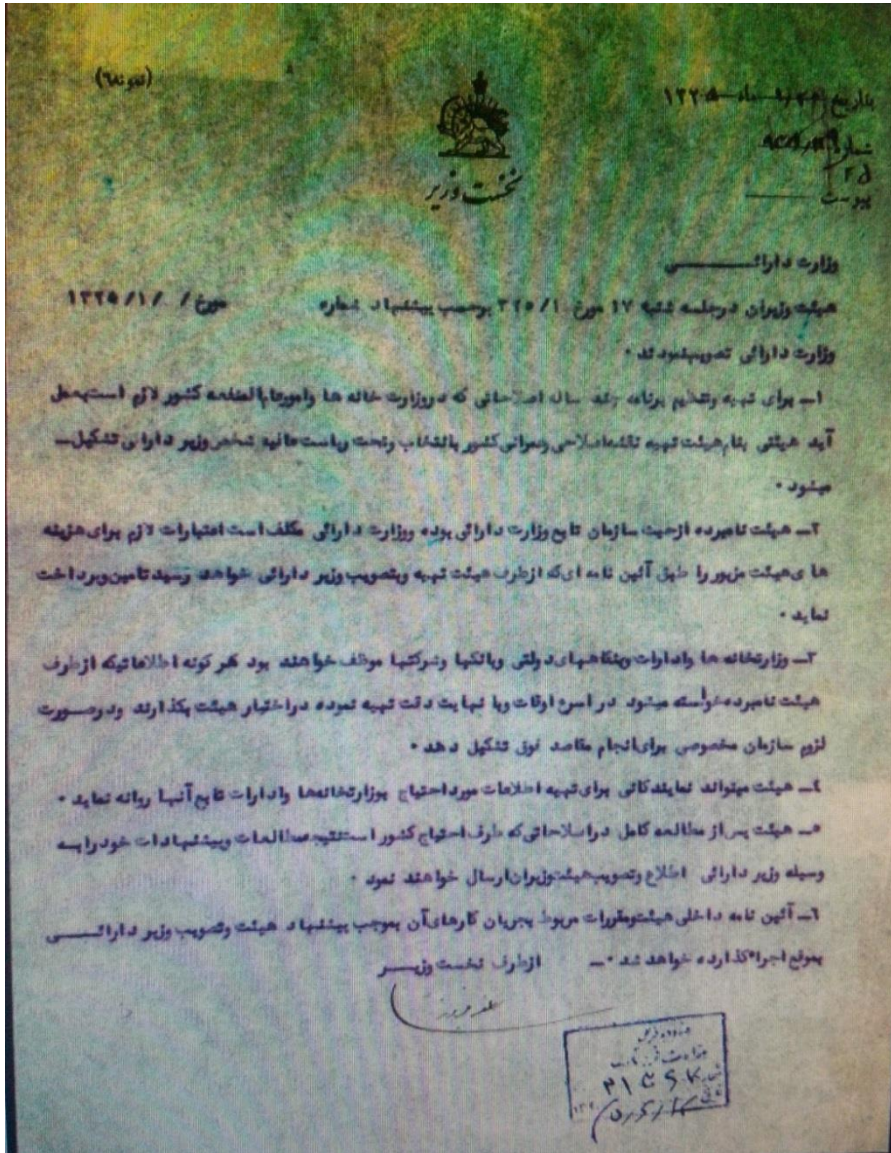
- Afshārī, Z. 2001. Barnāmih Rīzīyi Iktisādī. 1<sup>st</sup> (Ed). SAMT, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- (Anonymous). 1973. Tārīkhi Mukhtaşari ‘Aqāyidi Iktisādī. 1<sup>st</sup> (Ed). Tehran University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Arāmish, A. 1991. Khātirti Siyāsīyi Ahmadi Arāmish. Gh. Mīrzā Şālih. (Editor). Djiy, Isfahan. (In Persian) (**Book**)
- Avery, P. (n.d). Tārīkhi Mu‘āşiri Īrān az Ta’sīsi Pahlawī tā Kūditāyi 28 Murdādi 1332 S.H. M.R. Mihr Ābādī. (Translator). Vol.2. ‘Aṭāi, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- ‘Azīmī Ārānī, H. 2015. Tūsi‘iyih, Barnāmih Rīzīyi wa Farhang. 2<sup>nd</sup> (Ed). (Symposium). Kh. Nūr Muḥammadī. Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Baldwin, G.B. 2015. Barnāmih Rīzīyi wa Tūsi‘ih dar Īrān. 1<sup>st</sup> (Ed). M. ‘Azīmī. (Translator). ‘Ilm, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Baṣhīr Gunbadī, T. 2003. Asnādī az Aşli 4 Trūman dar Īrān 1946-1967. The Presidency Document Center. Ministry of Culture & Islamic Guidance, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bihnūd, M. 1995. Az Siyyid Dīyā’ tā Bakhtīyār; Dūlathāyi Īrān az Isfandi 1299 tā Şahrīwari 1357 S.H. Djāwīdān, (n.p). (In Persian) (**Book**)
- Black, J. 1962. Dīplumsīyi Ruşhīdi Iktisādī. A. Djāzāyiri. (Translator). Murwārīd, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bustak, F., J. Jones. 2016. Barnāmih Rīzīyi wa Kudrat dar Īrāni Abul Ḥasani Ibtihādī wa Tūsi‘iyih Iktisādī Zīri Sulṭīyih Şhāh. M. Pāzūkī. & ‘A. Ḥabībī. (Translators). 1<sup>st</sup> (Ed). Kawīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Dīgar, J.P., B. Hourcade. & Y. Richard. 1999. Īrān dar Ḳarni Bīstum; Barrisiyi Ūdā’i Siyāsī, Iktisādī, Idjtīmā’ī wa Farhangīyi Iran dar Yikşad Sāli Akhīr. ‘A.R. Hūşhāngi Mahdawī. (Translator). Alburz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Farmānfarmāiyān, Kh. 2002. Tūsi‘iyih dar Īrān. 1<sup>st</sup> (Ed). Gh. Afkhamī. (Editor). Gāmi Nū, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Gasiorowski, M.J. (n.d). Siyāsti Khāridjīyi Āmrīkā wa Şhāh, Banāyi Dūlatī Dast Nişhāndih dar Īrān. 1<sup>st</sup> (Ed). F. Fāṭimī. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Gernoyle, J.A.S. 2000. Tārīkhi Djahān dar Ḳarni Bīstum. Vol.1. Dj. Şhīrāzī. & F. Djilwih. & ‘A.A. Bahrām Biygī. (Translators). H. Humāyūn Pūr. (Editor). Furūzān Rūz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ghānī Nizhād, M. 2017. Iktisād wa Dūlat dar Īrān. 1<sup>st</sup> (Ed). Chamber of Commerce, Industries, Mines and Agriculture. Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Good, J.F. 1994. Āmrīkā dar Bīkhabarī 1947-1952. 1<sup>st</sup> (Ed). A. Shāhs. (Translator). Rasā, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Hidāyat, M.M.A. 1966. *Khāṭirt wa Khāṭarāti Gūshihāi az Tārīkhi Shish Pādishāh wa Gūshūi az Dūriyih Zindigīyi Man*. 2<sup>nd</sup> (Ed). Zawār, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Hunt, A.K. 2003. *Takāmuli Nahādā wa Īdi'ūlūzhīhi Iktishādī; Mālikīyat wa Risālat*. 1<sup>st</sup> (Ed). S. Bihdād. (Translator). Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibtihādī, A. 1993. *Khāṭirti Abul Ḥasani Ibtihādī*. 'Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Īṭilā'āt Newspaper. (19), No. 5538. 1945/August/22, Sunday.
- Īṭilā'āt Newspaper. (19), No. 5539. 1945/August/23, Monday.
- Īṭilā'āt Newspaper. (20), No. 6018. 1946/April/4, Sunday.
- Īṭilā'āt Newspaper. (20), No. 6027. 1946/April/11, Thursday.
- Īṭilā'āt Newspaper. (22), No. 6801. 1948/December/2, Thursday.
- Kamālī, M. 2001. *Djāmi'iyih Madanī, Dūlat wa Nūsāzī dar Īrān*. K. Pūlādī. (Translator). The Center of Recognition of Islam and Iran, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kārshināsī, M. 2004. *Naft, Dūlat wa Ṣan'atī Shudan dar Īrān*. 1<sup>st</sup> (Ed). Y. Hādījī 'Abdul Wahāb. & 'A.A. Sa'īdī. (Translators). Gāmi Nū, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- *Khalīlī Khū*, M.R. 1995. *Tūsi'iyih wa Nūsāzī dar Dūriy Riḍā Shāh*. 1<sup>st</sup> (Ed). Jihad Dānīshgāhī; Shahid Beheshti University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- McLeod, T.H. 1999. *Barnāmih Rizīyi dar Īrān*. 1<sup>st</sup> (Ed). 'A. A'zam Biygī. (Translator). Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Maḍjīdī, 'A.M. 2004. *Khāṭirti 'Abdul-Maḍjīdī, The Consulter of Minister and The Head of Plan and Budget Organization 1973-1978*. 3<sup>rd</sup> (Ed). H. Lādjiwardī. (Editor). Gāmi Nū, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Maḍjmū'ih Kawnni Mūdū'ih wa Muṣawabti Dūriyī Pānzdahumi Kānūn Gudhārī. (n.d). Maḍjlīs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Maḍjmū'ih Kawnni Mūdū'ih wa Muṣawabti Dūriyī Pānzdahumi Kānūn Gudhārī. 1972. Maḍjlīs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Marchowski, J. 1977. *Barnāmih Rīzīyi Susīyālīstī*. 1<sup>st</sup> (Ed). M. Farhang. (Translator). Iran National University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Millspaugh, A. 1978. *Ma'mūrīyati Āmrīkāihā dar Īrān*. H. Abūtūrābīyān. (Translator). Payāmi, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- \_\_\_\_\_. 1998. *Āmrīkāihā dar Īrān*. 1<sup>st</sup> (Ed). 'A.R. Hūshangi Mahdawī. (Translator). Alburz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Morrison-Knudsen Company. 1947. *Guzārīshī Morrison-Knudsen; Muḳāṭī'ih Kārān 'Umūmī*. (n.n), (n.p). (In Persian) (**Book**)
- Mūsawī Djahrumī, Y. 2011. *Tūsi'iyih Iktishād wa Barnāmih Rīzīyi*. 1<sup>st</sup> (Ed). Payāmi Nūr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Nafīsī, M. 1948. *Guzārīshī Ākāyi Nafīsī Rādji' bi Barnāmīyih Haft Sālīh*. (n.n), (n.p). (In Persian) (**Book**)
- Pahlawī, M.R. 1992. *Pāsūkh bi Tārīkhi*. H. Abūtūrābīyān. (Translator). Mutardjim, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- \_\_\_\_\_. (n.d). *Ma'mūrīyat Barāyi Waṭanam*. Bunyādī Pahlawī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Rawāsānī, Sh. (n.d). *Dūlat wa Ḥukūmat dar Īrān dar Dūriyī Tasaluṭī Istī'mārī Sarmāyīdārī*. *Sham'*, (n.p). Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Razākī, I. 1992. *Ulgūi Barāyi Tūsi'iyih Iktishādīyi Tūsi'iyih Iktishādī*. 2<sup>nd</sup> (Ed). Tūsi'iyih, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- \_\_\_\_\_. 1997. *Guzāyīyih Iktishād Īrān*. Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Sa'īdī, 'A.A. 2014. *Tīknūkrāsī wa Sīyāstguzārīyi Iktishādī dar Īrān*. 1<sup>st</sup> (Ed). R. Nīyāzmand. (Editor). Lūhī Fīkr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- *Shāhdī*, M. 2011. *Ufūli Mashrūṭīyat, Zindigī Nāmīhiyī Sīyāsīyi Duktur Manūchīhr Iḳbāl*. 1<sup>st</sup> (Ed). Institute for Iranian Contemporary Historical Studies, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Shamīm, 'A.A. 1966. *Īrān dar Dūriyī Salṭanati A'lāḥadrat Muḥammad Riḍā Pahlawī*. Iḳbāl, (n.p). Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Shuster, W.M. 2005. *Iḳhtināki Īrān*. 2<sup>nd</sup> (Ed). H. Afshār. (Translator). Māhī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Stewart, M. 1990. *Kīnz*. 1<sup>st</sup> (Ed). Shiraz University, Shiraz. (In Persian) (**Book**)
- Tafaḍulī, F. 2014. *Tārīkhi 'Akāyidi Iḳtišādī az Aflātūn tā Dūrāni Mu'āšir 600 B.C-A.D 2000*. 1<sup>st</sup> (Ed). Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- The Center of Iran's National Document. No. 240/25095- 297/3399- 240/13538-240/10221.
- Thornburg, M.W. 1964. *People and Policy in the Middle East*. VAIL-BALLOS, New York. (**Book**)
- Todaro, M. 1999. *Tūsi'iyih Iḳtišādī dar Djahāni Siwum*. Gh. Fardjādī. (Translator). Bāztāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Tūfīk, F. 2006. *Barnāmih Rīzīyi dar Īrān wa Čashmandāzi Āyandiyih Ān*. 1<sup>st</sup> (Ed). Management and Planning Organization, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Zāhidī, 'A. 1964. *Luzūmi Prūgrāmi Šan'afī*. (n.n), Tehran. (In Persian) (**Book**)









فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)  
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۴۰، پیاپی ۱۳۰، زمستان ۱۳۹۷

## بیکاری به مثابه مفهومی تاریخی: طرحی برای تحقیق در تاریخ بیکاری در ایران<sup>۱</sup>

محمدجواد عبدالهی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۹/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۲۸

### چکیده

در ایران بیشتر پژوهش‌ها درباره تاریخ بیکاری، تحقیقاتی هستند که نهادهای زیرمجموعه دولت انجام داده‌اند. این پژوهش‌ها عمدتاً کوشیده‌اند تا به زعم خود، بر پایه آمارهای رسمی، سیاست‌هایی برای برنامه‌ریزی دولت در زمینه بیکاری فراهم کنند. فرض پنهان در این بررسی‌ها با روش‌های کمی، غیرتاریخی بودن و ایستایی مفاهیم اقتصادی از قبیل بیکاری است. با این حال، آنچه در این تحقیقات مغفول می‌ماند، ناهمگن بودن معنای مفاهیم اقتصادی از قبیل بیکاری در دوره‌های مختلف است. بنابراین، پرسش نوشته حاضر این است که چگونه بیکاری به مثابه مفهومی که معمولاً ایستا در نظر گرفته می‌شود، به موضوع تحقیقی تاریخی تبدیل شود. مدعای نوشته حاضر این است که با کمک گرفتن از رویکرد مورخان اجتماعی در تشریح پدیدار شدن بیکاری به عنوان مشکلی اجتماعی، می‌توان نشان داد که با فرا رفتن از سری‌های آماری، بیکاری می‌تواند به مثابه مفهومی در حال تغییر، به موضوعی برای تحقیقات

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.18162.1524

۲. دانش آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران؛ mj.abddi@gmail.com

تاریخی تبدیل شود. بر این اساس، نخست وجه تاریخی مفهوم کار شرح داده می‌شود. سپس تأخیر در پذیرش بیکاری به‌مثابه مسئله‌ای اجتماعی بررسی می‌شود تا در پایان با شرح رویکرد مورخان اجتماعی به این موضوع بتوان نشان داد که چگونه معنای بیکاری در طی زمان تغییر یافته و در تحلیل بیکاری نمی‌توان به شکلی خودبسنده به تحلیل‌های کمی اکتفا کرد.

## واژه‌های کلیدی: ایران، تاریخ، تاریخ اجتماعی، بیکاری، بیکاران.

### مقدمه

در پس‌پشت استفاده از روش‌های کمی که در دوره پس از جنگ جهانی دوم بسط یافتند، طرد و ردّ تاریخ وقایع‌نگارانه‌ای قرار داشت که تخته‌بند روایت حیات و اعمال سیاسی مردان و دودمان‌های بزرگ، و فراز و فرود سلسله‌های حکومتگر بود. یکی از حوزه‌های مطالعاتی که در آن تحلیل‌های کمی در مقابله با این سبک از تاریخ‌نگاری، دست بالا را پیدا کرد، تاریخ اقتصادی بود که در هیئت «تاریخ‌سنجی»<sup>۱</sup> تحلیل کمی موضوعات تاریخی را در دستور کار خود قرار داد. با آنکه عنوان تاریخ اقتصادی این معنا را به ذهن متبادر می‌کند که گویی حوزه مطالعاتی است که به‌صورتی میان‌رشته‌ای قصد فهم گذشته اقتصادی بشر را دارد، رویکرد تاریخ‌سنجی، نشانگر گسست میان این دوه حوزه است. در تاریخ‌سنجی با در نظر داشتن تعریف علم اقتصاد به‌عنوان مطالعه مناسبات میان اهداف متعدد چنین نتیجه گرفته می‌شود که تاریخ اقتصادی چیزی جز مطالعه مصادیقی از تجلی این مناسبات در گذر زمان نیست (مالجو، ۱۳۷۹: ۱۴۷).

در ایران نیز پژوهش‌هایی که درباره تاریخ بیکاری صورت گرفته است، تحقیقاتی هستند که نهادهای زیرمجموعه دولت با این روش انجام داده‌اند. این پژوهش‌ها عمدتاً کوشیده‌اند تا به‌زعم خود، بر پایه آمارهای رسمی مأخوذ از سرشماری‌های عمومی، سیاست‌هایی برای برنامه‌ریزی دولت در زمینه بیکاری فراهم کنند. در این بررسی‌ها تغییر در بیکاری در طی دوره‌های زمانی کوتاه‌مدت و بلندمدت، صرفاً بر پایه سری‌های زمانی و آماری بررسی می‌شوند که از سرشماری‌های عمومی به‌دست می‌آیند و در آن‌ها بدون کمک گرفتن از دیگر رشته‌های علوم انسانی، این سری‌های زمانی و آماری را آیین تمام‌نمایی از تغییرات اقتصادی می‌دانند (برای مثال نک: غفوری خرازی، ۱۳۵۰؛ کریم، ۱۳۵۴). در واقع، فرض پنهان و مستتر در این روش‌های کمی

غیرتاریخی بودن و ایستایی مفاهیم اقتصادی از قبیل بیکاری است. با این حال، ساختن سلسله مراتبی کمی، تنها زمانی معقول است که زمینه‌ها و دوره‌های تاریخی که با هم مقایسه می‌شوند، به لحاظ کیفی همگن باشند. ایراد اصلی که در تاریخ‌سنجی دیده می‌شود، ریشه در مقایسه آن موضوعاتی دارد که مقایسه‌پذیر نیستند. معنای مقولات اقتصادی در طول زمان تغییر می‌کنند و به‌هرصورت، امکان‌پذیر نیست که معیارهای زندگی جوامع در بازه‌های زمانی باهم مقایسه شوند که به لحاظ ساختاری باهم تفاوت دارند. در واقع، مورخان اجتماعی به درستی استدلال می‌کنند بسط روش‌های کمی به دوره‌های زمانی متفاوت به معنای مغشوش ساختن فاکت‌هاست. آن‌ها بر این اعتقادند که «تاریخ‌سنجی» صرفاً موجب «توهمی از دقت» می‌شود که به واسطه تخمین‌ها و تحریف‌های عجولانه به‌دست می‌آید؛ آن‌ها برای مثال، معتقدند که چگونه می‌توان برای انسانی در سده‌های میانه، رضایتی مشابه رضایتی که انسان امروزی از مالکیت یک دستگاه رایانه کسب می‌کند، تعیین کرد (Boldizzoni, 2011:125).

از این‌رو، در این نوشته سعی می‌شود طرحی از رویکردی تاریخی درباره بیکاری به اقتراح گذاشته شود که به واسطه آن این امکان فراهم گردد تا از تحقیقات کمی در این زمینه بتوان فراتر رفت. برای این مهم، ابتدا سعی می‌شود تاریخ‌مندی دو مفهوم کار و بیکاری شرح داده شود و سپس دو رویکرد عمده‌ای را که مورخان اجتماعی پیرامون این تاریخ‌مندی در مطالعات خود بسط داده‌اند، بررسی گردد تا از خلال آن دلایل انتخاب رویکرد مدنظر نوشته حاضر آشکار شود. در واقع، همان‌طور که از عنوان پیداست، مسئله این نوشته آن است که از این طریق یعنی به سطح آوردن وجه تاریخی کار و بیکاری، نشان دهد چگونه بیکاری به مثابه مفهومی که معمولاً بی‌زمان<sup>۱</sup> در نظر گرفته می‌شود، می‌تواند چونان مفهومی در حال تغییر، به موضوع تحقیقی تاریخی تبدیل شود. اهمیت این رویکرد در آن است که در تقابل با رویکرد اقتصاددانان جریان غالب قرار می‌گیرد که نگاهی غیرتاریخی<sup>۲</sup> به اقتصاد دارند و در تحلیل‌های عموماً کمی خود، میان جامعه و اقتصاد تمایزی کامل قائل می‌شوند.<sup>۳</sup>

## وجه تاریخی کار

امروزه، در بازار کار، نیروی کار به دو دسته کلی جمعیت فعال و جمعیت غیرفعال و آنگاه در ادامه جمعیت فعال به دو زیرشاخه جمعیت شاغل و جمعیت در جستجوی کار (یا به تعبیر ساده‌تر

---

1. a-chronic  
2. ahistorical

۳. کارل پولانی، مورخ اقتصادی، در اثر کلاسیک خود دگرگونی بزرگ: خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما (پولانی، ۳۹۱) ریشه‌ها و پیامدهای جریانی را که می‌کوشد اقتصاد را از جامعه فک کند، بررسی کرده است.

بیکار) تقسیم می‌شود و مطابق با این نگاه، به کسی بیکار گفته می‌شود که با آنکه خواهان و قادر به انجام کار هست، از یافتن کار ناتوان است (اداره کل آمار عمومی، ۲۰۱۳۴۰: ۲۲۱). در نگاه اول، به نظر می‌رسد این دسته‌بندی مبتنی بر مقولاتی بی‌زمان و ایستاست که همواره وجود داشته‌اند. اما آیا به واقع این چنین است؟ به سخن دیگر، آیا این دسته‌بندی و مقولات تیسین‌کننده آن، فاقد هرگونه تاریخ‌مندی و تکون‌اند؟ حال، مطابق با ادعای این نوشته، اگر این چنین نیست و دسته‌بندی نیروی کار مبتنی بر مقولاتی بی‌زمان نیست، چه مفهومی را باید در کار آورد که تکون و رخ‌دادگی این دسته‌بندی را تبیین می‌کند؟ به گمان ما، در این جهت و در وهله نخست، مفهوم اشتغال مبتنی بر کارمزدی<sup>۱</sup> و نسبت آن با سرمایه‌داری صنعتی راهگشا خواهد بود؛ نسبتی که در نهایت، معنای تاریخ‌مند بیکاری (بیکاری پیشا-مدرن/بیکاری مدرن) را فراهم خواهد آورد (Perry, 2000, p. 11). به سخن دیگر، توجه به وجه تاریخی کار و مقولات مرتبط با آن، رخ‌دادگی و حادث‌بودن بیکاری را آشکار خواهد ساخت.

درواقع، امروزه کارمزدی چنان با جوامع ما عجین شده که کمتر کسی به حادث‌بودن آن فکر می‌کند و چنان به این مفهوم عادت کرده‌ایم که اگر بشنوم بسیاری از کارگران تا مدت‌ها از پذیرش کارمزدی سرباز می‌زدند، از آن در شگفت می‌شویم. با این حال وقتی به دوران انقلاب صنعتی بازمی‌گردیم، می‌بینیم که مقاومت کارگران در برابر کارمزدی شدید بوده است. زمینه تاریخی چنین مخالفتی، به از میان رفتن تدریجی استقلال پیشه‌وران بازمی‌گشت که در آن زمان در قالب اصناف سازمان‌دهی شده بودند. وقتی کارخانه‌ها به مثابه مکانی که در آن به افراد در قبال کار مزد پرداخت می‌شد، تأسیس شدند، از قدرت این اصناف کاسته شد. فقط تاجران ثروتمند، استطاعت راه‌اندازی کارخانه‌ها را داشتند و تعداد زیادی از پیشه‌وران که عضو اصناف بودند نمی‌توانستند با کارخانه‌ها رقابت کنند و با انزجار زیاد باید به کارگران مزدبگیر این کارخانه‌ها بدل می‌شدند. جدای از بین رفتن استقلال، علت دیگر بیزاری از کار در کارخانه‌ها، به‌سختی و یکنواختی این شکل از کار برمی‌گشت. بسیاری از صاحبان کارخانه‌ها به تنبیه بدنی، به‌ویژه نسبت به کارگران خردسال، متوسل می‌شدند و عده‌ای دیگر هم با جریمه کردن به دنبال برقراری نظم موردنظر خود در کارخانه‌ها بودند. ممکن بود کسی به خاطر تنبلی، نگاه به بیرون پنجره، حرف زدن با کارگران دیگر و موارد مشابه جریمه شود. مجالی برای کم‌کاری نبود و نظارت بر کار شدید بود. با این حال، علت عمده بیزاری کارگران از کارمزدی، همان از بین رفتن استقلال شخصی بود، این واقعیت که آن‌ها مطیع اراده کس دیگری می‌شدند. آن‌ها دوست نداشتند به

کسی که دستمزد مشخصی به آنها می‌داد، پاسخگو باشند و خیلی‌ها این وضعیت را با بردگی یا روسپی‌گری مقایسه می‌کردند (اسوندسن، ۱۳۹۳: ۱۵۶-۱۵۷؛ پولانی، ۱۳۹۱: ۳۰۹-۳۱۲).

با آنکه ریشه‌های کار مزدی را می‌توان به دوران باستان بازگرداند (ارسطو، ۱۳۹۰: ۳۸)، در اروپای غربی طی سده هفدهم بود که کار مزدی در قیاس با دیگر اشکال کار بیش از پیش اهمیت یافت و در قرن نوزدهم توانست به شکل غالب کار تبدیل شود و خوداشتغالی پیشه‌وران در شهرها و خرده‌مالکی را در بخش کشاورزی به حاشیه براند (Perry, 2000: 11). آن‌گونه که مورخان اجتماعی نشان داده‌اند، اصلی‌ترین تمایزی که کار مزدی در قیاس با دیگر اشکال کار پیش از خود ایجاد کرد، جدایی بنیادین میان فضا و زمان کار در کارخانه‌های صنعتی در قیاس با زمان و فضای کار در فعالیت‌های خانوادگی بود (Keyssar, 1986; Poire, 1987, pp. 1834-1850). تا پیش از رواج سرمایه‌داری صنعتی و برخلاف دوره جدید، میان «کار» و «زندگی» تمایزی وجود نداشت. در واقع کار کردن نه همچون دوره جدید، صرفاً وسیله‌ای برای کسب معاش، که خود زندگی کردن بود. این آن نوع کاری است که به علت نبود همین تمایز در قیاس با کار مزدی، می‌توان از آن به کار «وظیفه‌محور»<sup>۱</sup> مراد کرد. در واقع آنچه فرد را به کار وامی‌داشت، ضرورتی ملموس بود که در اطراف محیط خود احساس می‌کرد و این وظیفه فرد بود در قبال جماعتی که به آن تعلق داشت و نه خواست یا نیاز کارفرما یا قانون و مقررات کار که نوع و مدت زمان کار او را مشخص می‌کرد (Thompson, 1967: 38). فرد بر اساس مسئولیت‌هایی که نسبت به خانواده و اجتماع داشت، موظف به قبول مشاغلی برای تأمین معاش خود و انجام وظایف نسبت به اجتماع بود. تقسیم کار ابتدایی بود و ترسیم خطوط متمایزکننده مشاغل از یکدیگر دشوار بود. فعالیت افراد در کشاورزی، صنعت (پیشه‌وری)، فعالیت‌های تجاری و کارهای خانوادگی چنان درهم تنیده بود که در قیاس با کار مزدی، به سختی می‌شد آن‌ها را از یکدیگر تمیز داد (Perry, 2000: 12).

اما در ساختار اجتماعی منبعث از سرمایه‌داری صنعتی، با جدایی بنیادینی که میان کار و زندگی به وجود آمد، وابستگی بسیاری از افراد به زمین و قیدوبندهای کهنه اجتماعی که در آن عضویت داشتند، پایان یافت و فرد بسیاری از حمایت‌هایی را که به هنگام تنگدستی از طریق همیاری از این اجتماعات کسب می‌کرد، از دست داد و به تولیدکننده‌ای بدل شد که تنها این امکان را یافت تا نیروی کار خود را در معرض فروش قرار دهد، یا به عبارت ساده‌تر به کارگر مزدبگیر تبدیل شود (پولانی، ۱۳۹۱: ۳۰۹-۳۱۲). آن‌گونه که مورخان اجتماعی نشان داده‌اند، تا پیش از شکل‌گیری کامل این تمایز، کارگران با وجود کار مزدی فصلی در صنایع، به علت

تعلق داشتن به شهرهای کوچک و مناطق روستایی که در آن‌ها غلبه با خانواده‌های گسترده بود، خود را بیکار به حساب نمی‌آوردند. منابع خانوادگی مشترک و وظایفی که این منابع ایجاد می‌کرد، مانع از بیکار شدن آن‌ها می‌شد (Poire, 1986: 1836).

بنابراین در رابطه با نوشته حاضر، اصلی‌ترین پیامد گسترش کار مزدی، دگرگونی سرشت و چهره فقر بود. با رشد بیشتر سرمایه‌داری صنعتی در قرن نوزدهم، مشخصه فقر از ولگردی، کاهلی، کم‌کاری و یا نداشتن زمین، به بیکاری (نیافتن خریدار برای فروش نیروی کار) تغییر یافت (Perry, 2000: 11). از این رو ماهیت و تعریف بیکاری در دوران جدید، متفاوت از ماهیت و تعریف بیکاری پیش از رواج صنعتی شدن است. اگر بیکاری در معنای مدرن آن، در اطلاق به افرادی به کار می‌رود که جز نیروی کار خود چیزی برای فروش ندارند، در جوامع سنتی، بیکاری ماهیتی ارادی داشت که در تعریف افراد کاهل و تن‌پرور به کار می‌رفت. در زبان انگلیسی تا پیش از دوران مدرن، برای اشاره به این معنای سنتی بیکاری، از واژه‌های مختلفی از جمله بیکارگی و کاهلی<sup>۱</sup> استفاده می‌شد که بار معنایی متفاوتی با بیکاری در معنای مدرن آن دارد.<sup>۲</sup> عنصر مهم در بار معنایی این قبیل واژه‌ها در تعریف بیکاری، دخالت دادن اختیار افراد در بیکاری آن‌ها است. تجلی این مفهوم از بیکاری را می‌توان در عباراتی همچون «عاطل و بیکار»، «بیکاره» و «بیکار و بی‌عار» در ادبیات گذشته ما نیز مشاهده کرد (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵۲۴۸-۵۲۴۹). از این رو اگر با نگاهی تاریخی به پدیده بیکاری نگرسته شود، بیکاری در معنای جدید آن، پدیده‌ای ارادی نیست، بلکه مقوله‌ای تحمیلی است که خارج از اراده و خواست فرد است و از ساخت اقتصادی و مناسبات تولیدی متأثر است و دامن‌گیر گروهی از انسان‌هایی می‌شود که از وسایل کسب معاش خود جدا شده و باینکه هم توان کار کردن دارند و هم خواهان کار هستند، اما شرایط و امکانات جامعه چنین فرصتی را به آن‌ها نمی‌دهد (پولانی، ۱۳۹۱: ۳۰۹؛ محقق، ۱۳۵۸: ۳۶).

### تأخیر در پذیرش بیکاری

با وجود اهمیت بیکاری در ساخت سرمایه‌داری صنعتی، مفهوم پردازی بیکاری با تأخیر فراوانی همراه بود. برای مثال، اصطلاح «بیکاری»<sup>۳</sup> در زبان انگلیسی برای نخستین بار در سال ۱۸۸۸ به لغت‌نامه‌ها راه یافت و آن گونه که لغت‌نامه انگلیسی آکسفورد نشان می‌دهد در انگلستان این

1. idleness

۲. ای بی تامسون مورخ نامدار انگلیسی جعل واژه unemployment را برای مفهوم مدرن بیکاری به محافل رادیکال دهه‌های بیست و سی قرن نوزدهم نسبت می‌دهد (Thompson, 1966 : 776).

3. unemployment



اصطلاح تا سال ۱۸۹۵ رواج عام پیدا نکرد. اصطلاح بیکاری در دیگر زبان‌های غربی هم سرنوشت مشابهی داشت. اصطلاح فرانسوی مرد بیکار،<sup>۱</sup> جعل دهه ۱۸۷۰ بود و اصطلاح آلمانی بیکار<sup>۲</sup> تا دهه ۱۸۹۰ در میان عامه رواج پیدا نکرد. در آمریکا نیز تا قبل از دهه ۱۸۵۰ بندرت اصطلاح بیکاری به کار می‌رفت و تازه در دهه ۱۸۷۰ بود که این اصطلاح در آمریکا کاربرد عام پیدا کرد. در سرشماری‌های عمومی نیز بیکاری وضعیت مشابهی داشت. در آلمان تا سال ۱۸۹۵، در فرانسه تا سال ۱۸۹۶ و در انگلستان تا سال ۱۸۸۱ در سرشماری‌های عمومی به ثبت آمار بیکاری نمی‌پرداختند و در آمریکا این موضوع حتی به اوایل سده بیستم کشیده شد (Perry, 2000: 19).

اقتصاددانان نیز برای سالیان بسیاری چشم بر بیکاری بسته بودند و در کل تا اوایل قرن بیستم برای آن، اهمیت چندانی قائل نبودند. این نادیده‌انگاشتن بیکاری به مبانی اقتصاد کلاسیک بازمی‌گشت. آدام اسمیت در کتاب *ثروت ملل* بر این اعتقاد بود که مزیت سیستم بازار آزاد در این است که از طریق سازوکار قیمت، میزان عرضه و تقاضا به تعادل می‌رسد. اقتصاددانان این معادله را به بازار کار تعمیم می‌دادند و بر اساس آن، بیکاری پدیده‌ای عرضی بود که نمی‌توانست وجود واقعی داشته باشد و ذاتی نظام اقتصادی باشد. از این رو، اقتصاددانان کلاسیک از قبیل آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و جیمز میل برای بیکاری اهمیتی قائل نبودند (Ibid: 17). در سده نوزدهم، تحولات عمده بعدی در علم اقتصاد یعنی برآمدن مکتب نئوکلاسیک نیز در این وضعیت تغییر چندانی ایجاد نکرد. در این شکل از اقتصاد نیز که بر سود شخصی و به حداکثر رساندن رضایت خاطر فردی در چارچوب رقابت بازار و بر مفهوم یگانه تعادل (تعادلی که به‌زعم این روش حتماً به دنبال مکانیسم بازار به دست می‌آید) متکی است، قیمت عوامل تولید، از جمله دستمزد و درآمد نیروی کار و نیز درآمد حاصل از فعالیت زارعان و فروشندگان خرده‌پا و سهم آنان در توزیع درآمد ملی در چارچوب مبادلات بازار ارزیابی می‌شود و به‌موجب آن اگر سازوکار رقابت و بازار کامل باشد، نظام اقتصادی به عدالت کامل می‌رسد و بنابراین جایی برای فقر باقی نمی‌ماند. فقیران باید صبر کنند تا در بلندمدت عرضه و تقاضای بازار آن‌ها را در مفهوم تعادل کلی دربرگیرد. به‌هرحال به‌زعم این رویکرد، شماری فقیران خودمقصر وجود خواهند داشت که این فقر البته از کاهلی و تنبلی خود آن‌ها ناشی می‌شود (رئیس دانا، ۱۳۷۹: ۱۷).

افزون بر نظریات اقتصادی، نظریات اجتماعی متعارف در آن زمان نیز مانع دیگری در راه شناسایی بیکاری بودند. از جمله این نظریات اجتماعی می‌توان به آراء متفکرانی همچون توماس مالتوس، جرمی بنتام و ساموئل اسمایلز اشاره کرد که هر کدام به طریقی مانعی فکری بر سر راه

---

1. chômeur  
2. Arbeitslosigkeit

شناسایی بیکاری علم کردند. برای مثال، مالتوس، مشکلات اجتماعی را در اصل، برحسب جمعیت و وسایل ارتزاق فهم می‌کرد. طبق نظریه جمعیت‌شناختی مالتوس، با افزایش درآمد طبقات فقیر، امکان زادوولد بیشتری برای آن‌ها فراهم می‌شود و همین موجب افزایش جمعیت آن‌ها شده و راه را بر هرگونه افزایش رفاه این طبقات می‌بندد. از این رو، به‌زعم وی، فقر بیش از آنکه از مشخصه‌های سرمایه‌داری باشد، از بی‌قیدی اخلاقی و جنسی فقرا یا به سخن دیگر، از اضافه جمعیت ناشی می‌شد (سیمونلز و میدما: ۳۵۵-۳۷۶). خلاصه آنکه طبق نظرات افرادی همچون مالتوس، مشکل فقرا مشکلی فردی و اخلاقی بود و وضعیت فقرا از طریق کنار گذاشتن کاهلی و تن‌دادن به سخت‌کاری و فداکاری، می‌توانست بهبود یابد (Perry, 2000: 17-18).

دستگاه واژگانی سده نوزدهم نیز موجب پنهان‌ماندن بیکاری می‌شد، واژگانی از قبیل بیکارگی<sup>۱</sup> در خود حامل این بار معنایی بودند که خود فقرا را باید به خاطر فقرشان سرزنش کرد و نشان از رواج تبیین‌های سنتی از بیکاری در میان مردم داشتند (Stedman Jones, 1984: Preface). از این رو، برای درک این تبیین‌های سنتی باید به تحول مفهوم کار در آغاز عصر جدید بازگشت. کار در قرون وسطی در قیاس با امر قدسی نقشی فرعی ایفا می‌کرد، زیرا عبادت و مراقبت نفس اهمیت خیلی بیشتری داشت و کار عاری از ارزش ذاتی تلقی می‌شد. این وضعیت در دوران جنبش اصلاحات پروتستانی به کلی تغییر کرد. نزد مارتین لوتر اصلاحگر کلیسا در قرن شانزدهم، بهترین راه خدمت به خدا این بود که آدمی خود را وقف حرفه‌اش کند. به‌زعم او، آنچه خدا می‌خواست، تنها دعا و اعمال نیک گاه‌به‌گاه نسبت به همسایگان نبود، بلکه درعین حال نوعی از زندگی بود که در مجموع متشکل از کار و عبادت باشد. به سخن دیگر، لوتر آرمان رهبانی و وقف کامل زندگی در راه خدا را پذیرفت، اما آن را از چهاردیواری صومعه بیرون آورد و به اخلاقیات همگانی کار تبدیل کرد. علاوه بر این، شغل‌های «دنیوی» هم حداقل به اندازه کار راهبان در صومعه‌های دورافتاده با ارزش تلقی شد. تمام مشاغل بخشی از طرح کلی خداوند شدند و انجام کار به بهترین نحو ممکن هم به یک وظیفه دینی بدل شد. در واقع، این جنبش دینی کار را امری مثبت برای تمام افراد و حتی ثروتمندان قلمداد می‌کرد و ایده کار به مثابه تکلیف را به شکلی بنیادی گسترش داد (اسوندسن، ۱۳۹۳: ۴۲-۴۳). با آنکه این ایده پروتستانی کار به مثابه تکلیف به دنبال تحولات بعدی رنگ باخت، بیره نیست اگر گفته شود که فرهنگ مدرن، کار را در کانون ایدئولوژی خود قرار داده است. به تعبیر هانا آرنت در وضع بشر، جهان مدرن جهانی است که کار را آن قدر ارج نهاده که ما هیچ‌گونه تصویری از این نداریم که زندگی بشر بدون کار چگونه می‌تواند یا چگونه باید

باشد(همان: ۱۹۴-۱۹۵). این گونه بود که در فرهنگی که کار ماهیتی اخلاقی داشت، بیکاری نیز سرشتی اخلاقی و فردی پیدا می کرد. برای مثال در سده هفدهم، هنگامی که وزارت بازرگانی انگلستان گزارشی درباره فقر منتشر کرد و راههایی برای «مفید کردن آنان به حال مردم» پیشنهاد داد، صراحتاً و مشخصاً عنوان کرد که منشأ فقر نه کمبود مواد غذایی است نه بیکاری، بلکه «تضعیف انضباط و بی‌قیدی در رفتار و عادات اخلاقی» است. این وجه از بیکاری را می توان در مراکز اقامت اجباری دید که طی قرن هفدهم به شکل وسیعی برای نگهداری فقرا، بیکاران، مجرمان و دیوانگان پدیدار شدند. این افراد تنها در قلمرو مراکز اقامت اجباری پذیرفته می شدند و بدین ترتیب از جامعه تبعید و گویی منتزع می شدند. به واقع، رابطه بین نگهداری فقرا و بیکاران در مراکز اقامت اجباری و ضرورت های کار به هیچ عنوان صرفاً از زاویه وضعیت اقتصادی بیان نمی شد، بلکه ادراکی اخلاقی مدافع آن بود و بدان جان می بخشید(فوکو، ۱۳۹۰: ۶۹).

با این حال، طی بحران های اقتصادی، تصویر فقر و مسکنت اندک اندک از مفاهیم کهن و مبهم اخلاقی جدا می شد و بیکاری چهره ای می یافت که دیگر با تنبلی مشتبه نمی شد. فقر و بطالت اجباری در روستاها گسترش یافته بود، یعنی در همان جایی که در آن زمان تصور می رفت زندگی اخلاقی به بی واسطه ترین و ناب ترین شکل وجود دارد. این واقعیات نشان می داد که مسکنت شاید صرفاً از خطا و تقصیر ناشی نشود، بنابراین فقر به امری اقتصادی تبدیل می شد. صنعت در حال پیدایش نیز که به بازوی کار نیاز داشت، این امر را تقویت می کرد و بدین ترتیب به تدریج فقرا و بیکاران دوباره جزئی از پیکر ملت شدند(همان: ۲۲۲-۲۲۴). با این حال، پذیرش بیکاری به عنوان مسئله ای اجتماعی، همان طور که در بالا شرح داده شد، با موانع زیادی روبه رو بود. آن گونه که تاریخ کشورهای غربی نشان می دهد پذیرش بیکاری به عنوان مسئله ای اجتماعی از طریق یک رشته منازعات ایدئولوژیک و نهادی میسر شد که با برآمدن احزاب سوسیالیست توده ای در بین دو جنگ جهانی در تعدادی از کشورهای اروپایی (در قالب تلاش برای به رسمیت شناخته شدن حق کار) هم زمان بود(Perry, 2000: 19-23).

پرداختن به جزئیات مبارزات احزاب سوسیالیست و خود بیکاران در به رسمیت شناختن بیکاری از حوصله این نوشتار خارج است، اما چگونگی تبدیل بیکاری به موضوعی برای تحقیق، توجه به جنبه سوژکتیو این مسئله را ضروری می سازد. به لحاظ سوژکتیو، تحلیل مارکس از نظام سرمایه داری در این باره مهم ترین نقش را ایفا کرد و او با نقد اقتصاددانان کلاسیک، به کشف پدیده بیکاری در اقتصاد سرمایه داری پرداخت. مارکس برخلاف اقتصاددانان کلاسیک که مقولات اقتصادی را مقولاتی ابدی و ازلی و تغییرناپذیر می پنداشتند به دنبال شرح نحوه پدید آمدن

این مقولات و یا به‌عبارت‌دیگر، وجه تاریخی آن‌ها است (Marx, 1892:104). طبق نظر مارکس در جلد اول سرمایه، اضافه جمعیت کارگران، شرط وجودی سرمایه‌داری مدرن است. انباشت سرمایه، همان‌گونه که مارکس توضیح می‌دهد، در سرمایه‌داری صنعتی از طریق تغییر کیفی پیوسته ترکیب خود یعنی از طریق افزایش دائمی جزء ثابت آن به زیان جزء متغیر آن تحقق می‌یابد. اما تقاضا برای کاری که سرمایه ایجاد می‌کند نه با مقدار مطلق آن بلکه با بخش متغیر آن نسبت دارد. از این رو چون تقاضا برای کار نه برحسب حجم کل سرمایه بلکه فقط با جزء متغیر آن تعیین می‌شود، تقاضای کار به نحو فزاینده‌ای با رشد کل سرمایه کاهش می‌یابد. به‌عبارت‌دیگر، با انباشت سرمایه از مقدار نسبی بخش متغیر سرمایه کاسته می‌شود و به همین نسبت تقاضا برای کار نسبی کم می‌شود. با اینکه اضافه جمعیت کارگران به این ترتیب، محصول ضروری انباشت یا رشد ثروت برپایه‌های سرمایه‌دارانه است، در گام بعدی، خود همین اضافه جمعیت به اهرم انباشت سرمایه‌داری و در حقیقت، به شرط وجودی شیوه تولید سرمایه‌دارانه بدل می‌شود (مارکس، ۱۳۸۸: صص ۶۷۶-۶۷۹). آن‌گونه که مارکس شرح می‌دهد این اضافه جمعیت، یا ارتش ذخیره صنعتی در دوره‌های رکود و رونق متوسط، بر ارتش فعال کارگری فشار وارد می‌کند و در دوره‌های اضافه تولید بر خواست‌های آن‌ها لگام می‌زند. بنابراین، اضافه جمعیت نسبی پیش‌زمینه‌ای است که برپایه آن قانون عرضه و تقاضای کار می‌چرخد و موجب می‌شود میدان عمل این قانون به مرزهایی محدود شود که کاملاً با گرایش سلطه‌جویی سرمایه سازگار باشد (همان: ص ۶۸۶). اهمیت نقد مارکس از سرمایه‌داری و تبیین وی از بیکاری در این بود که به‌واسطه آن، بیکاری توانست به موضوعی برای تحقیقات و اصلاحات اجتماعی بدل شود. به همین جهت ردپای مارکس را می‌توان در تحقیقات اولیه‌ای که درباره بیکاری صورت گرفت، مشاهده کرد.<sup>۱</sup>

### تاریخ‌مندی بیکاری نزد مورخان اجتماعی

توضیحات بالا نتیجه مطالعات مورخان اجتماعی است که برخلاف آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد، در آثار خود نشان داده‌اند که پدیدار شدن بیکاری و به‌رسمیت شناختن آن به‌عنوان مشکلی اجتماعی دو مقوله جدا از هم هستند که دومی معمولاً با تأخیر فراوان همراه است. در واقع، در جوامع مختلف با نسبت دادن بیکاری به مشکلات مختلفی از قبیل مشکلات اخلاقی و یا حتی

۱. برای مثال می‌توان به کارگیری اصطلاح ارتش ذخیره صنعتی مارکس را در اثر چند جلدی چارلز بوث (Charles Booth)، یکی از مهم‌ترین مصلحان اجتماعی سده نوزدهم، با عنوان *Life and Labour of the People in London: 1889-1902* مشاهده کرد. بوث در واقع از نخستین محققانی است که به بیکاری به‌مثابه مسئله‌ای اجتماعی می‌پردازد (Perry, 2000: 22).

بیولوژیک و انکار ریشه‌های محیطی فقر، پذیرفتن آن به‌عنوان یک مسئله اجتماعی معمولاً با تأخیر فراوانی فراهم می‌شود (Perry, 2007:4). این مورخان در آثار خود رویکردهای مختلفی را بسط داده‌اند که به‌واسطه آن، این رابطه دوجهی بیکاری را برجسته ساخته، صورت‌بندی کرده، بسط داده و در تحلیل پدیده بیکاری در دوره‌های تاریخی مختلف به کار گرفته‌اند. شرح یکی از این مطالعات، نحوه مفصل‌بندی این رابطه دوجهی را بهتر نشان خواهد داد.

گرت استدمن جونز، مورخ بریتانیایی در کتابی با عنوان *لندن مطرود: مطالعه‌ای در رابطه بین طبقات در جامعه ویکتوریایی*، نحوه مواجهه با بیکاری در لندن نیمه دوم سده نوزدهم را دستمایه تحقیق خویش قرار داده است. اهمیت الگوی جونز در نسبت با نوشته حاضر در این است که در مطالعه خود، با تشریح تنش میان واقعیت مادی و بُعد ایدئولوژیک بیکاری در مورد کارگران فصلی محله ایست‌اند<sup>۱</sup> لندن، تحلیل خود را با بستر<sup>۲</sup> واقعیات جمعیتی و اقتصادی آن دوره پیوند داده است و به‌جای یک تقابل دوتایی و ساده‌انگارانه بین ایدئولوژی و واقعیت اجتماعی کوشیده است نشان دهد مفهوم بیکاری انعکاس مکانیکی از عوامل ساختاری و عینی نیست، بلکه در شکل‌گیری معنای آن در جامعه، افکار و ایده‌های گروه‌های مختلفی می‌تواند دخیل باشد، موضوعی که از طریق آن تاریخ‌مندی بیکاری آشکار می‌شود (Jones, 1984: 239 Stedman). همان‌طور که نویسنده شرح می‌دهد، تا پیش از انقلاب صنعتی، چند عامل مرتبط با هم به لحاظ تاریخی، اهمیت اقتصادی خاصی به لندن بخشیده بودند: نخست اینکه لندن مهم‌ترین بندر بازرگانی انگلیس و مرکز واردات محصولات از طریق کشتی بود. دوم اینکه، بزرگ‌ترین بازار مصرفی کشور را در اختیار داشت و سوم اینکه مرکز حکومت و مقر دربار در آنجا قرار داشت. این عوامل به همراه حضور کارگران ماهر در لندن، موجب شده بود این شهر به لحاظ صنعتی بر دیگر شهرها برتری داشته باشد. اما با انقلاب صنعتی، لندن این برتری صنعتی خود را در رقابت با صنایع واقع در میدلند<sup>۳</sup> و شمال انگلستان، که به نظام تولید مدرن کارخانه‌ای مجهز شده بودند، از دست داد و حتی برخی صنایع آن از قبیل کشتی‌سازی و ابریشم‌بافی تقریباً از بین رفتند. دیگر صنایعی که در رقابت با تولید مدرن کارخانه‌ای دوام آوردند، صنایع مصرفی بودند که برای رقابت با صنایع دیگر مناطق، به نظام تولیدی روی آوردند که کارگر بر بود. در واقع تأثیر انقلاب صنعتی بر لندن، تشدید مشخصه‌های پیشاصنعتی آن بود (Ibid: 19-26). سه عامل عمده گسترش صنایع کارگر بر را در لندن تسهیل می‌کرد: از پیش تعداد زیادی کارگر فصلی در بندر و فعالیت‌هایی که

---

1. East End  
2. context  
3. Midlands

ماهیت فصلی داشتند، وجود داشت که در فصل‌های بیکاری آماده انجام هر کاری بودند؛ وجود فرزندان و همسران این کارگران که به علت پایین بودن دستمزد پدر یا شوهرانشان، حاضر به کار بودند؛ و مهاجرت پیوسته از مناطق روستایی و ایرلند به لندن، که چون مهارتی نداشتند، در هر جایی که فرصتی به دست می‌آوردند، حاضر به کار می‌شدند. این خصلت تولیدی لندن، موجب شد تا ماهیت فقر در آن با دیگر مناطق صنعتی انگلستان متفاوت باشد. تولید کارگاهی و کارگر در صنایع مصرفی باعث می‌شد که نیروی کار در فصولی از سال بیکار باشد. زیرا همان‌طور که اقتصاددانان نشان داده‌اند، صنایع مصرفی تابع تقاضاهای فصلی هستند. در واقع طبقه کارگر لندن عمدتاً با بیکاری فصلی مواجه بودند (Ibid: 32-33).

با این حال، جونز نشان می‌دهد منتقدان و متفکران اجتماعی و طبقات بالای لندن عصر ویکتوریا درک واقعی از کار فصلی نداشتند و به‌جای شرایط محیطی، فقر را نتیجه شخصیت منش آدمی می‌دیدند و از این رو به‌جای شرایط اقتصادی، فقر را عمدتاً براساس شرایط اخلاقی تبیین می‌کردند، تبیین‌هایی که مانع از به‌رسمیت شناختن بیکاری می‌شد و روابط میان طبقات اجتماعی را شکل می‌داد. جونز کوشیده است نسبت این تبیین‌ها درباره بیکاری را با مشخصه‌های اقتصادی شهر لندن، که در بالا شرح داده شد، توضیح دهد (Ibid: 239-262). همان‌گونه که جونز شرح می‌دهد، چنین تبیین‌هایی از پدیده بیکاری تا وقوع جنگ جهانی اول، و نیاز دولت به نیروی کار این کارگران، و شکل‌گیری صنایع بزرگ در لندن پس از جنگ، از میان نرفت. وظیفه‌شناسی این کارگران در زمان جنگ باعث شد چنین تحلیل‌های غیراقتصادی از فقر و کارگران فصلی اعتبار خود را از دست بدهند (Ibid: 336).

بنابراین، اصلی‌ترین مشخصه رویکرد مورخان اجتماعی به بیکاری را می‌توان در برجسته‌ساختن تنش میان بُعد مادی و بُعد ایدئولوژیک یا سوپزکتیو بیکاری دانست. به عبارت دیگر، در نتیجه مطالعات این مورخان اجتماعی، دوگانگی جالبی میان وجود بیکاری و به‌رسمیت شناختن آن به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی پدیدار می‌شود. این برداشت از تأخیر در کشف بیکاری در تحقیقات مربوط به تاریخ بیکاری بسیار تأثیرگذار بوده است. از پیشروترین آثار که براساس این اصل تأخیر در کشف بیکاری پدید آمدند، کتاب مورخ آمریکایی جان گرتی<sup>۱</sup> است. بصیرت کتاب گرتی، بیکاری در تاریخ برای مورخان در این بود که با استفاده از شواهد فراوانی نشان می‌داد که بیکاری پیش از آنکه عموماً در جامعه تشخیص داده شود، در نتیجه انقلاب صنعتی به شکل وسیعی گسترش یافته بود (Garraty, 1978:85-103). متعاقباً مورخان اجتماعی که درباره

بیکاری تحقیق کرده‌اند (برای مثال، نک: Keysar, 1986)، بر اعتبار اصل «تأخیر در کشف» بیکاری افزوده‌اند. گرتی و دیگر مورخانی که از او تبعیت کرده‌اند، نشان داده‌اند که پایه‌های مادی بیکاری در جدایی کار از خانه، شکل‌گیری کار مزدی و بازار کار قرار دارد. باین حال، نگرش‌های غالب درباره بازار آزاد، فقر، کمک به فقرا و فضیلت و جنبه اخلاقی کار، موانع ایدئولوژیک محکمی بر سر راه شناسایی و پذیرش بیکاری بودند و اعتراف دولت به وجود بیکاری تنش میان بُعد ایدئولوژیک بیکاری و واقعیت مادی آن را رفع نمی‌کند. همان‌طور که بررسی‌های موردی نشان می‌دهد دولت با نادیده گرفتن کشف بیکاری یا انکار اهمیت آن، موجب ادامه پیدا کردن این تنش می‌شود (Perry, 2007: 4-5).

با این حال ناگفته پیداست چون بیکاری مفهومی است که معنا، آمارها، راه‌حل‌ها و برخی مواقع حتی خود وجود آن، محل مناقشه است، پس بدیهی است در تحقیقات و مطالعات تاریخی این رویکرد مورخان اجتماعی، تنها رویکرد تاریخی پیرامون این پدیده نباشد. با وجود این، با توجه به نحوه طرح مسئله در این تحقیقات، در یک نگاه کلی، رویکرد دیگری را نیز که به شیوه‌ای تاریخی برای بررسی بیکاری به کار گرفته شده است، می‌توان شناسایی کرد.

این رویکرد دوم، آثاری هستند که رهیافت آن‌ها متأثر از رشد و توسعه خدمات اجتماعی است که عمدتاً بعد از جنگ جهانی دوم در دولت‌های موسم به رفاه برای بیکاران وضع شد.<sup>۱</sup> آثار این مورخان را که از منظر سیاست‌های اجتماعی به بیکاری می‌نگرند و بر سیاست‌های دولت در این زمینه تمرکز می‌کنند، چه بسا بتوان مکتب نهاد‌گرایی<sup>۲</sup> خواند. این مورخان، بیکاری را به‌مثابه برساخته چند نهاد کلیدی، به‌ویژه قانون کار، نهادهای تأمین اجتماعی و نهادهای آماری دولت می‌دانند. از نمونه‌های شاخص این رویکرد می‌توان به اثر پیشگامانه روبر ساله،<sup>۳</sup> مدیر سابق مؤسسه مطالعات اقتصادی و آماری فرانسه<sup>۴</sup> و همکارانش با عنوان *ابداع بیکاری* (Salais, Baverez, and Reynaud, 1986) اشاره کرد. نقطه شروع و عزیمت این مطالعه، به‌وضوح رویکرد آن را آشکار می‌سازد. نویسندگان کتاب مطالعه خود را نه با تحولات حادث شده بر خود بیکاری که با تعریف و اندازه‌گیری آن به‌وسیله دولت فرانسه آغاز می‌کنند. آن‌ها در واقع به بیکاری از منظر و چشم‌انداز

۱. عناوین برخی از این آثار به شرح زیر است:

Christine Daniel and Carole Tuchszirer, *L'Etat Face aux Chômeurs: l'Indemnisation du Chômage de 1884 à nos Jours* (Paris, 1999); Jacques Caritey, 'Une idée neuve: l'histoire de la sécurité sociale', *Mouvement Social*, 137 (1986): 1-5; Noel Whiteside and Robert Salais (eds), *Governance, Industry, and Labour Markets in Britain and France: the Modernising State in the Mid-Twentieth Century* (London, 1998)

2. institutional school

3. Robert Salais

4. L'Institut National de la Statistique et des Etudes Economiques

نهادها (دولت، شرکت‌های بزرگ و قراردادهای کاری) می‌نگرند. به‌زعم این نویسندگان، این نهادها بودند که به لحاظ اجتماعی بیکاری را بر ساخته‌اند و آن را پدید آورده‌اند و دست‌آخر نیز خود این نهادها هستند که می‌توانند آن را از میان بردارند. این رویکرد به بیکاری را محققان فرانسوی و انگلیسی در مجموعه‌ای از رسالات با عنوان منابع بیکاری که ساله و دو نفر دیگر از همکارانش آن را ویراستاری کرده‌اند، به‌پیش برده‌اند (Mansfield, Salais and Whiteside, eds), 1994). آن‌ها در این اثر به دنبال آن هستند که «فرآیند چندوجهی بر ساخته شدن بیکاری» را نشان دهند. در اینجا نیز بر مشخصه گفتمانی بیکاری تأکید شده است و مضامین ابداع بیکاری با اعتماد و دامنه بیشتری مفصل‌بندی شده‌اند. ساله در این اثر نیز بر این اعتقاد است که بیکاری «انعکاس مکانیکی عوامل ساختاری و عینی» نیست، بلکه به‌عکس، طی فرآیندی پیچیده «ابداع شده» است. در مجموع باید گفت این رویکرد که متأثر از پسا‌ساختارگرایی است، با آنکه بصیرت‌های ارزشمندی درباره بیکاری به دست داده است، دو مشکل و نقص عمده دارد: نخست اینکه در این رویکرد با تمرکز بر نهادها، تجربه خود بیکاران را در فهم مسئله بیکاری نادیده می‌گیرند و دیگر اینکه از مسئله‌ای که به‌شدت سیاسی است، سیاست‌زدایی می‌کنند (Perry, 2007: 2-4). زیرا اگر دولت در جوامع سنتی تا پیش از شروع عصر جدید، جز در موارد خاصی از قبیل کمک به رعایای خود به هنگام بروز قحطی‌های عمومی، در مساعدت به اقشار آسیب‌پذیر اجتماع مدخلیت چندانی نداشت و این مسئولیت‌ها یا برعهده نهادهای مدنی از قبیل اصناف بود و یا خانواده‌های کلان<sup>۱</sup> مطابق با ساخت اندام‌وار خود چنین وظایفی را برعهده می‌گرفتند؛ باین‌حال، برنامه مدرنیزاسیون در عصر جدید با پیامدهای اجتماعی گسترده‌ای که به دنبال دارد، دولت را به‌ناچار با مشکلات اجتماعی گسترده‌ای مواجه می‌سازد که به شیوه‌های گوناگون موجب می‌شود مساعدت و همیاری در برطرف کردن این مشکلات از جمله بیکاری، در حیطه وظایف دولت قرار گیرد (اکبری، ۱۳۹۵: ۶۲، پولانی، ۱۳۹۱: ۳۰۹-۳۱۲).

### طرحی از بیکاری در تاریخ ایران

با توجه به صورت‌بندی‌ای که در بالا شرح داده شد، برای مفصل‌بندی مؤلفه‌های طرحی از تاریخ اجتماعی پدیده بیکاری در ایران، در ابتدا باید معنای تاریخ‌مند بیکاری (بیکاری پیشا-مدرن/ بیکاری مدرن) در تاریخ ایران را نشان داد. به سخن دیگر، با در نظر گرفتن وجه تاریخی کار و مقولات مرتبط با آن، رخ‌دادگی و حادث‌بودن بیکاری (یعنی تقابل تعیین‌کننده میان ناتوانی غیرارادی در کسب معاش و امتناع ارادی از کسب معاش در دوران پیشا-مدرن) را نشان داد.



این وجه تاریخ‌مند بیکاری را می‌توان از طریق تمایز مفهومی کار در پیش و پس از شروع برنامه‌نوسازی در ایران پدیدار ساخت. در ایران تا پیش از شروع عمده فرایند نوسازی، از دهه ۱۳۰۰ ه.ش به این سو، شرایط محیطی ایران و غلبه داشتن بخش کشاورزی بر دیگر بخش‌های اقتصادی، موجب شده بود اکثریت جمعیت در روستاهایی تقریباً خودکفا، پراکنده باشند. این پراکنده بودن در روستاهای تقریباً خودکفا از سوی دیگر، خود باعث می‌شد که کار فرد در پیوند بلاواسطه با اجتماعی باشد که به آن تعلق داشت (اشرف، ۱۳۶۱: ۶؛ کاظمی و آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۸۹-۹۰). سامان یافتن پیشه‌وران در شهرها در قالب اصناف مختلف نیز موجب می‌شود همین فهم از کار و بیکاری را نیز بتوان بر آن‌ها اطلاق کرد. همان‌گونه که سنت اندیشه سیاسی در ایران نشان می‌دهد، تعلق داشتن فرد به این اجتماعات خودکفا سبب می‌شد که کار در این اجتماعات ماهیتی وظیفه‌محور پیدا کند و و بیکاری به معنای شانه خالی کردن از وظیفه در قبال اجتماع باشد که عدم انجام آن، به کار دیگر اعضا نیز خلل وارد می‌کرد. همان‌گونه که دیده می‌شود وظیفه‌محور بودن کار موجب می‌شده است تا بیکاری به مثابه شانه خالی کردن از مسئولیتی که اجتماع بر عهده فرد می‌گذاشت، در ذیل امور اخلاقی قرار گیرد و مورد نکوهش واقع شود. سامان یافتن پیشه‌وران در شهرها در قالب اصناف مختلف نیز موجب می‌شود همین فهم از کار و بیکاری را نیز بتوان بر آن‌ها اطلاق کرد (استرآبادی میرفندرسکی، ۱۳۸۷: ۸۸-۹۰؛ پازوکی، ۱۳۸۶: ۱۰۱-۱۰۲).

نکوهش از بیکاری به این معنا، با آشنایی ایرانیان با اندیشه تجدد شدت یافت و آن هنگام که مصلحان دوره قاجار به نکوهش از «بیکاری» می‌نشستند، همین معنا از بیکاری را مراد می‌کردند. این مصلحان نیز بیکاری را ذیل مقوله اخلاق تعریف می‌کردند و از جمله مصادیق انحطاط اخلاقی ایرانیان را «تن آسانی، بیکاری و بی‌عاری» می‌دانستند و ریشه عمده تباهی جوانان را در همین بیکاری می‌دانستند که آن‌ها را به کارهایی همچون، قمار، کشیدن تریاک، دزدی و غیره وامی‌داشت (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۶۳: ۱۰۳؛ مراغه‌ای، ۱۳۹۳: ۱۸۲).

پس از آشکار شدن معنای تاریخ‌مند بیکاری، حال اگر نحوه مفصل‌بندی وجه تاریخی بیکاری را بر پایه رویکرد مورخان اجتماعی بپذیریم، با فرض این نحوه مفصل‌بندی وجه تاریخی بیکاری، می‌توان در تاریخ ایران نیز نوعی تأخیر را در شناسایی بیکاری به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی صورت‌بندی کرد. در ایران نیز بیکاری در معنای جدید آن، به شرحی که در زیر می‌آید، پیش از آنکه عموماً در دهه چهل شمسی در جامعه تشخیص داده شود و به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی پذیرفته شود، در نتیجه برنامه‌نوسازی در شهرهای بزرگ گسترش یافته بود. می‌توان نشان داد که

پایه‌های مادی بیکاری در بیکاری پنهان در روستاها، شکل‌گیری کار مزدی و بازار کاری قرار داشت که در نتیجه برنامه نوسازی در جامعه ایران پدید آمده بود. با این حال، محدودیت‌های نوسازی به‌ویژه در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ با سوق یافتن سرمایه‌گذاری‌ها به بخش‌های غیرمولد و یا دیربازده (سوداگر، ۱۳۵۷: ۲۶)، پیش از اصلاحات ارضی موجب می‌شد تا دولت با استناد به این ادعا که برای مهاجران در روستاها کار وجود دارد و عمدتاً با فروکاستن و اینهمان دانستن فرد بیکار با دهقان مهاجر روستایی و کوشش برای بازگرداندن آن‌ها به روستاها، مسئله بیکاری را منحل‌کننده (نفیسی، ۱۳۲۴: ۶؛ رحمانیان و عبدالمهی، ۱۳۹۶: ۱۲۱). این در حالی بود که بنابر برخی محاسبات انجام‌شده، با توجه به نسبت فرد به واحد سطح زیر کشت، نیمی از جمعیت روستاها پیش از اصلاحات ارضی در مقایسه با سطح زیر کشت، اضافی بودند (اعتماد، ۱۳۶۳: ۷۷).

با این حال، بعد از اصلاحات ارضی، دولت دیگر نمی‌توانست منحل کردن بیکاری را در بازگشت مهاجران به روستاها بجوید و چنین امکانی عملاً پس از اصلاحات ارضی ناممکن بود. زیرا دعوی بازگرداندن مهاجران به روستاها می‌توانست با خواست زمین از سوی همین روستاییان همراه باشد و با توجه به محدود بودن زمین‌هایی که در اصلاحات ارضی قرار بر بازتوزیع آن‌ها بود، روند اصلاحات ارضی و بازتوزیع زمین به شیوه مدنظر دولت می‌توانست با بازگرداندن مهاجران مختل شود (رحمانیان و عبدالمهی، ۱۳۹۶: ۱۰۹). بنابراین، به نوعی می‌توان پذیرفتن بیکاری را به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی با عزم دولت برای اجرای اصلاحات ارضی هم‌زمان دانست. اسناد رسمی چنین فرضی را به‌صراحت تأیید می‌کنند (مرکز پژوهش، سنجش و اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۹۰: ۲۴۷-۲۴۸). از سوی دیگر، توسعه اقتصادی کشور پس از اصلاحات ارضی، ضرورت تحرک بیشتر نیروی فعال جامعه را ایجاب می‌کرد و اضافه جمعیت روستایی می‌توانست نیروی کار موردنیاز صنایع تازه تأسیس و بخش خدمات شهری را که رو به گسترش بود، تأمین کند. بنابراین در این مرحله، با اذعان به وجود مشکل بیکاری پنهان در روستاها، مطابق با متن برنامه‌های عمرانی به‌ویژه برنامه عمرانی سوم، فرض بر این بود که اضافه جمعیت روستایی به شهرها نقل مکان کرده تا بتوانند در شهرها موفق به یافتن کار و امرارمعاش شوند و البته برنامه‌ریزان اقتصادی دولت می‌دانستند که اقتصاد شهری توان جذب تمام جویندگان کار را نخواهد داشت و از این رو بیکاری را به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی، پذیرفته و در برنامه‌های عمرانی به دنبال راه‌حلی برای کاستن از ابعاد آن بودند (هیئت مرکزی امور اقتصادی، ۱۳۴۰: ۳۵). با چنین الگوی توسعه اقتصادی، دولت از به‌رسمیت شناختن بیکاری گریزی نداشت و طبیعی بود که سکه بازگرداندن مهاجران به روستاها دیگر از عیار می‌افتاد (رحمانیان و عبدالمهی، ۱۳۹۶: ۱۲۹-۱۳۰).

در گام بعدی می‌توان نشان داد اعتراف دولت به وجود بیکاری و پذیرش آن پس از اصلاحات ارضی، تنش میان بُعد سوژکتیو بیکاری و واقعیت مادی آن را لزوماً رفع نمی‌کند. در واقع، دولت با نادیده گرفتن گرفتاری برآمده از پذیرش بیکاری یا انکار اهمیت آن، موجب تشدید پیش‌بینی ناپذیر این تنش می‌شود. چون خود همین راهبرد برنامه‌های عمرانی پایه‌های تنش میان این دو وجه از بیکاری را پس از اصلاحات ارضی تشکیل می‌داد. زیرا روند تشکیل «سرمایه ثابت» (این معیار شاخصی است که می‌تواند در نسبت با سرمایه متغیر، میزان و نحوه توسعه صنعت و تراکم سرمایه و در نتیجه حدود فرصت‌های شغلی ایجاد شده را نشان دهد) در صنایع کشور طی این دو دهه نشان از ظرفیت محدود این سرمایه‌گذاری‌ها در تولید اشتغال داشت (خزاعی، ۱۳۶۳: ۱۱-۱۲). اصلی‌ترین نمود این مسئله در فضای شهرهای بزرگ پس از اصلاحات ارضی قابل مشاهده بود. اگر در دهه‌های قبل بیکاری عموماً به شکل فصلی و گذرا در فضای شهری پدیدار می‌شد، در سال‌های پس از اصلاحات ارضی، بیکاران برای خود/اجتماعاتی ماندگار در دل شهرهای بزرگ تشکیل دادند و وسعت یافتن پدیده اسکان «غیررسمی» در شهرهای بزرگ به یکی از اصلی‌ترین مشکلات اجتماعی در ایران بدل شد. به سخن دیگر، در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، بیکاران و فقرای شهری، در وضعی پُر از تناقض، از میهمانان فصلی به ساکنان ناخوانده‌ی غیررسمی و همیشگی شهرهای بزرگ بدل شدند که حتی با وجود فقر شدید و بیکاری نمی‌توانستند تمایلی از خود برای بازگشت به موطن اولیه‌شان یا ترک شهرها نشان دهند. بدین ترتیب، با گسترش فقر و اسکان غیررسمی و همچنین قرار داشتن کشور در حالتی شبیه به اشتغال کامل در آمارهای رسمی، فضای اجتماعی شهرهای بزرگ کشور، جلوه‌گاه اصلی تنش میان دو وجه از بیکاری در تاریخ ایران بود (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۹: سی و چهار؛ عظیمی آرانی، ۱۳۸۳: ۲۰۲-۲۰۳). این رئوس کلی طرحی است که می‌توان گام به گام طی کرد تا بتوان به نوعی تاریخ اجتماعی از پدیده بیکاری در تاریخ ایران نزدیک شد.

### نتیجه‌گیری

با در نظر داشتن استدلال‌هایی که در بالا عرضه شد، به هر صورت، نتیجه‌گریزناپذیری که در آخر می‌توان گرفت، این است که بیکاری واجد دو بُعد است: نخست، بُعد عینی، مادی و ساختاری بیکاری و دیگری بُعد برساختی، ابداعی، ایدئولوژیک و گفتاری آن. به سخن دیگر، مفهوم بیکاری انعکاس مکانیکی از عوامل ساختاری و عینی نیست، بلکه در شکل‌گیری معنای آن در جامعه، افکار و ایده‌های گروه‌های مختلفی می‌تواند دخیل باشد که نشانگر متغیر بودن این مفهوم در طی زمان است. و از سوی دیگر، پدیدار شدن بیکاری و به رسمیت شناختن آن به عنوان یک

مشکل اجتماعی، دو مقوله جدا از هم هستند که دومی معمولاً با تأخیر فراوان همراه است. بنابراین، تاریخی بودن کار و بیکاری، تأخیر در شناسایی بیکاری و از این رو تنش میان بُعد مادی و سوئیکتیو بیکاری، سه عنصر مفهومی مهمی هستند که از طریق آن‌ها تلاش شد تا امکان بررسی تاریخ بیکاری در ایران فراهم شود، عناصر مفهومی که از رویکرد مورخان اجتماعی به بیکاری اخذ شده‌اند. استفاده از این عناصر مفهومی در نوشته حاضر در پیوند با تاریخ بیکاری در ایران، این امکان پایه‌ای را فراهم ساخت تا به واسطه در نظر گرفتن تنش میان این دو وجه از بیکاری، «بدهت» مفهوم بیکاری از آن سلب شده، و با تاریخ‌مند شدن آن، امکان تاریخی دیدن آن و تبدیل آن به موضوع بررسی در تاریخ ایران ممکن شود. امکانی که از طریق آن می‌توان از تحلیل‌های کمی درباره بیکاری فراتر رفت زیرا فرض پنهان و مستتر در این روش‌های کمی، ایستایی مفاهیم اقتصادی از قبیل بیکاری است.

## منابع و مآخذ

- اداره کل آمار عمومی (۱۳۴۰). گزارش خلاصه سرشماری عمومی کشور در سال ۱۳۳۵. جلد دوم: مشخصات جمعیت و خانوار کشور. تهران: وزارت کشور.
- ارسطو (۱۳۹۰). سیاست. ترجمه حمید عنایت. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- استرآبادی میرفندرسکی، میرزا ابوالقاسم (۱۳۸۷). رساله صناعیه. به کوشش حسن جمشیدی. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- اسوندرسن، لارس (۱۳۹۳). کار، مجموعه تجربه و هنر زندگی. ترجمه فرزانه سالمی. تهران: نشر گمان.
- اشرف، احمد (۱۳۶۱). «دهقانان، زمین و انقلاب». در: مجموعه کتاب آگاه، مسائل ارضی و دهقانی. مجموعه مقالات. تهران: انتشارات آگاه.
- اعتماد، گیتی (۱۳۶۳). «مهاجرت در ایران در دهه‌های اخیر: ۵۵-۱۳۳۵». در: فرخ حسامیان، گیتی اعتماد و محمدرضا حائری، شهرنشینی در ایران. تهران: انتشارات آگاه.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۹۵). رفاه اجتماعی در ایران معاصر، تهران: موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- پازوکی، شهرام (۱۳۸۶). «معنای صنعت در حکمت اسلامی». خردنامه صدرا. شماره ۴۸. تابستان ۱۳۸۶: صص ۹۵-۱۰۶.
- پولانی، کارل (۱۳۹۱). دگرگونی بزرگ: خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما. ترجمه محمد مالجو. تهران: پردیس دانش.

- خزاعی، احمد (۱۳۶۳). **ویژگی‌های اشتغال صنعتی در ایران ۱۳۵۵-۱۳۴۵**. تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). **نگت‌نامه دهخدا**. جلد چهارم. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. چاپ دوم از دوره جدید.
- رحمانیان، داریوش و محمدجواد عبدالمهی (۱۳۹۶). «از بیکاری پنهان به بیکاری آشکار: تأثیر اصلاحات ارضی در به رسمیت شناختن بیکاری». **تحقیقات تاریخ اجتماعی**. سال هفتم. شماره اول: صص ۱۰۹-۱۳۵.
- رئیس‌دانا، فریبرز (۱۳۷۹). «نقد روش در پدیده‌شناسی فقر»، در: فریبرز رئیس‌دانا، ژاله شادی‌طلب و پرویز پیران. **فقر در ایران (مجموعه مقالات)**. ویرایش و تنظیم حسن رفیعی و سعید مدنی (قهفرخی). تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توان‌بخشی.
- سوداگر، محمدرضا (۱۳۵۷). **رشد روابط سرمایه‌داری در ایران ۴۰-۱۳۰۴ (مرحله انتقالی)**. تهران: نشر پازند.
- سیمونلز، وارن جی. و استیون جی میدما (۱۳۹۳). **تاریخ اندیشه اقتصادی از ارسطو تا جان استوارت میل**. ترجمه محمدحسین وقار. تهران: نشر مرکز.
- عظیمی‌آرانی، حسین (۱۳۸۳). **مدارهای توسعه نیافتگی در ایران**. تهران: نی.
- غفوری خرازی، شهین (۱۳۵۰). **بررسی مسائل بیکاری در ایران**. تهران: مؤسسه کار و تأمین اجتماعی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰). **تاریخ جنون**. ترجمه فاطمه ولیانی. تهران: انتشارات هرمس.
- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین (۱۳۶۳). **مجله مصور علمی و ادبی ایرانشهر (سال اول)**. تهران: مؤسسه انتشارات اقبال.
- کاظمی، فرهاد و پرواند آبراهامیان (۱۳۹۳). «دهقانان غیرانقلابی در ایران معاصر»، در: پرواند آبراهامیان، **مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران**. ترجمه سهیلا ترابی فارسانی. تهران: انتشارات پردیس دانش.
- کریم (سعیدی)، هما (۱۳۵۴). **بیکاری در ایران**. تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- مارکس، کارل (۱۳۸۸). **سرمایه: نقادی بر اقتصاد سیاسی**. جلد یکم. ترجمه حسن مرتضوی. تهران: انتشارات آگاه.
- مالجو، محمد (۱۳۷۹). «موانع پژوهش‌های اقتصاد سیاسی در ایران امروز: تحریر محل نزاع». **گفتگو**. شماره ۲۸: صص ۱۳۹-۱۵۹.
- محقق، ف. (۱۳۵۸). «علل و عوامل بیکاری در ایران». **کتاب جمعه**. سال اول. شماره ۲۱: صص ۳۵-۵۵.

- مراغه‌ای، حاجی زین‌العابدین (۱۳۹۳). *سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ*. متن کامل سه‌جلدی. به کوشش م.ع سپانلو. تهران: نشر آگه.
- مرکز آمار ایران (۱۳۵۹). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال (کل کشور) ۱۳۵۵*. تهران: سازمان برنامه‌و بودجه.
- مرکز پژوهش، سنجش و اسناد ریاست‌جمهوری (۱۳۹۰). *اسنادی از مهاجرت داخلی در ایران ۱۳۱۱-۱۳۵۷*، به کوشش ایرج محمدی. تهران: خانه کتاب.
- نفیسی، حبیب (۱۳۲۴). *مسئله بیکاری در ایران و راه علاج آن*. تهران: چاپخانه کیهان.
- هیئت مرکزی امور اقتصادی (۱۳۴۰). *مقدمه برنامه سوم عمرانی*. تهران: سازمان برنامه.

## References

- Akbarī, M. 'A. 2017. Rifāhi Idjtimā'ī dar Īrāni Mu'āšir. The Institute of Social Security Studies, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Arastū. 2012. Sīyāsāt. H. 'Ināyat. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ashraf, A. 1983. Dihkānān, Zamān wa Inklāb. Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- 'Azīmī Ārānī, Ḥ. 2005. Madārḥāyi Tūsi'ih Nayāftigī dar Īrān. Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Boldizzoni, F. 2011. The Poverty of Clío: Resurrecting Economic History. Princeton University Press, Princeton. (In English) (**Book**)
- Dihkhudā, 'A.A. 1999. Luḡḥāt Nāmīyih Dihkhudā. Vol.4. Tehran University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Fūkū, M. 2012. Tārīkhi Djunūn. F. Walīyānī. (Translator). Hirmis, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ghafūrī Kharāzī, Sh. 1972. Barrisīyi Masā'ili Bīkāri dar Īrān. The Institute of Work and Social Security, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Garraty, J.A. 1978. Unemployment in History: Economic Thought and Public Policy. Harper and Row, New York. (In English) (**Book**)
- Istarābādī Mīrfīndīrskī, M.A. 20089. Risāliyah Šanā'iyih. Ḥ. Djamshīdī. (Editor). Būstāni Kitāb, Qum. (In Persian) (**Book**)
- I'timād, G. 1985. Muhādjirat dar Īrān 1957-1977. F. Ḥisāmīyān. & G. I'timād. & M.R. Ḥā'iri. (Editors). Šahr Nishīnī dar Īrān. Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Karīm (Sa'īdī), H. 1976. Bīkāri dar Īrān. Plan and Budget Organization, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kāzīmī, F., E. Abrahamian. 2015. Dihkānāni Ghiyri-Inklābī dar Īrāni Mu'āšir. (Articles in Political Sociology of Iran). S. Turābī Fārsānī. (Translator). Pardīsi Dānīsh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kāzīm Zādih Īrānshahr, Ḥ. 1985. Maḍjalīyah Mušawari 'Ilmī wa Adabīyi Īrānshahr (1<sup>st</sup> Year). Iqbal, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Keyssar, A. 1986. Out of Work: The First Century of Unemployment in Massachusetts. Cambridge University Press, Cambridge. (In English) (**Book**)
- Khazā'ī, A. 1985. Wīzhīghāyi Ishṭighāli Šan'atī dar Īrān 1967-1977. Plan and Budget Organization, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Māldjū, M. 2001. Mawān' Pazhūhīshāyi Iqtišādī Sīyāsī dar Īrāni Imrūz; Taḥrīri Maḥali Nizā'. Guftigū, (28): 139-159. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Marāghihī, Ḥ.Z.A. 2015. Sīyāhat Nāmīyih Ibrāhīm Biyg. Vol. 1, 2, 3. M. 'Sipānlū. (Editor). Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Märks, K. 2010. Sarmāyih; Naqdī bar Iktishādi Sīyāsī. Vol. 1. H. Murtaḍawī. (Translator). Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Marx, K. 1892. The Poverty of Philosophy: Answer to the Philosophy of Poverty by M. Proudhon. Foreign Languages Publishing House, Moscow. (In English) (**Book**)
- Muḥākiḳ, F. 1980. 'Ilal wa 'Awāmili Bīkāri dar Īrān. Kitābi Djum'ih, 1(21): 35-55. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Nafīsī, H. 1946. Mas'aliyih Bīkāri dar Īrān wa Rāhi 'Alādji Ān. Kiyhān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Pāzūkī, Sh. 2008. Ma'nāyi Ṣan'at dar Ḥikmatī Islāmī. Khīrad Nāmīyih Ṣadrā, (48): 95-106. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Perry, M. 2000. Bread and Work: Social Policy and the Experience of Unemployment 1918-1939. University of Michigan Press, London. (In English) (**Book**)
- Perry, M. 2007. Prisons of Want: The Experience and Protest of the Unemployed in France 1921-45. Ashgate Publishing Company, Burlington. (In English) (**Book**)
- Poire, M.J. 1987. Historical Perspectives and the Interpretation of Unemployment. Journal of Economic Literature, (25):1834-1850. (**Journal**)
- Polanyi, K. 2013. Digargūniyī Buzurg; Khāstgāhi Sīyāsī wa Iktishādiyī Rūzigāri Mā. M. Māldjū. (Translator). Pardīsi Dāniṣh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Raḥmānīyān, D. M. Dj. 'Abdullāhī. 2018. Az Bīkāriyī Pinhān bi Bīkāriyī Āshkār; Ta'tḥīri Iṣlāḥāti Arḍī dar bi Rasmīyat Shinākhtani Bīkāri. Taḥkīkāti Tārīkhi Idjtimā'i (Social History Studies), 7(1): 109-135. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Ra'īs Dānā, F. 2001. Naqdī Rawīsh dar Padīdih Shināsīyī Faqr (Symposium). Ḥ. Rafī'i. & S. Madanī. (Editors). The University of Social Welfare and Rehabilitation Sciences, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Samuels, W.G., S.G. Medema .2014. Tārīkhi Andīshīyih Iktishādi az Arastū tā John Stuart Mill. M. H. Waḳār. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Statistical Center of Iran. 1981. Sarshumrīyī 'Umūmiyī Nufūs wa Maskan 1977. Plan and Budget Organization, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Stedman, J.G. 1984. Outcast London: A Study in the Relationship between Classes in Victorian Society. Penguin Books, London. (In English) (**Book**)
- Sūdāgar, M.R. 1976. Ruṣhdi Rawābiṭi Sarmāyidārī dar Īrān 1926-1962 (Marḥaliyih Intīkāli). Pāzand, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Svendsen, L. 2015. Kār, Tadjirubih wa Hunari Zindigī. F. Sālīmī. (Translator). Gumān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- The Central Council of Economical Affairs. 1962. Muḳadamih Barnāmih Siwumi 'Umrānī. Plan and Budget Organization, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- The General Statistical Center. 1962. Guzārīshī Sarshumrīyī 'Umūmiyī Kīshwar 1957. Vol.2. Muṣhakḥāṣāti Djam'iyat wa Khāniwāri Kīshwar. Ministry of Interior, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- The Presidency Center of Research, Evaluation and Documents. 2012. Asnādī az Muhādjirati Dākhilī dar Īrān 1933-1979. I. Muḥammadī. (Editor). Khāniyī Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Thompson, E. P. 1966. Making of the English Working Class. Random House, New York. (In English) (**Book**)
- Thompson, E. P. 1967. "Time, Work-Discipline and Industrial Capitalism", Past and Present, (38):56-97. (**Journal**)





فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)  
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۴۰، پیاپی ۱۳۰، زمستان ۱۳۹۷

## بررسی و تحلیل پراکندگی جغرافیایی استرقاق در فتوح امیر تیمور گورکانی<sup>۱</sup>

نرگس علیپور<sup>۲</sup>

نزهت احمدی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۵/۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۳۱

### چکیده

تیمور گورکانی با لشکرکشی‌های گسترده توانست سرزمین‌های زیادی را تحت حکومت خود درآورد. بخش بزرگی از این یورش‌ها تحت عنوان غزا و جهاد علیه کفار صورت گرفت. استفاده از مفهوم جنگ علیه کفار که در قرآن و منابع فقهی، تحت نام «جهاد» آمده است، دست وی را در برده‌گیری یا همان «استرقاق» باز گذاشت و بدان مشروعیت بخشید. پژوهش حاضر بر آن است با توجه به محدوده جغرافیایی جنگ‌های تیمور، که تحت نام جهاد و یا غزوه صورت می‌گرفت، به جستجو و شناسایی مناطقی پردازد که نفوس آنها توسط سپاهیان تیمور، به بردگی درمی‌آمدند. بنابراین تلاش شده است با استفاده از شیوه توصیفی-تحلیلی مبتنی بر منابع اصلی، به بررسی پراکندگی جغرافیایی یا به عبارتی واکاوی مکانی استرقاق در فتوح تیمور پرداخته و چرایی و چگونگی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.16538.1431

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه الزهراء(س) (نویسنده مسئول); n.alipour@alzahra.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان; n.ahmadi@ltr.ui.ac.ir

آن را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهند طی حملات تیمور بیشترین برده‌گیری در مناطقی چون قفقاز، هندوستان، دشت قبیچاق و آلوس جتّه رخ می‌داد که اغلب نیز به بهانه مبارزه با کفر و دفاع از اسلام و در واقع به منظور دستیابی به نیروهای انسانی و به کارگیری و یا فروش آنها صورت می‌گرفت.

**واژه‌های کلیدی:** پراکندگی جغرافیایی، استرقاق، تیمور گورکانی، برده.

## ۱. مقدمه

یکی از سنن تاریخی پژوهش‌های جغرافیایی، بررسی پراکندگی جغرافیایی<sup>۱</sup> پدیده‌های طبیعی و انسانی است. معنی دقیق‌تر این مفهوم عبارت است از واکاوی مکانی پدیده‌های طبیعی یا انسانی.<sup>۲</sup> این روش جغرافیایی برای پژوهش‌های تاریخی که به بررسی یک موضوع تاریخی در نقاط متفاوت جغرافیایی می‌پردازد، نیز کاربرد دارد. لذا در پژوهش پیش‌رو تلاش شده با به کارگیری این سنت جغرافیایی، یعنی واکاوی مکانی پدیده‌های طبیعی و انسانی، مسئله استرقاق<sup>۳</sup> در فتوحات تیمور را مورد نقد و بررسی قرار دهد چراکه «استرقاق» که اصطلاح فقهی برده‌گیری است تنها در جنگ‌هایی موسوم به جهاد و یا غزوه، صورت قانونی و شرعی می‌یافت، بنابراین نقد و تحلیل آن، ابتدا نیازمند بررسی پراکندگی جغرافیایی سرزمین‌هایی است که تیمور به آنها تحت عنوان غزو و جهاد حمله می‌کرد. طبق منابع تاریخی این دوره چون ظفرنامه شامی، تاریخ حبیب‌السیر خواندمیر و ظفرنامه غیاث‌الدین یزدی، حوزه جغرافیایی غزوات تیمور، منحصر به منطقه قفقاز و سرزمین هند می‌شد. بلاد مذکور که علی‌الظاهر دارالکفر تلقی می‌شدند، بستر مناسبی برای لشکرکشی‌های تیمور به بهانه جهاد علیه کفار و گسترش دین اسلام فراهم می‌کردند. البته طی لشکرکشی‌های تیمور به سرزمین‌هایی چون دشت قبیچاق و مغولستان<sup>۴</sup> (الوس جتّه) که بخش‌هایی از آنها محل

### 1. Geographic Dispersion.

۲. به‌طور کلی پژوهش‌های جغرافیایی بر مبنای چهار سنت تاریخی استوار است: مطالعات منطقه‌ای (اماکن و مناطق)، مطالعه انسان و رابطه او با زمین، پژوهش در علوم زمین و بررسی پراکندگی جغرافیایی پدیده‌های طبیعی و انسانی. (شکویی، حسین؛ ۱۳۸۲ش)، **دیدگاه‌های نو در جغرافیایی شهری**. ج ۱. تهران: انتشارات سمت.

### 3. Esterqāq.

۴. نیاکان آنها اوغورها بودند که علی‌رغم ورود اسلام و مسلمانان به سرزمین‌شان، بر دین بودایی باقی مانده بودند. البته تا قرن هفتم، قسمت غربی که همان ماوراءالنهر بود تقریباً مسلمان شدند؛ اما در بخش مرکزی و غربی (الوس جتّه)، اوغورها همچنان آیین بودایی داشته و متعلق به فرقه سرخ آن مذهب بوده‌اند؛ مسیحیت نسطوری نیز در میان آنها کاملاً رواج داشته است (دوغلان، ۱۳۸۳: مقدمه/۱۴۵).

سکونت غیرمسلمانان بود، نیز استرقاق به وقوع می پیوست. منابع این دوره، اطلاعات کلی و پراکنده‌ای از اسرای جنگی تیمور و «استرقاق» آنها ارائه داده‌اند که در این جا تلاش می شود این اطلاعات مورد تجزیه تحلیل و نقد قرار گیرند تا هم پراکندگی جغرافیایی استرقاق در فتوحات تیمور مشخص شود و هم روشن شود بیشتر استرقاق اسراء از چه مناطقی صورت می گرفته است و چرا؟ چنین به نظر می رسد که علاوه بر سرزمین های غیراسلامی، که برای آن حکم استرقاق وجود داشت، برای مناطق مسلمان نشین نیز کم و بیش از همین بهانه بی دینی و بددینی استفاده می شده است.

شایان ذکر است در این زمینه پژوهش مستقلی صورت نگرفته است.

## ۲. مفهوم استرقاق از دیدگاه فقه اسلامی

استرقاق اسم مصدر عربی [قدیمی] است که در لغت به معنی بنده گرفتن (تاج المصداق بیهقی)، بنده گرفتن کسی را، بنده کردن، به بردگی در آوردن می باشد (فرهنگ عمید، ۱۳۸۹: ذیل استرقاق). در اصطلاح فقهی، یعنی برده گرفتن از میان کفاری که علیه مسلمانان وارد جنگ شدند. الفاظ وابسته و نزدیک به این واژه، اُسر و سَبی است که مرحله اولیه استرقاق می باشد. یعنی ابتدا فردی به اسارت درمی آید و سپس ممکن است به استرقاق گرفته شود. چرا که امکان وقوع حالت های دیگر نیز برای فرد اسیر وجود دارد. مثلاً کشته شود و یا با پرداخت فدیة و یا بدون آن و با منت آزاد شود (لسان العرب و تاج العروس مادة: (رق) و (أسر) و (سبی)). بنا بر متون فقهی (شیعه و سنی)، استرقاق اسیر منوط است به نظر امام و شرایط فرد مُسْتَرَقُّ (برده شده). آن چنان که امام (فرمانده مسلمین در جنگ) می تواند اسیری را که قتلش در جنگ جایز و استرقاقش واجب نیست، بنا به مصلحت مسلمین به قتل برساند یا به بردگی بگیرد و یا به فدیة و یا بدون فدیة و با منت آزاد گرداند. اما در حکم اسیری که قتلش در جنگ جایز نیست، در بین فقها اختلاف وجود دارد. در این صورت دو حالت در نظر گرفته شده است: فقهای شافعی و حنبلی بر وجوب استرقاق اسیر تأکید دارند چرا که معتقدند اسارت فرد فی نفسه استرقاقش را هم پیش آورده است. اما فقهای حنفی و مالکی استرقاق را جایز و به اختیار امام قرار داده‌اند که اسیر را به استرقاق در آورد و یا با قبول فدیة و یا با منت وی را آزاد کند (ابن فرأء حنبلی، (۱۴۲۱ق-۲۰۰۰م): ۱۴۱؛ الموسوعه الفقهیه الکویتیة، (من ۱۴۰۴-۱۴۲۷ هـ): ۲۹۸/۳ و ۲۹۷). در منابع فقه شیعه نیز به استرقاق اسرای غیرمسلمان اشاره و شرایط آن نیز ذکر شده است. چنان که شیخ طوسی، استرقاق کل کفاری که با اسلام مخالفت و آن را نقض می کردند، جایز می داند جز دو گروه از ایشان:

۱. اهل کتاب که جزیه قبول کرده و به دین و عقیده خود باقی می‌مانند. استرقاق این دسته صحیح نیست.

۲. کفّاری هستند که جز قبول اسلام چاره‌ای ندارند (مانند مرتدان، مشرکان و بت پرستان) چرا که در غیر اینصورت محکوم به قتل هستند. (المعجم الفقهی لکتاب الشیخ الطوسی، ۱۴۲۴ق: ۵۸/۳) البته در ادامه ذکر شده که اگر اهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس) به هر دلیلی نقض عهد ذمه خود با مسلمانان را بکنند، ناقض ذمه محسوب شده، استرقاق آنها صحیح و جایز است (همان). در پایان ذکر این نکته حائز اهمیت است که بنابر منابع فقه اسلامی، حق استرقاق اسیر متعلق به امام اعظم مسلمین و یا نایب اوست به حکم ولایت عامه‌اش و در استرقاق و یا غیر آن، اختیار عمل دارد و استرقاق مرتدین،<sup>۱</sup> خویشان و نزدیکان خونی، بغات یا اهل بغی<sup>۲</sup> و استرقاق مشرکین جایز نیست.<sup>۳</sup>

### ۳. جغرافیای استرقاق در فتوحات تیمور گورکانی

همان‌طور که ذکر شد، حوزه جغرافیایی استرقاق در فتوحات تیمور، مناطقی چون ففقااز، سرزمین هندوستان، دشت قبیچاق و الوس جته را دربر می‌گرفت که در ادامه به هریک از آنها پرداخته می‌شود.

#### الف: هندوستان

بنابر متون تاریخی، حمله تیمور به هندوستان مابین سال ۸۰۰ تا ۸۰۱ هجری رخ داد. انگیزه اصلی تیمور در حمله به این سرزمین، دستیابی به غنایم و کسب ثروت بود (یزدی، ۱۵۱؛ تزوکات تیموری، ۱۳۴۲: ۱۲۸). البته تیمور و مورخان دربارش، همواره سعی می‌کردند این نیت را زیر نقاب جهاد علیه کفّار و نصرت دین محمدی (ص) پنهان کنند (یزدی، ۱۳۷۹: ۶۵). بخشی از این غنایم، شمار زیادی برده هندی بود. اولین گروه از این بردگان، ساکنان مناطقی بودند که در مسیر حرکت اردوی جنگی تیمور از لب سند تا حوالی دهلی قرار داشتند. در همه منابع، تعداد هندیانی که در

---

۱. مطابق نظر فقه اسلامی، اگر مرتد به اسارت دربیاید، نمی‌توان او را به استرقاق درآورد چراکه مرتد چاره‌ای جز قبول اسلام ندارد در غیر این صورت به خاطر باقی ماندن در کفر، قتلش جایز است.

۲. بغات یعنی مسلمانانی که بر علیه حاکم مسلمان شورش کرده و وارد جنگ شده‌اند...

۳. برای آگاهی از آرای فقهی سنی بنگرید به: الموسوعة الفقهية الكويتية، (همان). ج ۳. ص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ و آرای فقهی شیعه رجوع شود به المعجم الفقهی لکتاب الشیخ الطوسی، (همان). ج ۳. ص ۵۸ و ۵۹.

این مسیر اسیر و برده شدند، صد هزار نفر ذکر شده است که به احتمال زیاد، مأخذ سخن همه آنها کتاب «سعادت‌نامه» غیاث‌الدین علی یزدی است. به این علت که کتاب مذکور، اولین و قدیمی‌ترین منبع تاریخی در این زمینه می‌باشد (یزدی، ۱۳۷۹: ۱۰۸). البته اسرای مزبور سرنوشت بسیار ناگواری پیدا کردند، چراکه تیمور و امرایش از تعداد زیاد آنها و احتمال پیوستن شان به سپاهیان دهلی، دچار واهمه شدند. بنابراین به دستور تیمور همه آنها به قتل رسیدند. (همان). بنا به گفته نظام‌الدین شامی، تعداد کشته‌ها به حدی زیاد بود که «مولانای اعظم ناصرالدین عمر که از بندگان و ملازمان آن درگاه است با وجود آن که در عمر خود گوسفندی ذبح نکرده بود، پانزده نفر<sup>۱</sup> از آن گبران بر تیغ گذرانید» (یزدی، ۱۳۸۷: ۹۱۸/۱؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲/۸۴۸؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۸۸).

گروه بعدی اسرای هندی، از ساکنان شهر دهلی و حومه آن بودند. در هجوم سپاهیان تیمور به دهلی که بعد از شکست و فرار حاکم مسلمان آن، سلطان محمود تغلق، رخ داد (یزدی، ۱۳۷۹: ۱۱۴-۱۱۱) به قدری از مردم آن به اسارت و بردگی درآمدند که به گفته نظام‌الدین شامی و غیاث‌الدین یزدی «هر نفری از لشکریان صد و پنجاه کس از زن و مرد و کودک بیرون می‌آوردند و اسیر می‌ساختند. چنان که ادنی لشکری را بیست نفر برده بود». (یزدی، ۱۳۷۹: ۱۲۱-۱۲۲؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۹۲-۱۹۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۴۷۸). به دستور تیمور از میان این اسیران، اهل حیرف و صنعتگران را جدا ساختند تا به سمرقند منتقل کنند (یزدی، ۱۳۷۹: ۱۲۲).

سومین و شاید آخرین موج استرقاق هندیان، از میان ساکنان مناطق سرحدی در شمال هند بود، چراکه تیمور و سپاهیان‌ش بعد از بازگشت از دهلی، به طرف شمال هند و از آن‌جا به سمت ماوراءالنهر حرکت کردند. وی در این مسیر، بسیاری از ولایات مرزی در شمال هند را به بهانه غزو و جهاد، تالان و غارت کرد و هرجا اثری از اقوام بت‌پرست، گبر و کافر می‌یافت، فی‌الغور دستور سرکوب و کسب انقیاد آن‌ها را صادر می‌کرد. به نقل از یزدی در سعادت‌نامه، تنها در عرض یک ماه، تیمور ۲۰ غزوه در منطقه‌ای میان کوه سوالک<sup>۲</sup> و کوه کوه که تا ناحیه جمو<sup>۳</sup> ترتیب داد که طی آن، هفت قلعه از قلاع معتبر هندوستان به تسخیر تیمور درآمد (یزدی، ۱۳۷۹: ۱۵۸) و عدّه زیادی از هندوان کشته شده و یا به همراه زن و فرزندشان به بردگی درمی‌آمدند. چنان که در یکی از غزوات حدی نزدیک کوه سوالک «چندان صامت و ناطق اموال در تصرف چاکران آمد که نطق حصر و احصا بدان محیط نگردد. هریک از لشکریان صد گاو و دویست گاو و ده نفر و بیست نفر برده

۱. غیاث‌الدین علی یزدی، این تعداد را ده نفر ذکر می‌کند. (یزدی، ۱۳۷۹: ۱۰۸)

۲. سوالک سلسله کوهستانی است در آسیای مرکزی میان هندوستان و چین که جبال هیمالیا نیز گویند.

۳. این ناحیه در جوار کشمیر واقع شده است. امروزه نام جامو و کشمیر زیاد استعمال می‌شود.

گرفته بودند» (یزدی، همان: ۱۵۵). قابل ذکر است که اغلب مناطق مزبور تحت حاکمیت راجه‌ها (حکام محلی هند) قرار داشتند که غالباً تابع سلاطین مسلمان هند بوده و جزیه می‌پرداختند (جعفریان، ۱۳۹۰: ۱۸۶۲). بنابراین اهل ذمه به حساب آمده، جان و مالشان مصون و قتال با آنها جایز نبود. مورخان تیموری نیز در کتب خویش به این امر اشاره کرده‌اند، ولی گویا تیمور به این بهانه که «اکثر ساکنان آن‌جا در ایام سلاطین ماضیه از اهل جزیه بودند و در این ایام منتزه[منتهی] فرصت شده از التزام جزیه رجوع نمودند» (یزدی، ۱۳۷۹: ۱۵۸) غزا با این جماعات را واجب و آنها را مستحق قتل و رقیّت می‌دانست.

نکته نهایی قابل ذکر در رابطه با اسرا و بردگان هندی تیمور، مسئله آمار و ارقام ارائه شده از تعداد آنها در منابع این دوره است که اغلب پراکنده و غیردقیق هستند. در روایات تاریخی مربوط به این واقعه، به غیر از رقم صد هزار نفری اسرای هندی که قبل از فتح دهلی کشته شدند، دو رقم دیگر نیز از تعداد اسرا ارائه شده است. البته این آمار در مورد مجموع اسرای هندی لشکر تیموری نیست، بلکه به تعداد اسرای هریک از سپاهیان تیموری اشاره دارد. بنابراین لازم است برای تخمین تعداد اسرا، ابتدا شمار سپاهیان تیمور مشخص شود. بنابر مندرجات تزوکات تیموری، مجموع سپاهیان تیمور برای حمله به دهلی، نود و دو هزار نفر (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۱۳۴) و تعداد سپاهیان سلطان محمودخان حاکم دهلی، پنجاه هزار نفر بوده است (همان: ۱۳۸). آمار دیگری که از تعداد سپاهیان تیمور و سلطان محمود خبر داد، از شیلت برگر<sup>۱</sup> نقل شده است. وی هم تعداد سپاهیان تیمور و هم سپاهیان سلطان محمود را ۴۰۰ هزار نفر ذکر می‌کند (Schitberger, 1859: 49-50). البته با توجه به دیگر آمارهای میلیونی که وی از شمار سپاهیان تیمور در نبردهای دیگر ارائه داده است، رقم مذکور (۴۰۰ هزار نفر) باورپذیر نبوده و قابل تردید است. با این اوصاف به نظر می‌رسد برای محاسبه تقریبی تعداد اسرا، حداقل تعداد سپاهیان تیمور را باید در نظر گرفت که بر این اساس اگر رقم نود هزار نفری مندرج در تزوکات تیموری با کسر حداکثر تعداد تلفات و کشته‌شدگان نیروهای تیمور تا بعد از فتح دهلی (چیزی حدود چهار هزار نفر)، در نظر گرفته شود، به عدد ۵۰ هزار نفر خواهیم رسید که در ادامه معیار سنجش تعداد اسرای هندی قرار خواهد گرفت. بدین ترتیب که در گزارش مربوط به فتح دهلی، ذکر شده که برخی سپاهیان به تنهایی ۱۰۰ تا ۱۵۰ تن هندی اسیر کرده و ضعیف‌ترین سپاهی، ۲۰ تن (یزدی، ۱۳۷۹: ۱۲۱-۱۲۲؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۹۲-۱۹۳). با این وصف، اگر پایین‌ترین رقم یعنی ۲۰ نفر را ملاک قرار دهیم، فقط در فتح دهلی چیزی حدود یک میلیون نفر هندی به اسارت نیروهای تیمور درآمدند (۱۰۰۰۰۰۰ = ۲۰ × ۵۰۰۰۰).

ضمناً این عدد فقط مربوط به هندوانی است که در فتح دهلی به اسارت گرفته شدند. اگر تعداد اسرای هندی در مناطق دیگر به همین ترتیب محاسبه شود، این رقم به بیش از دو میلیون نفر خواهد رسید. رقمی که با توجه به شرایط و امکانات آن دوره، غیرمنطقی و اغراق آمیز به نظر می‌رسد. البته اگر این مسئله در بوته نقد قرار گرفته و با دیده عقل به آن نگریسته شود، می‌توان به نتیجه قابل قبول و منطقی تری دست یافت. چنان‌که، به‌طور میانگین برای هر سپاهی تیموری، پنج سر اسیر در نظر گرفته شود، عدد ۲۵۰ هزار نفر ( $250,000 = 5 \times 50,000$ ) به دست می‌آید که با در نظر گرفتن شرایط آن دوره، رقمی قابل قبول و معقول است. بدین‌گونه می‌توان گفت که بعد از پایان عملیات‌های نظامی تیمور در هند، اردوی جنگی وی به همراه حداقل ۲۵۰ هزار اسیر هندی وارد قلمرو تیموریان شد.

### ب: قفقاز

قفقاز سرزمینی است به وسعت نیم‌میلیون کیلومتر مربع که از شرق به غرب بین دریای خزر و سیاه واقع شده است. از اقوام مهم ساکن این منطقه که در متون تاریخی عصر تیموری ذکرشان آمده، به غیر از گرجیان و ارامنه و لزگیان (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۲۳/۲ و ۵۶۷/۱)، می‌توان به چراکسه (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۰۴/۲؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۶۲) و آس یا آلان (یزدی، همان: ۸۱۹/۱) اشاره کرد. مهم‌ترین ولایات این منطقه نیز عبارت بودند از اران یا آلبانیا (جمهوری آذربایجان)،<sup>۱</sup> داغستان،<sup>۲</sup> ارمنستان و گرجستان که مشهورترین و نام‌آشناترین سرزمین قفقاز بود. مورخان رسمی تیمور همه یورش‌ها و حملات تیمور به مناطق مختلف قفقاز را در ذیل عنوان غزوه در گرجستان آورده‌اند (ن. ک به: یزدی، ۱۳۸۷ و شامی، ۱۳۶۳). حملات پی‌درپی تیمور به این منطقه، از سال ۷۸۸ شروع و تا ۸۰۶ ه. ق ادامه یافت. وی در این مدت، شش بار به گرجستان و مناطق اطراف آن تحت عنوان غزوه و جهاد با کفار، لشکر کشید. دو حمله ابتدایی در اواخر قرن هشتم در یک فاصله نسبتاً طولانی ده ساله (۷۸۸-۷۹۷ ق) صورت گرفت، اما چهار یورش بعدی در ابتدای قرن نهم به فاصله‌های کوتاه (یک یا دو ساله) از هم رخ دادند.

دلایل متعددی را برای بروز این دسته از حملات می‌توان برشمرد: مثل تصرف گذرگاه‌های مهم دربند و داریال در میان کوه‌های قفقاز و در نتیجه برطرف کردن تهدیدهای نظامی دشت قباچاق به رهبری توقتمش، کسب انقیاد و سرسپردگی حکام محلی این منطقه و دریافت باج و

۱. ناحیه میان رودهای کر و ارس در ماورای قفقاز شرقی است (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۱۷).

۲. واقع در شمال شرقی گرجستان. محل اسکان اقوام لگزی.

خراج سالانه از آن‌ها و همچنین تعقیب مخالفان و رقبای سیاسی تیمور که به قفقاز گریخته بودند. اما با توجه به شواهد و مدارک به دست آمده از نحوه عملکرد تیمور و سپاهیان در این منطقه و همچنین تداوم حملات وی حتی پس از رفع انگیزه‌های سیاسی، چنین برداشت می‌شود که علت اصلی این تکاپوهای نظامی، کسب غنایم و برده گرفتن دختران و پسران این منطقه بود که از قضا در حُسن صورت و تناسب اندام شهره آفاق بودند. وارتاپت فوما متسویی،<sup>۱</sup> وقایع‌نگار ارمنی که خود یکی از شاهدان عینی در قفقاز بوده است، دلیل لشکرکشی‌های تیمور به این منطقه را غارت و اسیرگیری از آن ذکر می‌کند. «او [تیمور لنگک] به سرزمین ایبری<sup>۲</sup> آمد و در اندیشه آن بود که آن‌جا را غارت کند و اسیر برد» (متسویی، ۲۵۳۷ پهلوی: ۳۰). گفتنی است متسویی در کتاب خود با عنوان «ارمنستان در زمان تیمور لنگک» اطلاعات ناب و نادری از اسرا و بردگان قفقازی تیمور و سپاهیان در اختیار قرار می‌دهد که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد. اما برخلاف این وقایع‌نگار ارمنی، مورخان ایرانی این دوره، تنها به ذکر اشاراتی مختصر و کلی در این زمینه بسنده کرده‌اند. به عنوان مثال تنها خبری که در باب اسرای یورش اول تیمور به قفقاز در سال ۷۸۸ق به دست آمد، گزارش مربوط به اسارت لزیگیان ساکن ولایت شکی می‌باشد که به علت مقاومت در مقابل سپاهیان تیمور به شدت سرکوب و عده زیادی از آن‌ها کشته و زنان و کودکانشان نیز به بردگی درآمدند.

بسی کافران را به تیغ غذا  
بکشت آن سپاه مظفر لوا

غنیمت نه چندان که شاید شمرد  
سپه با بسی برده ز آن‌جا ببرد (یزدی، ۱۳۷۸: ۵۶۷/۱)

حتی کوهسارهای این منطقه که محل اختفای عده‌ای از لزیگیان فراری شده بود، غارت و اسیر و برده زیادی به جنگ نیروهای تیمور افتاد.

سپاه مظفر در آن کوهسار  
بر آورده از جان دشمن دمار

به تاراج بردند بسیار چیز  
به الجه گرفته بسی برده نیز (همان)

خبر به دست آمده دیگر در این زمینه، مربوط به تسخیر دره خمشا می‌شود (یزدی، ۱۳۸۷: ۲/۱۰۰۶) که به گفته حافظ ابرو، مأمون و مسکن گبران بود. در این حمله که طی یورش سوم تیمور در سال ۸۰۱ ه. ق رخ داد، عده زیادی از گبران گرجی کشته یا برده شدند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۸۷/۲-۸۸۶). از اسرای یورش‌های بعدی تیمور که به صورت متوالی در سال‌های ۸۰۲، ۸۰۳<sup>۳</sup> و

1. T'ovma Metsop'ets'i Vardapet (1378-1446)

۲. یونانی‌ها و رومی‌ها در این زمان به گرجستان، ایبری می‌گفتند.

۳. حمله این سال، جهت تنبیه گرگین خان والی تفلیس که طاهر پسر سلطان احمد را پناه داده بود، رخ داد. (یزدی،



۸۰۴ق<sup>۲</sup> به وقوع پیوست، خبر مهم دیگری که ارزش بیان داشته باشد، یافت نشد. این مسئله درباره یورش آخر تیمور در سال ۸۰۶ ق که بنا بر گفته حافظ ابرو، گسترده ترین حمله تیمور به قفقاز بود، نیز صدق می کند. به گفته غیاث الدین یزدی، تیمور در این یورش تا ماورای شمال قفقاز را درنوردید که طی آن نزدیک ۷۰۰ قصبه و مزرعه و دیر، عرضه نهب و غارت قرار گرفت (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۲۱۳/۲). مسلم است که در این موج گسترده حمله و جنگ های خونین، عده زیادی از ساکنین منطقه کشته و اسیر شده باشند. اما متأسفانه از منابع فارسی هیچ خبر مهمی در این زمینه یافت نشد (نک: خواندمیر، همان: ۵۱۹/۳؛ یزدی، همان: ۱۲۱۳-۱۲۱۹). چرایی این امر، یعنی فقدان اطلاعات در مورد اسرای قفقازی اعم از تعداد آنها، وضعیت و سرنوشت شان، بحث برانگیز و قابل تأمل است. به نظر می رسد یکی از علل اصلی این مسئله، شخص تیمور باشد. چراکه تاریخ نامه هایی که فتوحات و لشکرکشی های او را ثبت کرده اند همچون ظفرنامه شامی و یزدی، تحت نظر تیمور تدوین یافت. مسلماً تیمور خواهان ثبت رخداد های مهم و افتخار آمیز طی فتوحاتش بوده است، نه شرح فجایع و ویرانی هایی که وی از خود برجای گذاشت. بنابراین بدیهی است که در این آثار، به جز چند خبر کلی و مبهم، شرحی دقیق از اسرای جنگی و کشته شدگان و وضعیت و سرنوشت آنها یافت نشود. این فرضیه زمانی که کتاب متسویی ارمنی مرور شود، بیشتر تقویت می گردد. چراکه همان طور که ذکر شد، فوما متسویی وقایع نگار ارمنی که بنا به فحوای کتابش از تیمور و سپاهیان متفر و منزجر بود، در شرح وقایع، پرده از نتایج خونبار و فجایع انسانی ناشی از حملات تیمور به منطقه قفقاز برمی دارد و برخلاف مورخان تیموری، زوایای تاریک و زشت این رخداد تاریخی را به نمایش می گذارد که بخشی از آن شرح دقیقی از وضعیت مردمانی بود که خود یا نزدیکانشان اسیر و یا کشته شده بودند. وی حتی به تعداد اسرا هم اشاره می کند. مثلاً در شرح حمله تیمور به ماردین، عنوان می کند که تیمور در این حمله اهالی ۱۵ روستای حومه، ۳ هزار خانواده مسیحی و هفت هزار خانواده دیگر را اسیر کرد (متسویی، ۲۵۳۷ پهلوی: ۲۲) و یا در گزارش آخرین حمله تیمور به ایبری (گرجستان)، به اسارت ۶۰ هزار ایبرایی اشاره کرده و در ادامه اذعان می کند که بعد از اتمام نهب و غارت ایبری، تعداد اسرا به حدی بود که هر جغتایی بیست اسیر به همراه داشت (همان: ۳۱). این آمار و ارقام اگرچه پراکنده و تاحدی غیردقیق اند با این وجود شاید بتوان به صورت تخمینی تعداد اسرای قفقازی تیمور طی شش

۱. این یورش، به دنبال فتح قلعه النجق رخ داد (همان: ۱۰۹۲-۱۰۹۳)

۲. در این سال نیز تیمور به بهانه تأخیر و اهمال گرگین در پرداخت جزیه به صوب گرجستان لشکر فرستاد. (همان،

لشکرکشی پیاپی اش به این منطقه را حدس زد. بدین ترتیب که رقم ۶۰ هزار نفر اسیر در حمله تیمور به ایبری، مبنای سنجش تعداد کل اسرای قفقازی تیمور در شش حمله وی به این منطقه قرار گیرد. یعنی اگر شمار اسیران هر حمله ۶۰ هزار نفر در نظر گرفته شود، می‌توان به‌طور تخمینی تعداد کل نفوسی را که از منطقه قفقاز به اسارت نیروهای تیمور درآمدند سیصد و شصت هزار نفر برآورد کرد.<sup>۱</sup> اینکه چه تعداد از این اسرا همراه اردوی تیمور وارد ایران شدند، اصلاً معلوم نیست. چرا که بر مبنای کتاب متسویی که این آمار کلی از آن به‌دست آمد، بسیاری از اسیران به مقصد نهایی که شهرها و ولایات ایران بود، نمی‌رسیدند. شاید به همین دلیل نیز در منابع دوره تیموری ردپایی از اسرا و بردگان قفقازی نیست. ناگفته نماند که بنابر مندرجات کتاب متسویی (ارمنستان در زمان تیمور لنگ) اسرای باقی‌مانده همراه سپاهیان تیمور به خراسان برده شدند. «آنان [سپاهیان تیمور] اسیران را برداشتند و به خراسان رفتند» (متسویی، همان: ۳۱). اما در پایان این بحث لازم است به مسئله استرقاق و برده‌شدن اسرای قفقازی نیز اشاره شود. همان‌طور که مذکور شد، تیمور در یورش به هندوستان، عده زیادی از هندوان را به این بهانه که ناقض عهد ذمه بودند، به استرقاق درآورد. با توجه به مندرجات تاریخی، به‌نظر می‌رسد عملکرد تیمور در قفقاز نیز به همین روال بوده است، چراکه اغلب اسرای قفقازی تیمور، مسیحی، یهودی و زرتشتی (گبر) بودند (جعفریان، ۱۳۹۰: ۱۸۶۲-۱۸۶۶). بنابراین تیمور تنها به بهانه نقض ذمه می‌توانست به حملات خود در این منطقه وجهه شرعی و قانونی داده و اسرای آن را به استرقاق درآورد. آنچنان‌که در ظفرنامه یزدی آمده است که تیمور آخرین یورش خود به گرجستان را بنا به درخواست امرای لشکر و وساطت مفتیان ملازم اردو که «متفق‌الکلمه عرضه داشتند که چون این طایفه جزیه قبول کنند و متعرض ایدای مسلمانان نشوند، حکم شرع آن است که ایشان را امان دهند و دست قتل و تاراج از ایشان کوتاه دارند» (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۲۱۷/۲) به پایان برد.

البته ناگفته نماند که عده‌ای از اهالی منطقه قفقاز نیز بودند که شرایط برده‌شدن را مطابق قوانین اسلامی داشتند، مانند برخی از چراکسه<sup>۲</sup> و عده‌ای از ساکنان جنگل‌های البرزکوه که دین

۱. اگرچه رقم محاسبه شده رقم بزرگی بوده و باورپذیری آن کمتر است ولی اگر بنا بر مندرجات کتاب متسویی این واقعیت در نظر گرفته شود که بسیاری از این اسرا در همان ابتدای اسارت یا در طول مسیر می‌مردند و یا کشته می‌شدند و یا فرار می‌کردند، و یا با پرداخت فدیة رها می‌شدند، قبولی و پذیرش این رقم راحت‌تر خواهد بود. چراکه با احتساب مواردی که ذکر شد، بیشتر از نیمی از آنها اصلاً به مقصد نهایی که شهرهای ایران بود، نمی‌رسیدند.

۲. شاردن که حدود دو قرن پس از حمله تیمور، از سرزمین چرکس‌ها دیدن کرده است درباره عقاید دینی آنها چنین می‌نویسد: «این قوم وحشی در روزگاران گذشته پیرو آیین حضرت مسیح بودند اما در زمان حاضر اعتقاد به هیچ دین ندارند؛ حتی هیچ‌یک از مظاهر طبیعت را نمی‌پرستند» (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۰۹/۱).

خاصی نداشتند (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۷۱۵/۲؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۰۵/۲). حتی بنابه گفته متسویی، عده‌ای از روستاییان منطقه دیاربکر بت پرست و یا خورشیدپرست بودند (متسویی، همان/۲۲). البته تنها استرقاق زنان و کودکان این اقوام جایز بود، چون بنابر فقه اسلامی، کفاری که اهل کتاب نباشند، مانند بت پرستان، آتش پرستان و آنانی که دین مشخصی ندارند، در صورت اسارت توسط مسلمانان، جز قبول اسلام چاره‌ای ندارند. در غیر این صورت (عدم پذیرش اسلام)، محکوم به قتل شده و خانواده و فرزندان‌شان به اسارت و بردگی گرفته می‌شوند (الموسوعه الفقهیه الکویتیة، من ۱۴۰۴-۱۴۲۷ه.ق: ۱۰۴/۷؛ السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، بی تا: ۳۳۷/۲).

### ج: دشت قبچاق

در دوره تیموری دشت قبچاق، موسوم به دشت برکت یا برکه نیز بود. (ابن عربشاه، ۱۳۸۶: ۶۳؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۳۶/۲) شیلت برگر<sup>۱</sup> از این سرزمین به عنوان تاتارستان بزرگ نام می‌برد (Schiltberger, n.d: 49-50).

تیمور در دوره حکومتش، به علت دست‌درازی‌های متعدد و مستمر ترکان قبچاق به شمال غربی مناطق حدی قلمرو تیموریان، در سال‌های ۷۹۱، ۷۹۳ق و ۷۹۷ق، سه لشکرکشی بزرگ به دشت قبچاق ترتیب داد که اولین آن به علت حمله مغولان به قلمرو تیموریان ناتمام ماند (یزدی، ۱۳۸۷: ۶۱۱/۱ و ۶۱۲) اما دومین هجوم منجر به وقوع جنگ عظیمی بین تیمور و توقتمش رهبر قبچاق‌ها شد. در این جنگ تیمور پیروز شد و توقتمش و عده‌ای از سردارانش فرار کردند و عده زیادی از قبچاقی‌ها کشته و اسیر شدند و سراسر دشت به یغما رفت و غنائم زیادی عاید لشکریان تیمور شد (یزدی، همان: ۷۹۷/۱؛ خواندمیر، همان: ۴۶۳-۴۶۷؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۵۸-۱۶۳). آنچه‌آنچه که به گفته یزدی «پای تحریر و تقریر اصلاً به سرحد وصف آن نرسد... از برده‌چندان گرد آمده بود» چنان که یکی از طرفا که ظفر کردار ملازم موکب فرخنده بود، در زمان به زبان امید نظم کرده بود که،

گر بماند حیات ما باقی به کف آریم ترک تقماقی» (یزدی، ۱۳۸۷: ۶۷۳/۱).

یزدی در ادامه این گزارش ذکر می‌کند که از میان بردگان مذکور، فقط پنج هزار غلام و کنیز به اختصاص حضرت صاحبقران درآمدند (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۴۶/۲؛ یزدی، همان: ۶۷۲-۶۷۳). احتمالاً این تعداد، یک پنجم همه بردگانی بوده است که طی این یورش به دست آمده است. چراکه بنابر فقه اسلامی، یک پنجم غنائم از آن فرمانده جنگ است (خنجی، ۱۳۶۲: ۴۱۴؛ فرهنگ

موضوعی جهاد، ۱۳۸۷: ۲۰۶/۱). با این حساب، تعداد کل بردگان این نبرد، حدود ۲۵ هزار تن بوده است.

لشکر کشی بعدی تیمور به دشت قبچاق، در سال ۷۹۷ ق به وقوع پیوست (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۶۵/۳). این نبرد نیز به نفع تیمور پایان یافت و توقتمیش فرار کرد و ناپدید شد، چنان‌که از این تاریخ به بعد دیگر در منابع، خبری از وی ذکر نشده است. تیمور پس از شکست توقتمش، درصدد تصرف تمام اُلوس جوجی تا ولایت روس برآمد. در این مسیر تمامی اقوام و طوایف که به بیابان‌ها گریخته بودند و شهرهای حاجی ترخان، سرای، اوروس و اوروس جوق غارت و تصرف (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۰۳/۲) و برخی از آن‌ها به آتش کشیده شدند (حاجی ترخان و شهر سرای) و غنایم نامحصور و اسرای بی‌شماری نصیب عساکر تیمور شد (یزدی، همان: ۸۲۵/۱-۸۲۶؛ خواندمیر، همان: ۴۶۶/۳؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۳۲۲).

گرفته لشکر سلطان آفاق  
پری‌وش دختران سروبالا  
بسی مه‌پیکران از دشت قبچاق  
ظریف و چابک و دل‌بند و رعنا

(یزدی، ۱۳۸۷: ۸۱۶/۱)

حتی شهر مسکو هم تسخیر و غارت شد و زنان و دخترانش به اسارت درآمدند.

چه گویم زان پری‌رویای روسی  
چو گل آگنده در کتان روسی (همان: ۸۱۷)

مطالب فوق اگرچه حاکی از اسارت تعداد زیادی از ساکنان دشت قبچاق در یورش آخر تیمور هستند، اما از تعداد آن‌ها اطلاعی در دست نیست. در یورش اول نیز خبری در این زمینه یافت نشد. البته با در نظر گرفتن رقم ۲۵۰۰۰ نفری اسرایی که از یورش دوم تیمور به دشت قبچاق به دست آمد، می‌توان یک آمار تقریبی از مجموع اسرای قبچاقی تیمور حدس زد. بدین ترتیب که عدد مذکور را به‌عنوان میانگین اسرای هریک از یورش‌های تیمور قرار داد، که در این صورت رقم ۷۵۰۰۰ نفر حاصل خواهد شد ( $۲۵۰۰۰ \times ۳ = ۷۵۰۰۰$ ). بنابراین می‌توان گفت که طی حملات تیمور به دشت قبچاق، به‌طور تقریبی ۷۵۰۰۰ نفر اسیر و برده شدند.

نکته قابل توجه دیگر در باب اسرای دشت قبچاق، تنوع قومی آن‌ها بود، چراکه ساکنان این دشت پهناور از نژاد و قومیت‌های متفاوتی بودند. تنوع نژادی ساکنان این دیار از بیت شعری که یزدی در توصیف لشکر توقتمیش خان در ظفرنامه‌اش آورده، هویداست:

ز روس و چرکس و بلغار و قبچاق  
همان از باشقرد و از مکس هم  
قرم با کفه و آلان و آزاق  
سپاهی بس گران آمد فراهم

(یزدی، ۱۳۸۷: ۶۱۱/۱)

موضوع دیگری که نقل آن حائز اهمیت است، استرقاق اسرای این دیار است. از آنجایی که قسمت عمده‌ای از این دشت تحت سلطه حاکمی مسلمان قرار داشت،<sup>۱</sup> غزوه و جهاد در این منطقه و در نتیجه استرقاق ساکنانش جایز نبوده، غیر شرعی و غیرقانونی محسوب می‌شد. چراکه همه آن‌ها (مسلمان یا غیرمسلمان) در امان و شبه‌امان حاکم مسلمان قرار داشته و به واسطه آن مصونیت جانی و مالی پیدا می‌کردند (خنجی، ۱۳۶۲: ۳۹۸). بنابراین فقط آن قسمت از دشت قبیچاق که خارج از حاکمیت مسلمانان قرار داشته، مصونیت نمی‌یافتند و قتال با آن‌ها و استرقاق اسرایشان بلامانع محسوب می‌شد. مانند ساکنان مناطقی که تحت سلطه پادشاه مسیحی روسیه بودند یا اقوام بت پرستی که تحت سلطه هیچ حکومتی قرار نداشته، به صورت مستقل و پراکنده می‌زیستند (مانند برخی از ترکان قبیچاقی و عده‌ای از چراکسه). با همه این تفصیلات، شواهد تاریخی به دست آمده دال بر این موضوع هستند که در همه یا اکثر تکاپوهای نظامی تیمور و سپاهیان در دشت قبیچاق، حتی در مناطقی که تحت حاکمیت سلطان ازبک قرار داشتند، اسیرگیری و استرقاق رخ می‌داد.<sup>۲</sup>

آخرین نکته قابل اشاره این بحث، سابقه تاریخی دشت قبیچاق در زمینه صدور برده است. بنا به گفته ابن اثیر، بندر سوداق یکی از شهرهای بزرگ دشت قبیچاق (واقع در جوار دریای سیاه)، سابقه تاریخی در صادرات برده داشت (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۸۹/۳۲).

## د: اُلوس جتّه

اُلوس جغتای در فاصله مرگ چنگیز تا عزیمت امیر تیمور به سمت خراسان (۶۲۴-۷۸۲ق) همسایه شمال شرقی ایلخانان ایران محسوب می‌شد. از کل سرزمین‌های مفتوحه توسط مغولان به رهبری چنگیز، این منطقه به پسر دوم وی یعنی جغتای رسید (جویی، همان: ۳۱/۱). مرکز سیاسی این اُلوس، آلمالیغ بود. اُلوس جغتای از اواسط قرن هشتم هجری قمری از لحاظ سیاسی و حتی فرهنگی تقریباً به دو بخش مجزای شرقی و غربی تقسیم شد. قسمت شرقی آن، که در منابع این دوره به خانات جتّه<sup>۳</sup> موسوم شده بود، مغولستان و قسمت غربی آن ماوراءالنهر را در بر می‌گرفت (دوغلان، ۱۳۸۳: مقدمه/۹۷).

---

۱. زمانی که ابن بطوطه به این دشت سفر کرده بود (اواسط قرن هشتم قمری)، بخش اعظم آن تحت حاکمیت سلطان محمد ازبک قرار داشت (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۳۹۰/۱).

۲. تیمور در یورش سومش به دشت قبیچاق، شهرهای مسلمان‌نشین چون سرای، حاجی ترخان، ارورس و اروس جوق را نیز مورد حمله و نهب و غارت قرار داد و عده زیادی را اسیر و برده کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۰۳/۲).

۳. بنابر تاریخ رشیدی، جغتایان (بخش غربی اُلوس جغتای) برای استخفاف مغولان (بخش شرقی اُلوس)، نام جتّه بر آنها گذاشتند و مغولان نیز متقابلاً برای تحقیر جغتایان، آنها را قراواناس می‌نامیدند (دوغلان، همان: متن/ ۱۹۰).

بنابر متون تاریخی، اولین تکاپوهای نظامی تیمور در راستای تثبیت و گسترش قدرت‌ش، از اُلوس جتّه شروع شد. این سرزمین تا اواخر عمر تیمور، تحت تهاجمات پراکنده ولی مستمر نیروهای او قرار گرفت. علت این حملات نیز همانند دشت قیچاق، ناشی از اهداف سیاسی تیمور بود، چراکه خانان اُلوس جتّه به واسطهٔ نژاد مغولی‌شان و در نتیجه جایگاه و احترام خاصی که در میان اتراک و مغولان داشتند، رقیب سیاسی قدرتمندی برای تیمور بودند و قدرت‌ش را به خطر می‌انداختند؛ بنابراین حذف یا تضعیف این رقیب در صدر اولویت‌های سیاسی، نظامی تیمور قرار گرفت.<sup>۱</sup> طبق منابع، هیچ‌یک از لشکرکشی‌های تیمور به مغولستان، با نیت و انگیزه مذهبی صورت نگرفت، هرچند علی‌رغم اسلام آوردن خانان این دیار و برخی از نیروهای آن‌ها (دوغلان، ۱۳۸۳: متن/۲۳)، هنوز عدهٔ زیادی از ساکنان این دیار غیرمسلمان بودند و سرزمین‌شان از طرف مسلمانان، کافرستان تلقی می‌شد (یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۵۹۴). تیمور در زمان حکومتش، شخصاً شش بار به مغولستان لشکرکشی کرد و سه بار هم بدون حضور خود، لشکر گسیل داشت. نخستین یورش در سال ۷۷۲ (نظنری، ۱۳۸۳: ۲۹ و ۲۳۱) و آخرین آن در سال ۷۹۲ (خوافی، ۱۳۸۶: ۹۸۳ و ۹۹۵) رخ داد.

بنابر متون تاریخی، اُلوس جتّه به اندازه سایر مناطقی که ذکرشان رفت یعنی هندوستان، قفقاز و دشت قیچاق، مورد نهب و غارت سپاهیان تیمور قرار نگرفت، بنابراین اسیرگیری و استرقاق هم در آن کمتر رخ می‌داد. از علل بروز این پیشامد، علاوه بر انگیزهٔ صرفاً سیاسی تیمور، می‌توان عواملی چون فقر طبیعی و مالی منطقه و در نتیجه کاهش امید به کسب غنائم بیشتر و شاید هم نژاد بودن اقوام ساکن این دیار با تیموریان را نیز برشمرد.

منابع از تعداد اسرای حاصل از یورش‌های تیمور و سردارانش به اُلوس جتّه هیچ گزارشی در اختیار قرار نداده‌اند. سرخی هم پیدا نشد که به واسطه آن بتوان حدود تقریبی آمار آن‌ها را به دست آورد. تنها دادهٔ آماری،<sup>۲</sup> که بار لشکرکشی تیمور و سردارانش به مغولستان است که به تنهایی، معادله و در نتیجه محاسبه‌ای را به دنبال ندارد.

برای اطلاع از قومیت و نژاد آن‌ها نیز می‌توان به داده‌های تاریخی که به اقوام ساکن این دیار اشاره دارند، رجوع کرد. البته نام این سرزمین (مغولستان)، به تنهایی دالّ بر سکونت مردمانی از نژاد مغول یا ترکان منتسب به آنهاست که بنابر مندرجات تاریخی مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از قرقیزها (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۸۳۳)، ترکان طغماچی (همان)، قلماق‌ها (مرعشی، ۱۳۴۵: متن /

۱. برای اطلاعات بیشتر نک به مقاله: فیاض انوش، ابوالحسن؛ «امیر تیمور و مسئله اُلوس جغتای؛ تکاپوی مشروعیت سیاسی و امنیت نظامی»، پژوهش‌های تاریخی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان. سال ۴۵. دوره جدید. شماره ۲. تابستان ۱۳۸۸.

۲۶۲؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۳۳۱/۸)، هزاره (دوغلالت، همان: مقدمه/۱۶۸؛ متن/۶۲) و قزاق‌ها. هر چند در معدود روایات و اخباری که از اسیرگیری سپاهیان تیمور از آلوس جته سخنی گفته‌اند، نامی از اقوام فوق‌الذکر نیامده است و تنها اشارات قومیتی آنها، عباراتی چون زیارویان ختنی و پری‌وشان مغول و یا برده مغول می‌باشند. به عنوان مثال در خبر حمله امیرزاده اسکندر به مغولستان در سال ۸۰۳ ق، از اسارت پری‌پیکران مغول و حوروشان ختن صحبت شده است که به دستور امیرزاده اسکندر، دو تُغوز<sup>۱</sup> (۱۸ نفر) از آنها مصحوب شیخ یساول به دربار تیمور ارسال شده و یک تُغوز دختر (نه نفر) نیز به نزد امیرزاده محمد سلطان که در غیاب تیمور در سمرقند حکمرانی می‌کرد، فرستاده شدند (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۸۸۷/۲). میرزا حیدر دوغلالت هم در ذیل شرح حمله امیرزاده عمر شیخ به مغولستان جهت سرکوب طغیان امیر قمرالدین (عموی الیاس خواجه)، به اسارت و بردگی ساکنان این دیار توسط سپاهیان وی اشاره کرده و عنوان می‌کند که امیرزاده عمر شیخ از میان آنها دختران زیبای مغول را جدا کرد و به نزد تیمور فرستاد. (دوغلالت، همان: ۷۷). گمان می‌رود که دختران مغول بیشتر از زنان دیگر قومیت‌ها مورد توجه شاهزادگان تیموری بوده‌اند. مثلاً دلشاد آغا دختر امیر شمس‌الدین دوغلالت که به همراه مادرش به اسارت نیروهای تیمور در آمد، به عنوان زن عقدی تیمور به حرمسرای وی وارد شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۲۴/۳) بنابر «کتاب معزالانساب فی شجره الانساب» که شجره‌نامه سلاطین و شاهزادگان مغول و تیموری است، تعداد قابل توجهی از خواتین، قمایان و یا کنیزان امیرزادگان تیموری از نژاد مغول بودند. از جمله آنها می‌توان به خاندملک از تخماق و منگل خاتون از قوم جوننی قربان کنیزان خانه‌زاد تیمور گورکانی، شیرازملک از قوم مغول کنیز خانه‌زاد امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ و لعل نگین از قوم مغول کنیز خانه‌زاد شاهرخ تیموری اشاره کرد (معزالانساب، برگ‌های 99b, 100b, 109b, 134b).

و اما واپسین نکته در باب اسرا و بردگان مأخوذ از الوس جته، استرقاق ساکنان آن توسط لشکریان تیمور است. با توجه به منابع، در قرن نهم و دهم قمری، عده زیادی از مردم این منطقه، مسیحی (عمدتاً نسطوری)، بودائی و یا بت‌پرست بودند (دوغلالت، ۱۳۸۳: مقدمه/۱۷۴). بنابراین برده‌گیری از میان این اقوام توسط مسلمانان همجوارشان، شرعی و قانونی تلقی شده و برای مدتی رواج پیدا کرد. بنابر مندرجات کتاب «منتخب التواریخ» معین‌الدین نطنزی، بعد از حمله امیرزاده عمر شیخ به آلوس امیر قمرالدین در مغولستان، که طی آن عده زیادی اسیر و ألجه شدند، برده مغولی رایج و در ماوراءالنهر و ایران نشر پیدا کرد (نطنزی، ۱۳۸۳: ۳۰۷). البته میرزا حیدر دوغلالت

۱. تغوز، تغز (Toquz): نه تایی؛ به ترکی دو قوز و گاهی به صورت تقوز، تغز، دو قز، طغوز، که در نزد ترکان و ترکمانان اهمیت خاصی داشته است.

مدعی است که در دوره حکومت یونس خان (۸۶۰-۸۹۲) در مغولستان غربی به مرکزیت تاشکند، خرید و فروش برده مغول ممنوع شد (دوغلالت، ۱۳۸۳: متن/۱۲۶).

### سرنوشت مأسورین

به طور کلی مردمی که طی تکاپوهای نظامی تیمور در مناطق مختلف به بند کشیده می شدند، دچار سرنوشت های مختلفی می شدند. از ابتدای اسارت تا زمانی که اسرا به مقصد نهایی برسند - که در این زمان عمدتاً مقر حکومتی تیمور یعنی شهر سمرقند و برخی دیگر از ولایات ماوراءالنهر و خراسان بود - اتفاقات و حوادث متعددی در انتظار آنها بود. بنابر مندرجات کتاب «ارمنستان در زمان تیمور لنگ»، عده زیادی از اسرای قفقازی در همان ابتدا کشته می شدند و یا خودشان بر اثر مصائب راه چون سرما و گرسنگی و مریضی می مردند. «بسیاری از آنان در راه افتاده می مردند و جاغاتای سنگ برداشته کله آنان را له می کردند که زنده نمانند. سپس آنها را به حال خود گذاشته به راه ادامه می دادند» (متسویی، ۲۵۳۷: پهلوی: ۳۱). «گاه نیز می شد که آنان را به جانوران درنده می دادند و دریده می شدند...» (همان: ۳۶). کلاویخو در جایی از سفرنامه خود که مربوط به دیدارش از منطقه خراسان و نیشابور می شود، از چهار کله مناره ساخته شده از سرهای ترکمن های قراقویونلو سخن می گوید که در زمان تسخیر سیواس به اسارت نیروهای تیمور درآمده و به این منطقه کوچانده شده بودند (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۸۱-۱۸۲). کشتار و قتل صدهزار نفر از هندوانی که قبل از فتح دهلی، به اسارت سپاهیان تیمور درآمده بودند، مثال بارز دیگری در این زمینه است (یزدی، ۱۳۷۹: ۱۰۷). برخی دیگر از اسرا که خوش شانس تر بودند، موفق به فرار می شدند. «زمستان بود. به امر خداوند به ناگهان برفی سنگین باریدن گرفت. بسیاری از اسیران فرصت یافته خود را نجات دادند» (متسویی، همان: ۱۳). عده ای هم که خانواده دار بودند و یا مال و ثروتی داشتند با پرداخت فدیة رها می شدند. «هر کس گوسفند یا گوساله ای داشت آن را برای رهایی هدیه می کرد (متسویی، ۲۵۳۷: ۳۶).

گاهی نیز اتفاق می افتاد که گروهی از مردم یک منطقه یا حتی یک قومیت خاص یک جا به اسارت درآمده، به مناطق بد آب و هوا و خشک و بسیار دورتر از محل زندگی شان تبعید می شدند تا بدین طریق از خطرات احتمالی آنها پیشگیری شود. به عنوان نمونه می توان به تبعید و انتقال چندین هزار نفر از ترکمنان قراقویونلو اشاره کرد که تیمور در زمان فتوحاتش در آناتولی و آسیای صغیر آنها را خلع سلاح کرد و با خود به سمرقند آورد و از آن جا به بیابان های بی آب و گیاه فرستاد (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۴۴؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۴۷۳/۳؛ ابن عربشاه، ۱۳۸۶: ۱۷۰) از میان



اسرای باقی مانده، اغلب کودکان و زنان و مردان جوان در بازارهای شهرهای بزرگ یا اردو بازارها<sup>۱</sup> به عنوان غلام و کنیز به فروش می رفتند (آیتی، ۱۳۸۳: ۲۷). بعضی از آنها که از ظاهر خیلی خوب و یا هنر خاصی برخوردار بودند، به موقعیت های خوبی در حکومت یا دربار تیموری دست می یافتند.<sup>۲</sup>

اما شاخص ترین و احتمالاً مهم ترین اسرا طی فتوحات تیمور در سرزمین های مختلف، به سمرقند و شهرهای مهم ماوراءالنهر و خراسان فرستاده می شدند. اسرای مزبور یا از شاهزادگان و شخصیت های برجسته حکومتی ولایات مفتوحه بودند که انتقالشان به سمرقند بنا بر ملاحظات سیاسی صورت می گرفت (متسویی، همان: ۳۲)، و یا از صاحبان صنایع و حِرَف و علوم مختلف بودند، چراکه تیمور برای گسترش و تحکیم مبانی قدرتش در ماوراءالنهر و رشد و شکوفایی پایتختش سمرقند نیاز به ثروت کلان و نیروی انسانی زبده و هنرمند داشت. به گفته کلاویخو، تیمور «در همه جنگ ها و لشکرکشی های خویش آنچه از هنرمندان و برجستگان یافته است به سمرقند کوچ داد...» (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۲۸۵). این سیاست تیمور باعث افزایش جمعیت سمرقند نیز شد (همان: ۲۸۶). البته بعد از مرگ او، این ازدحام جمعیت کمتر شد به این علت که عده زیادی از اسرا مجدداً به موطن خویش بازگشتند (Schiltberger, n.d: 30؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۳۴۶).

### جمع بندی نهایی

از مجموع اطلاعات و داده های تاریخی مأخوذ از منابع در زمینه اسیرگیری و استرقاق در فتوحات تیمور و تجزیه و تحلیل آنها، که در قالبی جغرافیایی انتظام یافت، می توان چنین نتیجه گرفت که در همه جنگ های تیمور در مناطق غیراسلامی و نیمه اسلامی، عمل استرقاق که بنا بر متون فقهی، تنها در جنگ علیه کفار صورت قانونی و شرعی می یافت، انجام می شد؛ چراکه تیمور همه و یا اغلب قریب به اتفاق جنگ ها و یورش هایش را در مناطق مزبور تحت پوشش دغدغه مذهبی اعم از مبارزه با بددینی و یا غزو و جهاد علیه کفار و بی دینان و گسترش دین اسلام ترتیب می داد. بر این اساس نقشه پراکندگی جغرافیایی استرقاق در فتوحات تیمور، مناطقی چون هندوستان، قفقاز، دشت قیچاق و الوس جته را دربر می گرفت.

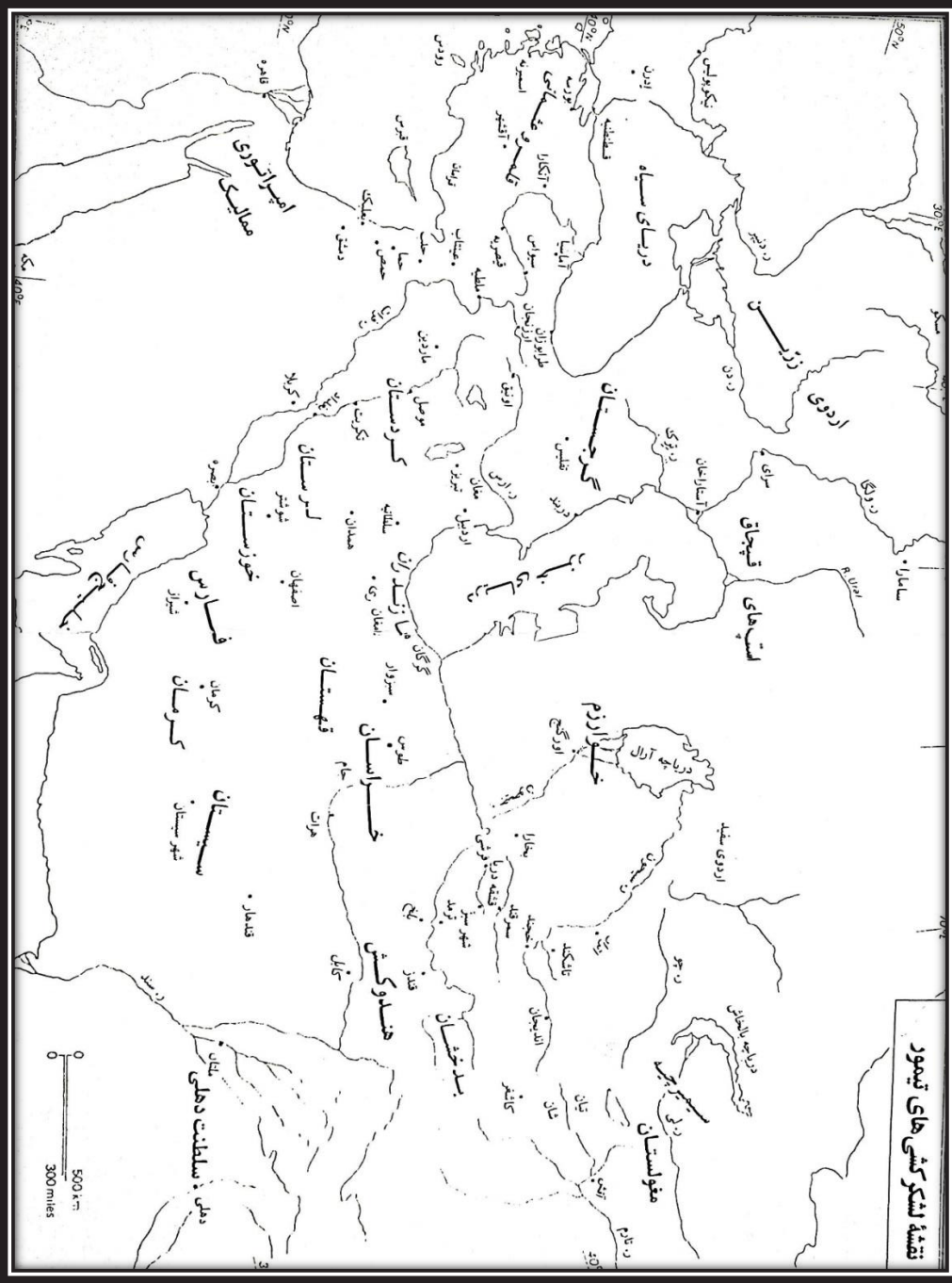
---

۱. اردو بازارها، بازارهای موقتی بودند که در اردوهای جنگی برپا می شد (سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۹۶۲).  
۲. همان طور که پیشتر ذکر شد، براساس کتاب معزالانساب، تعداد قابل توجهی از زنان حرمسراهای سلاطین و امیرزادگان تیموری، کنیز بوده اند که طی تکاپوهای نظامی به اسارت درآمده و فروخته می شدند. (معزالانساب، برگ های 99b, 100b, 109b, 134b)

دربارهٔ تعداد کلی اسرا (نه فقط اسرای به استرقاق درآمده) هم با توجه به آمار و ارقام پراکنده‌ای که در منابع اصلی یافت شد، محاسباتی صورت گرفت که براساس آن تعداد اسرای تیمور از مناطق مذکور به طور تقریبی بیشتر از نیم میلیون نفر بلکه بیشتر بوده است چراکه همهٔ محاسبات بر مبنای حداقل تعداد اسرا انجام گرفت.

نکته پایانی در مورد وضعیت و سرنوشت مردمانی است که به اسارت و یا استرقاق نیروهای تیمور درمی‌آمدند. در منابع اصلی دوره تیموری (به‌ویژه تواریخ رسمی) به زحمت خبری از وضعیت و سرنوشت اسرا و بردگان یافت می‌شود و اساساً اخبار این گروه یا قشر اجتماعی مورد اغماض مورخان این دوره قرار گرفته است که گمان می‌رود علت اصلی آن عدم حضور پرننگ این گروه در مناسبات سیاسی و اجتماعی دوره تیموری بود. به عبارتی در این دوره اسیرگیری و استرقاق مانند دولت‌های پیشین (غزنوی، سامانی سامانی، سلجوقی) یا پسین (صفوی) یا هم‌عصر (عثمانی) هدف و نظام خاصی نداشت. البته این کمبود یا فقدان اطلاعات از اسرای قفقازی به مرحمت کتاب *ارمنستان در زمان تیمور لنگ* فوما متسویی، تا حد زیادی جبران شد.

نقشه لشکرکشی های تیمور



## منابع و مأخذ

- ابن اثیر جزری (۱۳۷۱). **تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران**. ج ۳۲. ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، ۳۳ مجلد. تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.
- ابن بطوطه (۱۳۷۶). **سفرنامه ابن بطوطه**. ج ۲. ترجمه محمدعلی موحد. تهران، آگاه.
- ابن عربشاه، احمد بن محمد (۱۳۸۶). **زندگی شگفت آور تیمور**. ترجمه محمدعلی نجاتی. تهران: علمی فرهنگی.
- ابن فضل الله عمری، احمد بن یحیی (۱۴۲۴ق). **مسالك الأبصار فی ممالک الأمصار**. ج ۳. المجمع الثقافي - ابوظبی. چاپ اول. ۲۷ جلد.
- ابوعلی محمد بن حسین فرآء حنبلی (۱۴۲۱ق/۲۰۰۰م). **الأحكام السلطانية**. تصحیح محمد حامد الفقی. منشورات محمد علی بیضون. بیروت: دارالکتاب علمیه.
- امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۱). **جغرافیای کامل قفقاز**، تهران: سازمان نیروهای مسلح. چاپ اول.
- **تزوکات تیموری** (۱۳۴۲). تحریر ابوطالب حسینی تربتی. تهران: کتابفروشی اسدی.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۰). «آگاهی‌های تازه درباره غلامان و کنیزان در دوره صفوی برپایه کتاب «آداب السنیه» محمد صالح بن عبدالواسع خاتون آبادی (ف ۱۱۲۶ هجری)». **پیام بهارستان**. دفتر دوم. سال چهارم. شماره ۱۴.
- جوینی، علاءالدین محمد بن محمد (۱۳۸۵). **تاریخ جهانگشای جوینی**. تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب. چاپ چهارم. دو جلد.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۷۵ش). **جغرافیای حافظ ابرو**. تهران: میراث مکتوب. چاپ اول. سه جلد.
- حسینی منشی، محمد بن میرک بن مسعود (۱۳۸۵). **ریاض الفردوس خانی**. مصحح ایرج افشار. فرشته.
- خوافی، احمد بن محمد (۱۳۸۶). **مجمعل فصیحی**، مقدمه، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی. تهران: انتشارات اساطیر.
- خواندمیر، غیاث‌الدین همام‌الدین (۱۳۸۰). **تاریخ حبیب‌السیبر**. ج ۴. تهران: خیام. چاپ چهارم.
- **دانشنامه جهان اسلام**. مدخل «جهاد» (۱۳۹۳ش). **سیف‌الله صرّامی**، سعید عدالت‌نژاد. ج ۱۱.
- دو کلاویخو، روی گونزالس (۱۳۸۴). **سفرنامه کلاویخو**. شرکت انتشارات علمی فرهنگی. تهران: چاپ پنجم. ۱ جلد.
- دوغلات، میرزا محمد حیدر (۱۳۸۳). **تاریخ رشیدی**. تصحیح عباسقلی غفاری فرد. تهران: نشر میراث مکتوب.

- سمرقندی، امیر دولتشاه بن علاءالدوله بختیشاه (۱۳۸۲). **تذکره الشعراء**. به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد براون. تهران: اساطیر. چاپ اول.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳). **مطلع سعدین و مجمع بحرین**. به تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۴ مجلد.
- شاردن، ژان باتیست (۱۳۷۲). **سفرنامه شاردن**. ترجمه اقبال یغمایی. تهران: انتشارات توس. چاپ اول. ۵ جلد.
- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳). **ظفرنامه (تاریخ فتوحات امیر تیمور گورکانی)**. به تصحیح پناهی سمنانی، تهران: بامداد. چاپ اول.
- شجاع شیرزای (۲۵۳۵ پهلوی). **أنیس الناس**. به تصحیح ایرج افشار. تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب. صرافان. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. چاپ اول.
- الطباطبائی الیزدی، السید محمد کاظم (بی تا). **الغایة القصوی فی ترجمه العروة الوثقی**، ترجمه حاج شیخ.
- الطرطوسی، نجم‌الدین ابراهیم بن علی (م ۱۴۱۳/۱۹۹۲). **تحفة التریک فیما یجب أن یعمل فی الملک**. بیروت: چاپ اول.
- عمید، حسن (۱۳۸۹). **فرهنگ فارسی عمید**. سرپرست تألیف و ویرایش فرهاد قربان‌زاده. ناشر: آشجع، چاپ نخست.
- فوما متسویی، وارثاپت (۲۵۳۷ پهلوی). **ارمنستان در زمان تیمور لنگ**. ترجمه ح. صدیق. تبریز: سعدی. چاپ اول.
- فیاض انوش، ابوالحسن «امیر تیمور و مسئله ألس جغتای؛ تکاپوی مشروعیت سیاسی و امنیت نظامی». **پژوهش‌های تاریخی**. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه اصفهان. (تابستان ۱۳۸۸). سال چهل و پنج. دوره جدید. شماره ۲.
- قاضی احمد تتوی، آصف خان قزوینی (۱۳۸۲). **تاریخ الفی**. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ اول. ۸ جلد.
- مجموعه من المؤلفین (من ۱۴۰۴ - ۱۴۲۷ هـ). **الموسوعة الفقهية الكويتية**، عدد الأجزاء: ۴۵ جزء، الكويت: صادر عن: وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية.
- مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین (۱۳۴۵ ش). **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی (۱۳۸۳). **المعجم الفقهی لکتب الشیخ الطوسی**، ۶ مجلد. چاپ اول.

- مؤلف ناشناس (منسوب به حافظ ابرو). (بی تا). *معز الانساب فی شجره الانساب*؛ نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس، شماره p.67؛ ۱۶۴ برگ. محل دسترسی: دانشگاه تهران. شماره نسخه: ۸۴۷-ف.
- مینورسکی، ولادیمیر فنودوروویچ (۱۳۷۵). *تاریخ سروان و دربند*. ۱ جلد، ترجمه محسن خادم. به تصحیح سپیده معتمدی، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی. تهران: چاپ اول.
- نطنزی، معین الدین (۱۳۸۳). *منتخب التواریخ معینی*. به اهتمام پروین استخری. تهران: اساطیر.
- یزدی، شرف الدین علی (۱۳۸۷). *ظفرنامه*. ۲ مجلد. به تصحیح سید سعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. چاپ اول.
- یزدی، غیاث الدین علی (۱۳۷۹). *سعادت نامه یا روزنامه نمزوات هندوستان در سال های ۸۰۰-۸۰۱ هجری*. به کوشش ایرج افشار. تهران: میراث مکتوب. چاپ اول.

## References

- Abū Ya‘lī, M.H.F.H. 2000. *al-Aḥkām al-Sulṭānīyah*. M.H. Al-fakī. (Editor). Dār al-Kitāb ‘Ilmīyah, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Al-Ṭabāṭabāī al-Yazdī, A.M.K. (n.d). *Al-Ghāyah al-Kuṣwā fi Tardjumah al-‘Urwati al-Wuṭḥkā*. H.Sh. Ṣarāfān. (Translator). Bungāhi Tardjumih wa Nashri Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Al-Ṭarṭūsī, N.I.‘A. 1992. *Tuḥfāt al-Turk fīmā Yaḍjib an Ya‘mal fi al-Mulk*. 1st (Ed). Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Amīr Aḥmdīyān, B. 2003. *Djuḡhrāfiyāyi Kāmili Kaḡkāz*. 1<sup>st</sup> (Ed). The Organization of the Armed Forces, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- ‘Amīd, H. 2011. *Farhangi Farsiyi ‘Amīd*. 1<sup>st</sup> (Ed). F. Ḳurbān Zādih. (Editor). *Ashdja‘*, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- (Anonymous). (n.d). *Mu‘iz al-Ansāb fi Shāḡjarati al-Ansāb*. P: 67. National Library of Paris. No. F.847, Tehran University. (**Manuscript**)
- Chardin, J.B. 1994. 1<sup>ST</sup> (Ed). 5 Volumes. I. *Yaghmāi*. (Translator). Tūs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- De Clavijo, R.G. 2004. *Safar Nāmiyih Clavijo*. 5<sup>th</sup> (Ed). 1 Volume. ‘Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- *Dja‘ farīyān*, R. 2012. *Āgāhīhāyi Tāzih Darbāriyih Ghulāmān wa Kanīzān dar Dūriyi Ṣafawīyih; Bar Payiyih Kitābi ‘Ādāb al-Sunīyih’*. *Payāmi Bahāristān* 4(14). (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- *Djuwiynī*, ‘A.M.M. 2005. *Tārīkhi Djahāngushāyi Djuwiynī*. 4<sup>th</sup> (Ed). 2 Volumes. M. Ḳazwīnī. (Editor). *Dunyāyi Kitāb*, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- *Dūḡhlāt*, M.M.H. 2003. *Tārīkhi Rashīdī*. ‘A.Ḳ. Ghafārī Fard. (Editor). *Mīrāthi Maktūb*, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- *Fayād Anūsh*, A. 2010. *Amīr Tiymūr wa Mas’aliyih Djaghtāy; Takāpūyi Mashrū‘īyat wa Amnīyati Nizāmī. Pāzhūshīhāyi Tārīkhī*, 45(2). (**Journal**)
- Fuma Metsuby, V. 1978. *Armanistān dar Zamāni Tiymūri Lang*. 1st (Ed). H. Ṣidīk. (Translator). Sa‘dī, Tabriz. (In Persian) (**Book**)
- *Hāfiẓ Abrū*, ‘A.L. 1997. *Djuḡhrāfiyāyi Hāfiẓ Abrū*. 1<sup>st</sup> (Ed). 3 Volumes. *Mīrāthi Maktūb*, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- *Hūsiynī Munshī*, M.M.M. 2004. *Rīyād al-Firdūs Khānī*. I. Afshār. (Editor). *Firshītiḡ*, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- *Ibn‘Arabshāh*, A.M. 2008. *Zindigīyi Shigift Āwari Tiymūr*. M.‘A. Nidjātī. (Translator). ‘Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Ibn Athīr Jazrī. 1993. Tārīkhi Kāmili Buzurgi Īslām wa Īrān. Vol.32. 'A. Khalīlī. & A. Hālīt. (Translators). 'Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Baṭūṭih. 1998. Safar Nāmih Ibn Baṭūṭih. Vol.2. M.'A. Muwaḥid. (Translator). Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Faḍlullāh 'Umrī, A.Y. 2003. Masālik al-Abṣār fi Mamālik al-Amṣār. 1<sup>st</sup> (Ed). Vol.3. al-Maḍjima'. Al-Thakāfī, Abu Dhabi. (In Arabic) (**Book**)
- Johann S. (n.d). The Bondage and Travels Johann Schiltberger, a Native Bavaria in Europe, Asia and Africa (1396-1427). J. Buchan Telfer. (Translator). Hakluyt society, London. (In English) (**Book**)
- Ḳāḍī Ahmad Taṭūy, Ā.Kh.Ḳ. 2003. Tārīkhi al-Fiy. 1st (Ed). 8 Volumes. 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Khāfī, A.M. 2008. Muḍjimali Faṣīḥī. S.M. Nāḍjī Naṣr Ābādī. (Introduction & Edition). Asāthīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Khāndmīr, Gh.H. 2002. Tārīkhi Ḥabīb al-Sīyar. 4<sup>th</sup> (Ed). Vol. 4. Khayām, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Mar'ashī, S.Z.S.N. 1967. Tārīkhi Ṭabaristān wa Rūyān wa Māzandarān. Sharḳ, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Minorsky, V.F. 1998. Tārīkhi Shirwān wa Darband. 1<sup>st</sup> (Ed). M. Khādim. (Translator). S. Mu'tamidī. (Editor). The Center for Great Islamic Encyclopedia (CGIE), Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Naṭanzī, M.A. 2005. Muntakhab al-Tawārīkhi Mu'mī. P. Istakhrī. (Editor). Asāthīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- (n.n). 2005. Al-Mu'djam al-Fiḳh li Kutub al-Shīkh al-Ṭūsī. 1<sup>st</sup> (Ed). (n.p). (**Encyclopedia**)
- Ṣarrāmī, S. S. 'Idālat Nizhād. 2015. The Entry 'Djahād'. Vol.11. Encyclopedia of the World of Islam. (**Encyclopedia**)
- Samarḳandī, A.D.'A.B. 2004. Tadhkirah al-Shu'arā. 1<sup>st</sup> (Ed). E. Browne. (Editor). Asāthīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Samarḳandī, K.'A. 2005. Maṭla'i Sa'diyn wa Maḍjima'i Baḥriyn. 4 Volumes. 'A. Nawāī. (Editor). Pazhūhiṣhgāhi 'Ulūmi Insānī wa Muṭālī'āti Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Shāmī, N. 1985. Zafar Nāmih (Tārīkhi Futūḥāti Amīr Tiymūri Gūrkānī). 1<sup>st</sup> (Ed). Panāhī Simnānī. (Editor). Bāmdād, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Shudjā'i Shīrāzī. 1976. 'Anīs al-Nās. I. Afshār. (Editor). Bunyādi Mūkūfāti Maḥmūd Afshār, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- (Symposium). 1984 - 2006. al-Mūsū'ah al-Fiḳhīyah al-Kuwiyyīyah. 45 Volumes. Ministry of Endowment and Islamic Affairs, Kuwait. (In Arabic) (**Book**)
- Tizūkāt Tiymūri. 1964. Taḥrīri Abū Ṭālib Ḥusiyūnī Turbatī. Asādī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Yazdī, Sh.'A. 2009. Zafar Nāmih. 1<sup>st</sup> (Ed). S.S. Mīr Muḥammad Ṣāḍīḳ. & 'A.Ḥ. Nawāī. (Editors). Library, Museum and Document Center of Islamic Consultative Assembly, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Yazdī, Gh.'A. 2001. Sa'adat Nāmih yā Rūznāmihyi Ghazawāti Hindūstān dar Sālhāyi 800-801 A.H. 1<sup>st</sup> (Ed). I. Afshār. (Editor). Mīrāthī Maktūb, Tehran. (In Persian) (**Book**)





فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۴۰، پیاپی ۱۳۰، زمستان ۱۳۹۷

## چالش دولت مدرن رضا شاه با ایلات و عشایر؛ مانع توسعه یافتگی سیاسی<sup>۱</sup>

خدابخش قربان پور<sup>۲</sup>  
علی اکبر جعفری<sup>۳</sup>  
فریدون اللهیاری<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۲۹

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۲۸

### چکیده

مشارکت سیاسی مبتنی بر وفاداری ملی گروه‌های قومی و مذهبی موجود در یک کشور، از ارکان اصلی توسعه سیاسی محسوب می‌شود. در ایران دوره رضا شاه، اگرچه زمینه‌ی رشد مدرنیته و تحکیم مفاهیم اساسی آن فراهم شد اما در عمل توسعه یافتگی سیاسی به معنای مشارکت‌پذیری کلیه اقوام و ایلات و گروه‌های موجود در این سرزمین صورت نگرفت. مهم‌ترین علت این امر، چالش این دولت با ایلات و عشایر بود. به علت اهمیت موضوع، این پژوهش با هدف بررسی و تحلیل مناسبات پُرچالش دولت رضا شاه با ایلات و عشایر به عنوان مانع مهم توسعه یافتگی سیاسی، قصد آن دارد تا به این سؤال پاسخ گوید که «چالش

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.19386.1587

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان؛ gorbanpour@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)؛ a.jafari@ltr.ui.ac.ir

۴. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

دولت مدرن رضا شاه با ایلات و عشایر، چرا مانع توسعه‌یافتگی سیاسی شد؟» برای پاسخ به سؤال پژوهش، این فرضیه در نظر گرفته شده که «اعمال سیاست‌های خشونت‌بار علیه ایلات و عشایر، در دولت رضا شاه موجب تحکیم احساسات قومیتی شد، لذا توسعه‌یافتگی سیاسی تحقق نیافت.» پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی به این موضوع می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد استفاده از شیوه سرکوب، اجبار و کنترل شدید برای مهار ایلات و عشایر به منظور تحقق مدرنیسم و تجدید مورد نظر در دوره رضاشاه، مانع اصلی توسعه‌یافتگی سیاسی بود.

**واژه‌های کلیدی:** ایلات و عشایر، دولت مدرن، توسعه‌یافتگی سیاسی، هویت، رضاشاه.

## مقدمه

بسیاری بر این باورند که قانونی‌بودن حکومت به افزایش مشروعیت آن کمک می‌کند و اکثر مردم فقط به دلیل قانونی‌بودن حکومت، از آن حمایت می‌کنند. نوعی دیگر از حمایت، از ارتباط میان گروه‌ها و حکومت حاصل می‌گردد. احزاب، گروه‌های ذی‌نفوذ و مجموعه ایلات و قبایل، نقش بارز و عمده‌ای در این زمینه ایفا می‌کنند. لذا حمایتی که به وسیله قبایل و گروه‌های ایلی دارای خرده فرهنگ از حکومت به عمل می‌آید، یکی از شاخص‌های تعیین‌کننده میزان همگرایی و ثبات سیاسی در یک کشور است. یکی از شرایط لازم برای توسعه سیاسی، ثبات سیاسی و اجتماعی بلندمدت است. تنها کشورهایی توانسته‌اند شرایط لازم برای گذار از یک نظام اجتماعی ماقبل صنعتی به یک نظام اجتماعی صنعتی را فراهم آورند که به این ثبات رسیده‌اند.

از سوی دیگر، رویکرد دولت مرکزی در استفاده از زور و اجبار و ناتوانی‌اش در برقراری امنیت و ثبات و استفاده از ابزارهای قانونی و مشروع، بستر مناسبی برای نضج و رشد احساسات و تحرکات قومیتی است. تکوین سازوکارهای حل منازعات در درون ساختار سیاسی و مشروعیت یافتن نهادهای قانونی برای مشارکت و رقابت سیاسی نیز می‌تواند نقش اساسی در تخفیف و تشدید ایل‌گرایی و منازعات ایلی داشته باشد. مشارکت سیاسی، مبتنی بر وفاداری ملی است که می‌تواند زمینه‌های شکل‌گیری یک دولت فراگیر را، که هدف نهایی آن گسترش وحدت ملی و توسعه‌یافتگی سیاسی و اقتصادی است، فراهم سازد. این موضوع در دروه رضا شاه (۱۳۰۴-۱۳۲۰) نادیده گرفته شد، لذا به رغم فراهم شدن زمینه‌های رشد مدرنیته و تحکیم مفاهیم اساسی آن در ایران، توسعه‌یافتگی سیاسی تحقق نیافت. چالش جدی این دولت با ایلات و عشایر، مانع مهم و اساسی فراروی توسعه‌یافتگی سیاسی این دوره محسوب می‌شود.

اگرچه پژوهش‌های متعددی در موضوع مناسبات رضا شاه و ایلات و عشایر صورت پذیرفته و زمینه‌ها و پیامدهای آن بررسی شده است، لیکن این پژوهش‌ها، عمدتاً «سیاست اسکان ایلات و عشایر» را مورد بررسی قرار داده‌اند. تفاوت اصلی در پژوهش حاضر با نمونه‌های پیشین، این است که این پژوهش قصد ندارد سیاست اسکان ایلات و عشایر را مجدداً واکاوی نماید، بلکه اگر به آن هم می‌پردازد، آن را از منظر توسعه‌یافتگی سیاسی و علل عدم تحقق آن، مورد بررسی قرار می‌دهد. چالش رضا شاه با ایلات و عشایر، به‌رغم تمام داعیه‌های تجدد و مدرنیسمی که داشت و صرف‌نظر از تمام آسیب‌ها و مشکلاتی که به وجود آورد، مانع مهمی فراروی اصول و ایدئولوژی حاکمیت در تحقق توسعه سیاسی در این دوره بود و این دولت را در دستیابی به اهداف آرمان‌های مدرن خود، ناکام گذاشت.

### رهیافت‌های نظری توسعه سیاسی و ارتباط آن با منازعات ایلی در ایران:

پیرامون توسعه سیاسی و ارتباط آن با منازعات ایلی و چندپارگی فرهنگی، نظریه‌های مختلف از سوی پژوهشگران خارجی و داخلی ارائه شده است. تعدادی از محققان، اغلب از مکتب مدرنیسیون برای تبیین وضعیت توسعه‌نیافتگی کشورها و از جمله ایران بهره می‌برند. آنها با تمرکز بر فرهنگ عمومی به طور اعم و فرهنگ سیاسی به طور خاص درصدد آن هستند که مشکل توسعه‌نیافتگی سیاسی و اقتصادی را تبیین کنند. همچنین از دوگانگی سنت و مدرنیسم به عنوان ابزاری برای تحلیل خود استفاده می‌کنند و در نهایت، ارزش‌های فرهنگی جامعه سنتی را مانع عمده‌ای بر سر راه مدرنیسیون تلقی می‌نمایند. در همین رابطه، نظریه پردازی‌های چهارگانه سنتی، جدید، دوران گذار و دوران فرانوگرایی مطرح شده است. (مقصودی، ۱۳۷۷: ۱۱۳-۱۱۴). جدول شماره یک، تفاوت‌های جوامع سنتی و مدرن را از این منظر نشان می‌دهد.

جدول شماره یک

اجتماعی و فرهنگی	سیاسی	اقتصادی	حوزه جامعه
فقدان امکانات ارتباطی و تکنولوژیکی بی‌سواد سلسله‌مراتب اجتماعی و سیاسی وفاداری‌های محلی و قومی	حاکمیت نظام ملوک‌الطوایفی وجود نیروهای گریز از مرکز فقدان امنیت پایدار	عقب‌مانده (عدم ثبات سرمایه) غیرصنعتی فقدان بازار غیریکپارچه ملی فقدان تقسیم کار	سنتی
گسترش ارتباطات شهرنشینی افزایش سواد و اطلاعات فقدان سلسله‌مراتب اجتماعی وفاداری‌های ملی	استقرار دولت مقتدر مرکزی حذف نیروهای گریز از مرکز مرکز برقراری امنیت	ثبات سرمایه (پیشرفته) صنعتی خلق بازار ملی تقسیم کار فردی و اجتماعی	مدرن

بر اساس این نظریه، در جوامع جهان سوم برای حرکت به سمت نوگرایی، باید ساختارهای سنتی و ارزش‌ها جای خود را به ارزش‌های جدید بدهند. در این مسیر ضرورت دارد که بر بحران‌هایی که در رهگذر تحقق توسعه سیاسی به وجود می‌آید، غلبه نماید. به این ترتیب، دوران گذار یک جامعه از سنتی به مدرن، بحران‌زاترین مقطع آن جامعه محسوب می‌شود و جوامع در حال گذار با دگرگونی ارزش‌ها و دورنماهای متفاوت با تنش‌ها و بحران‌های بیشتری دست به گریباند و توانایی آنها در مهار بحران در معرض نوسانات گوناگونی است (تیشه‌یار، ۱۳۸۰: ۱۶۲). عقب‌ماندگی ایران بر اساس این نظریه، نتیجه فرهنگ و هنجارهای ماقبل مدرن ایران است. همچنین بروز منازعات ایلی، بی‌ثباتی و توسعه‌نیافتگی، که ناشی از جوامع سنتی و ماقبل مدرن بوده، در این امر دخیل هستند.

نظریه دیگری که در ارتباط با توسعه‌نیافتگی جامعه ایران مطرح است، این‌که با توجه به واقعیات تاریخی جامعه ایران، متغیرهای سه‌گانه حاکمیت، ایلات و نیروهای خارجی نقش مهمی را در بروز حرکت‌های سیاسی در میان خرده‌فرهنگ‌های زبانی و مذهبی ایفا می‌نماید (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۱۴-۲۱۵). با توجه به این چشم‌انداز، روابط متقابل و پیچیده میان این عوامل، سبب سیاسی شدن مسائل زبانی و مذهبی در ایران گردیده به گونه‌ای که به ظهور حرکت‌های خودمختارانه و جدایی طلبانه کمک نموده است. این شرایط، باعث ایجاد فضای بی‌ثباتی و ناامنی شده که برای تحقق توسعه سیاسی و اقتصادی چندان مساعد نیست. البته نباید دچار این توهم شد که جامعه ایران از هر نظر مستعد حرکت به سمت توسعه‌یافتگی سیاسی بوده است، چرا که خود رضا خان محصول فقدان یک ساختار فرهنگی برای حرکت در مسیر عقلانیت بود.

در این پژوهش برای تبیین چگونگی تأثیرگذاری چالش دولت مدرن رضا شاه با ایلات و عشایر به عنوان مانع توسعه‌یافتگی سیاسی، از نظریه مدرنیزاسیون استفاده شده است، اما با اندکی تفاوت در آنچه پیروان این مکتب به آن معتقدند. چارچوب نظری پژوهش حاضر بر این اصل مبتنی است که چالش بین فرهنگ سنتی حاکم بر جامعه ایلی و عشایری و رویکرد مدرنیسم مورد ادعای رضاشاه، مانع توسعه‌یافتگی سیاسی در این دوره شد. ناگفته نماند در بطن این نظر، این امر نهفته است که اساساً شخص رضاشاه در فضای بین سنت و مدرنیسم، سرگردان بود. از یک سو به دلیل آنچه حلقه پیرامونی‌اش به او القاء می‌کردند و نیز با عنایت به مسائل خاص ایران بعد از مشروطه، داعیه مدرنیسم داشت و مجموعه تلاش‌های نوگرایانه او در این راستا تحلیل می‌شود. از سوی دیگر از منظر اندیشه سیاسی، او مصداق کاملی از اندیشه سیاسی سنتی در ایران بود، لذا حاکمیت مطلقه، خودکامه و استبدادی، به‌رغم حفظ مجلس شورای ملی، نمونه عینی سنت‌گرایی

او محسوب می‌شد. بر این اساس در بُعد نوسازی ایران، چالش جدی بین دولت مدرن رضا شاه و نظام سنتی ایلی و عشایری یکی از موانع توسعه یافتگی محسوب می‌شود. آنچه در این زمینه بر مشکل فوق می‌افزود، تلاش نیروهای خارجی برای بهره‌وری بیشتر بود که در این چارچوب نظری نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

### پراکندگی جغرافیایی و تنوع قومی در ایران

جابه‌جایی قدرت و حاکمیت ادواری سلسله‌های مختلف و مخصوصاً رقابت‌های سیاسی و اقتصادی و جنگ‌های نظامی در ایران، باعث تنوع نژادی و قومی شده است. از آن‌جا که سلطه عناصر و اقوام مختلف غیر آریایی به مراتب طولانی‌تر و گسترده‌تر از حاکمیت عناصر آریایی بوده است، تأثیر عمیقی بر ترکیب قومی ایران برجای گذاشته است. بر این اساس، اختلاط و امتزاج نژادی، خونی و قومی در ایران نه یک افسانه، بلکه یک واقعیت است. (احمدی، ۱۳۷۶: ۲۴). ساکنان ایران، مجموعه‌ای ناهمگون از اقوام، اقلیت‌های نژادی و زبانی، مذهبی و فرهنگی بوده و از انسجام و همگونگی اجتماعی لازم برخوردار نبوده و حتی فارس‌گرایی نیز مبین یک سنت یکپارچه نیست. در این ارتباط، حتی زبان لری، که شعبه‌ای از گروه زبان‌های آریایی است، برای قابل فهم ایرانیان نیست (الطائی، ۱۳۷۹: ۱۶۹). علاوه بر این، درحالی‌که فارسی‌زبانان معاصر از درک زبان و لهجه کردی عاجز هستند، زبان دری و تاجیکی را که در خارج از مرزهای کنونی ایران رایج است، به خوبی می‌فهمند (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۶۸). این امر حتی در خصوص لهجه‌های کردی و پراکندگی گویش‌های آن نیز مطرح است (Hassanpour, 1992: 23).

به‌رغم وجود گروه‌های قومی، زبانی و نژادی که هر کدام قلمرو فرهنگی خاص خود را دارند و به اصطلاح، خرده‌فرهنگ‌ها را در مقابل فرهنگ واحد تشکیل می‌دهند، مع‌الوصف همه آنها در ایجاد و شکل‌گیری یک فرهنگ گسترده‌تر که فرهنگ ایرانی نام دارد، سهیم هستند. به عبارت دیگر، یگانه‌عامل بقاء و تداوم حیات ایران، وجود هویت ایرانی بوده است؛ هویتی که وحدت اقوام ایرانی را در عین کثرتشان، حفظ کرده است.

به‌طور کلی گروه‌های ایلی موجود در ایران دارای ریشه‌های تاریخی طولانی بوده و تحت تأثیر میراث فرهنگی و سیاسی ایران بر مبنای تجربه مشترک جامعه ایرانی قرار گرفته‌اند. تا پیش از استقرار دولت مدرن در ایران و پایان دوران ایل‌سالاری، حضور سران قبائل و ایلات در ساختار دولتی، مرز میان دولت و گروه‌های قومی را از میان می‌برد لذا مسأله‌ای به نام قومیت وجود نداشت. اما از آنجا که شکل‌گیری دولت مدرن در ایران، مقدم بر تأسیس نهادهای مدنی بود،

هم‌زمان، معضل گروه‌های ایلی هم پدیدار شد. وجود اختلافات زبانی و مذهبی، حداقل تا اواسط قرن بیستم، عامل اصلی گرایش‌های مرکز‌گریز نبود و تنها از این زمان به بعد، تفاوت‌های اجتماعی، فرهنگی مبتنی بر زبان و مذهب، سیاسی شده‌اند. (حق‌پناه، ۱۳۷۷: ۱۳۷) بررسی اجمالی وضعیت ایلات در ایران، این موضوع را دقیق‌تر نشان می‌دهد.

## ایل بختیاری

بختیاری‌ها از ایلات بزرگی هستند که از زمان صفویه به بعد، نقش بسیار حساس و مهمی در تاریخ ایران داشته‌اند، به صورتی که در دو مقطع تاریخی، تا تصاحب تاج و تخت نیز پیش رفتند. از نظر ساختار اجتماعی، تقسیمات ایل بختیاری یکی از ریزترین تقسیمات اجتماعی را در بین ایلات دارد که توجه به آن در بررسی مناسبات آنها با دولت مرکزی مهم است (طیبه، ۱۳۶۸: ۳۲۱). پیش از این، ایلخان در رأس ایل قرار داشت و خان، کلانتر، کدخدای، ریش سفید، مال، سرمال و بهون در رأس زیرمجموعه‌های ایل بختیاری قرار داشتند (خسروی، ۱۳۶۸: ۲۲). ساختار اداری و دولتی میان بختیاری‌ها در جدول شماره دو نشان داده شده است (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۲۱).

### جدول شماره دو

منسوب از سوی دولت مرکزی	ایلخان
انتخاب از سوی ایلخان	ایل‌بیگی
منسوب از سوی دولت مرکزی	حاکم چهارمحال

رضا شاه و فرزندش محمدرضا شاه سعی وافری در اضمحلال ساختار سیاسی و اجتماعی ایل بختیاری داشتند، به گونه‌ای که در پی اسکان عشایر بختیاری در دوره رضا شاه و سپس زمان محمدرضاشاه، ایل بختیاری به‌طور کامل در انحصار دولت مرکزی درآمد. اگرچه در برخورد با این مسائل، حرکت‌های سیاسی و اجتماعی ایلی علیه دولت مرکزی در دوره پهلوی شکل گرفت اما شتاب مدرنیسم به قدری زیاد بود که این حرکت‌ها در نطفه خفه شدند (نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۲۵۴). با استقرار حکومت پهلوی، رویارویی عشایر با دولت مرکزی به حد بالایی رسید و اولین نشانه‌های گسستگی دولت مرکزی با ایل بختیاری ظاهر شد. رضا شاه بدون ملاحظه ساخت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بختیاری‌ها، سه برنامه کلی در خصوص این ایل پیاده کرد: **اسکان، فروپاشی نظام ایلی و فرهنگ‌زدایی ایلی**. این برنامه برپایه برداشتی کاملاً نادرست از مفاهیمی چون پیشرفت و مدرنیزه کردن صورت گرفت و نتیجه‌ای جز فاصله‌اندازی میان حکومت

و ایالات به همراه نداشت. منصب سیاسی ایلخان و مقام‌های ایل‌خانی و ایل‌بیگی حذف گردید. سهام و امتیازاتی که خوانین بختیاری در شرکت نفت جاده لینچ داشتند، به زور و یا با قیمت کم خریداری شد. بسیاری از سران بختیاری به اعدام محکوم شدند. سرزمین بختیاری با توجه به تقسیمات اداری جدید، تجزیه گردید و اسکان عشایر بختیاری در سطح وسیع، چه در مناطق بیلاقی و چه در نواحی قشلاقی اجرا شد (دیگارد و کریمی، ۱۳۵۹: ۲۱۴-۲۱۵).

رفتار رضا شاه با بختیاری‌ها، موجب حذف آنها از ساختار سیاسی این دوره شد، حذفی که همراهی نکردن بختیاری‌ها را با تلاش‌های مدرنیسم او به همراه داشت، لذا بازتاب استعفای رضاشاه در تحرکات ایل بختیاری بی‌تأثیر نبود. ایل بختیاری کوچ بزرگ و جمعی خود را از سر گرفت و اکثر روستاهایی که طی اسکان اجباری به وجود آمده بودند، متروک و فراموش شدند.

### ایل قشقایی

قشقایی‌ها از قرن نهم هجری از شمال غرب وارد سرزمین فارس شده‌اند، اگرچه مهاجرت آنها به صورت یک جا و همزمان نبوده و این مهاجرت تا زمان صفویه ادامه داشته است. (oberling, 1974: 31). سازمان اجتماعی ایل قشقایی همچون سایر ایلات، بر پیوندهای خونی و خویشاوندی شامل طایفه، تیره، نیکو، بیله و خانوار و مناصبی شامل کلانتران، کدخدایان، ریش سفیدان، پیلهوران و رؤسای خانوار استوار بوده است. (oberling, 1974: 45)

آخرین گروه قشربندی اجتماعی در ایل قشقایی، خانواده‌هایی بودند فاقد دام و مرتع، که از نظر دیگر قشرها، این عده مطرود بودند و بقیه از برقراری ارتباط سببی با آنها خوداری می‌کردند. اهمیت ایل قشقایی در تاریخ ایران، بیشتر مرهون حمایت همه‌جانبه آنها از مشروطه‌خواهان و همراهی با دیگر ملیون و مذهبیون برای دفاع از کشور و منافع ملی در جنگ اول و مقابله با اشغالگری انگلیس است.

در برخورد دولت مدرن پهلوی با ایل قشقایی، رضا شاه ابتدا در مواجهه با صولت‌الدوله، روش مسالمت‌آمیزی در پیش گرفت و این مسئله باعث همکاری آنها با یکدیگر شد. رضا شاه حتی از این ایل‌خان به عنوان عاملی قدرتمند برای خنثی‌سازی شورش دیگر ایلات نیز سود برد. یکی از دلایل همراهی قشقایی‌ها با رضا شاه، کینه آنها نسبت بختیاری‌ها در قضایای مشروطه بود. صولت‌الدوله به شدت به دوستی رضا شاه و تقسیم قدرت دل بسته بود. اما هرچه قدرت رضا شاه مستحکم‌تر شد، دوستی او با صولت‌الدوله نیز کم‌رنگ گردید (oberling, 1974: 140). در ادامه، نظارت رضا شاه بر ایل قشقایی جدی‌تر شد به صورتی که تا سال ۱۳۰۷ش، صولت‌الدوله و فرزندان

او به تهران آورده شده و عشایر قشقایی اسکان یافته و خلع سلاح شدند. نکته قابل توجه این که رضا شاه توانست از همراهی صولت‌الدوله به نحوه مطلوب بهره‌برداری کرده و رضایت توده‌های ایلی را در اجرای سیاست تجددخواهانه خود کسب نماید. (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۷۱) ایل قشقایی نیز از اقدامات رضا شاه دچار ضربات شدیدی شد. اسکان اجباری و خلع سلاح عشایر، آن‌ها را نیز درگیر نمود؛ ایلخان در تهران تحت نظر قرار گرفت، حاکم نظامی به میان آنها فرستاده شد و عشایر قشقایی مانند دیگران نیز تحت‌قاپو شدند. (نصیری، ۱۳۸۸: ۱۶۵)

بعد از تحركات سال ۱۳۰۸ش در ایل قشقایی، رضا شاه، صولت‌الدوله و پسر بزرگ او ناصر خان را به زندان انداخت. در سال ۱۳۱۲ش صولت‌الدوله به قتل رسید. قتل او با دستگیری بسیاری از سران ایل قشقایی همراه بود. اراضی خوانین مصادره شده و در ازای آن، زمین‌هایی در خراسان به آن‌ها واگذار گردید و دیگر افراد متنفذ ایل تا پایان دوره رضا شاه تحت نظر باقی ماندند؛ هرچند به برخی از آن‌ها اجازه مسافرت به خارج از کشور داده شد (ایوانوف، ۱۳۵۷: ۸۵). همچنین ییلاق و قشلاق طوایف مختلف قشقایی زیر نظر گرفته شد. مناسبات رضاشاه و داعیه‌های مدرنیسم او با قشقایی‌ها، نمونه مهم و شاخصی از چرایی عدم تحقق توسعه سیاسی در دوره رضا شاه است.

## گُردها

گُردها از اقوام ایرانی با سابقه و پیشینه بلندمدت در تاریخ ایران هستند. این قوم در تاریخ ایران دوره اسلامی به ویژه از صفویه به بعد با فراز و نشیب‌های متعددی روبه‌رو شد. جنگ جهانی اول باعث پراکندگی اساسی گُردها و تقسیم آنها در ایران، عراق و سوریه شد. مناطق گُردنشین ایران شامل کردستان، آذربایجان غربی، کرمانشاه، ایلام، همدان و قسمتی از لرستان است. (جلایی‌پور، ۱۳۷۲: ۹۷). در کردستان، عشیره، اتحادیه یا کنفدراسیونی از قبایل وجود دارد که رئیس واحدی بر آن حکم می‌راند. عشیره از تیره به وجود می‌آید. تیره منقسم است به خیل که خود مجموعه‌ای از خانواده است. اعضای خیل، نیای مشترکی دارند و رأس هر خیل، آغا یا بیگ قرار دارد.

فعالیت‌های هم‌زمان گُردهای عراق و ترکیه و ناکارآمدی حکومت مرکزی ایران، عامل مهمی در تشدید احساسات قومی در میان گُردهای ایران بوده است. مناطق گُردنشین از سال ۱۲۹۷ش دستخوش حرکت تجزیه‌طلبانه اسماعیل سمیتقو گردید که تمام پهنه گُردنشین را تحت تأثیر خود قرار داد. این حرکت در سال ۱۳۰۴ش به وسیله رضا خان سرکوب گردید. بعد از این شورش، دولت به سرعت دست به کار خلع سلاح ایلات گُرد شد و سرلشکر امیرطهماسبی به مناطق گُردنشین اعزام گردید و اعلام کرد حتی کسانی که در جریانات گذشته به نفع دولت وارد عمل



شدند باید تسلیم محض شده و سلاح‌های خود را تحویل دهند. (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۷۶). پس از این اقدام، تلاش دولت رضاشاه برای به‌اصطلاح تحقق مدرنیسم مبتنی بر وحدت ملی با تأکید بر زبان فارسی، با چالش جدی در میان مناطق گُردنشین روبه‌رو شد.

رضاشاه با اتخاذ سیاست همانندسازی و در جهت تحقق سیاست مبتنی بر ناسیونالیسم افراطی ایرانی کوشش می‌کرد تا ضمن انکار تنوع قومی، همه اقوام را بر پایه فارسی‌گرایی سامان دهد. این امر سبب تشدید گرایش‌های ناسیونالیسم گُرد جهت ایجاد حکومت خودمختار گردید. بر این اساس، در این نمونه هم چالش مدرنیسم مورد نظر رضا شاه با سنت‌های قومی گُردی به ویژه حفظ داشته‌های سنتی آنها، مانع توسعه سیاسی شد. این چالش بعد از سقوط رضاشاه جدی‌تر شد، به خصوص زمانی که قاضی محمد، اقدام به تشکیل جمهوری در مهاباد نمود، اگرچه عمر چندانی نداشت و سرکوب گردید. (رضائی، ۱۳۷۹: ۲۲۵). نکته قابل توجه در این ناحیه، توجه سران ایلات گُرد به حرکت‌های جدایی‌طلبانه بود و همین مسئله باعث شد تا از نظر ملی، ذهنیتی منفی در اذهان عمومی از خود به‌جای بگذارند (عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۳۷)، حرکت‌هایی که مانع جدی توسعه سیاسی در سطح ملی محسوب می‌شد.

## بلوچ

قوم بلوچ همانند دیگر اقوام ایرانی، بخشی از هویت و ملیت ایران است. زبان بلوچی، قوی‌ترین مدرک برای تعلق این قوم به نژاد آریایی است. زبان بلوچی از گروه زبان‌های هند و اروپایی است. (Jahani, 1982:30). اشتراکات تاریخی و فرهنگی بلوچ‌ها با سایر اقوام ایرانی بسیار زیاد است. بنابراین بلوچستان جزئی از هویت تاریخی ایران محسوب می‌گردد. ساخت اجتماعی سنتی طوایف بلوچ از نوع تشکیلات ایلی است. خوانین بلوچ که آنها را سردار می‌نامند، از نفوذ جمعی فراوانی برخوردارند. زندگی عشایر بلوچ بر پایه پدرسالاری است. ساخت اجتماعی عشایر بلوچ شامل سردار، کلانتر، ریش‌سفید و رئیس خانواده است. (طیبی، ۱۳۷۴: ۳۴۵).

بلوچ‌ها مانند دیگر ایلات در فرایند مدرنیسم حکومت پهلوی با مشکلات فراوانی مواجه شدند (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۵۰-۱۵۱). بلوچستان که به مدت سی سال از سلطه حکومت مرکزی خارج بود، همزمان با شروع حکومت رضاشاه در دست محمدخان باران‌زایی قرار داشت. او اگرچه از اعلام وفاداری ظاهری به حکومت مرکزی ابایی نداشت اما در عمل خودمختار بود. در سال ۱۳۰۶ش قوای دولتی به فرماندهی تیمسار جهانبانی، بلوچستان را مورد تاخت‌وتاز خود قرار داد و با استفاده از سلاح‌های جدید، بسیاری از مناطق تحت نظارت ایل بلوچ را تسخیر و تعداد

زیادی از سران آن‌ها را دستگیر یا اعدام کردند. در سال ۱۳۰۷ش محمد خان، تسلیم و به تهران انتقال داده شد. پس از آن، طوایف بلوچستان که قدرت فزاینده دولت مرکزی را مشاهده کردند، از درگیری با آن پرهیز می‌نمودند. البته در سال ۱۳۱۰ش از ائتلاف طوایف بلوچ گمشادزایی و اسماعیل‌زایی، حرکتی علیه حکومت مرکزی به وجود آمد که به شدت سرکوب شد و روند خلع سلاح و اسکان عشایر بلوچ مانند دیگر نواحی ایران جنبه عملی به خود گرفت. (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۴۶). در این منطقه و به طور مشخص، تلاش دولت پهلوی برای تثبیت حاکمیت خود به بهای سرکوب بلوچ‌ها، زمینه چالش این گروه قومی و دولت مدرن را در فرایند توسعه سیاسی به همراه داشت.

### دولت مدرن رضاشاه و ایلات

فرایند تمرکزگرایی در ایران به دلیل افول قدرت قاجارها، هرج و مرج داخلی پس از انقلاب مشروطه و نیز در پی حوادث بعدی، تا پایان جنگ جهانی اول به تعویق افتاد. از نظر تاریخی، وقوع جنگ جهانی اول، دخالت بیگانگان در امور کشور و زوال قدرت دولت مرکزی، ضرورت ایجاد دولت مرکزی نیرومندی را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود. آن‌چه مسلم بود، انتقال قدرت از یک دولت غیرمتمرکز به یک دولت متمرکز و بوروکراتیک، فرآیندی مشکل‌آفرین بود (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۴۳).

پس از آن‌که رضا خان در سال ۱۳۰۵ش رسماً به عنوان رضا شاه تاج‌گذاری کرد و بر تخت سلطنت نشست، تحت تأثیر ناسیونالیسم مدرن و حمایت گروهی از روشنفکران، تمام مساعی خود را به کار برد تا از ایران، یک دولت ملی در مفهوم غربی کلمه بسازد. در این زمان، جامعه ایران شاهد هم‌زمانی تکوین دولت ملی و ایلات قدرتمند مخالف دولت بود که یکی از محققین، از آنان به عنوان «هم‌زمانی ناهم‌زمان» یاد کرده است. (Bassam, 1990: 140)

از نظر دولت جدید و نخبگان میهن‌پرست حامی او، سرکوبی ایلات و عشایر و محو خرده‌فرهنگ‌ها، برای ایجاد دولتی مدرن و متمرکز با جمعیتی که از لحاظ فرهنگی یکپارچه و همگون باشد، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. (رحمانی‌زاده دهکردی، ۱۳۹۵: ۲۰۳) تلاش رضا شاه در ایجاد قدرت مطلقه در کشوری یکپارچه و به‌نظم آمده، ابتدا همراهی با بزرگان ایلات بود. سیاست او این بود که با جلب برخی بزرگان، بین ایشان شکاف و چنددستگی ایجاد کند. (یاور، ۱۳۹۴: ۹۸). لاجرم، قدرت روسای ایلات، که اقتدار دولت مدرن را در معرض خطر قرار می‌دادند، درهم می‌شکست. لذا او خواهان حذف و نابودی ایلات و ادغام آن‌ها در دایره سیاست‌های اقتدارگرایانه خویش بود. از جمله اقدامات اولیه او، کوشش در جهت انحلال تشکیلات ایلی و عشایری، محدود

کردن قدرت خوانین، اجبار جوانان عشایر به خدمت نظام، خلع سلاح عمومی و اسکان قبایل بود (دیگارد، ۱۳۶۸: ۱۴). با وجود آن که به دلیل اعمال سیاست‌های رضا شاه، قدرت سیاسی ایلات شدیداً کاهش یافت اما این به معنای ادغام کامل آن‌ها در جامعه ملی نبود. الگوی نوسازی رضا شاه و به طریق اولی، سیاست‌های عشایری او صرفاً تقلیدی چشم‌پسته و متأثر از تجربه مدرنیزاسیون غرب بود که برخلاف غرب، سیر تدریجی و آرام خود را طی نکرده بود. رضا شاه می‌خواست با چاشنی خشونت، این روند را انجام دهد. این اقدام نه تنها ناسازگاری تضاد اجتماعی عشایر را افزایش داد بلکه آن‌ها را به دشمن مهمی در جامعه ملی تبدیل کرد. بدون تردید رضا شاه و حامیان روشنفکر او از این نکته ظریف غافل بودند که یک اصل مهم برای تبدیل ایران به دولت مدرن، رشد بلوغ سیاسی مردم است. مدار زندگی فرد ایل‌بی‌بهره از سواد، فقط بخش کوچکی از ایلش را دربر می‌گرفت که در تماس دائم با آن بود. بنابراین دلبستگی او به قبیله‌اش، سدی در برابر دلبستگی به کشور به شمار می‌رفت. ظلم و ستم مأموران حکومتی به تشدید این دلبستگی کمک می‌نمود (امان‌اللهی، ۱۳۶۸: ۳۲۲). در مجموع، سیاست تمرکز قدرت به هدف اصلی خود که وحدت ملی و ادغام نیروها بود، دست نیافت ولی منشأ تغییرات عمده‌ای در دستگاه حکومت و جامعه شد که از جمله می‌توان به پیدایش یک ایدئولوژی ناسیونالیستی، توسعه و کنترل اقتصادی، غرب‌گرایی و غربی‌شدن جامعه اشاره کرد (Beck, 1991: 99). اگرچه این ایدئولوژی از اواخر دوره قاجار بر گروه کوچکی از روشنفکران نوگرای ایران تأثیر گذاشت و در بین آن‌ها ریشه دوانید، اما با روی کار آمدن رضا شاه شدت گرفت و در نهایت در فاصله سال‌های ۱۳۱۰ تا ۳۵۷ ش به ایدئولوژی رسمی حکومت پهلوی تبدیل شد (کاتم، ۱۳۷۵: ۱۲۱). در زمان رضاشاه، روشنفکران بدون توجه به عمق و محتوای تمدن غرب، آسان‌ترین راه برای پایان‌دادن به عقب‌ماندگی را، تقلید و اقتباس از پوسته ظاهری و بیرونی تمدن غرب یافتند. حاصل کار نیز پیدایش ایدئولوژی مدرنیسم بود که در هیأت ناسیونالیسم ایرانی آراسته شده بود. دولت مطلقه رضا شاه تحت لوای مدرنیسم، تنوعات جامعه سنتی و گروه‌های اجتماعی آن را منعکس نمی‌ساخت. سنت، مذهب، فرقه‌ها و ایلات حذف شدند و ناسیونالیسم با تکیه بر افسانه نژاد آریایی و اسطوره‌سازی، حتی با نادیده گرفتن اعتقادات مذهبی، موجب حذف فرهنگ‌ها و زبان‌ها از هویت مرکزی گردید. تمرکز سیاسی به سرکوبی ایلات منجر شد، آن‌ها در حاشیه نگه داشته شدند و همین عوامل باعث شکاف عمیق میان مرکز و حاشیه شد (کاتوزیان ۱۳۷۴: ۱۴۵).

تحولات مربوط به جامعه عشایری ایران در دوران پادشاهی رضا شاه را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: مرحله نخست از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ ش که ماهیتی نظامی و سیاسی داشت و مرحله

دوم از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۰ش که دارای جنبه اجتماعی و اقتصادی بود. در دوره اول، هدف اصلی نظام حکومتی پهلوی، استقرار قدرت مرکزی در نواحی گوناگون کشور بود که این عمل از طریق عملیات نظامی، دستگیری سران عشایر و زندانی کردن آن‌ها و اعدام منتقدین عشایری و خلع سلاح بی‌رحمانه ایلات صورت عینی به خود گرفت (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۳۵). در مرحله دوم، برای تهیه و نظارت بر یک برنامه جامع برای اسکان یا تخته‌قاپو کردن عشایر، اداره جدیدی در وزارت کشور تأسیس شد. این برنامه که مبتنی بر انتخاب محلی برای اسکان عشایر و انتصاب یک کارمند دولتی برای نظارت بر اجرای امور بود، اساساً در تهران طراحی شد و درک درستی از نواحی غیرشهری نداشت. این برنامه طی سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۷ش در لرستان، فارس، خوزستان، اصفهان، آذربایجان و خراسان به شکل بسیار خشن و به دور از اصول انسانی اجرا شد. اولویت نخست دولت، پایان دادن به وضع نیمه‌مستقل و خودمختار ایلات گرد بود. همین مسئله باعث شد تا از رضاشاه به عنوان یگانه عامل حفظ وحدت کشور یاد شود و به اقدامات او جنبه مشروع دهد (غنی، ۱۳۸۲: ۲۴۵). در واقع می‌توان گفت تهاجم مستقیم نهادهای سیاست‌گذار یعنی سلطنت، مجلس شورای ملی و هیئت وزیران به جامعه عشایری، مانع بازآفرینی و ادامه شرایط پیشین بود لذا به زعم تلاش رضاشاه برای حفظ وحدت، این مسئله، مقابله‌جویی ایلات و عشایر را با دولت مرکزی به همراه داشت (الیاسی، ۱۳۹۲: ۳۵).

### **نخبگان ایلی و حرکت‌های سیاسی گریز از مرکز در ایران در دوره رضاشاه**

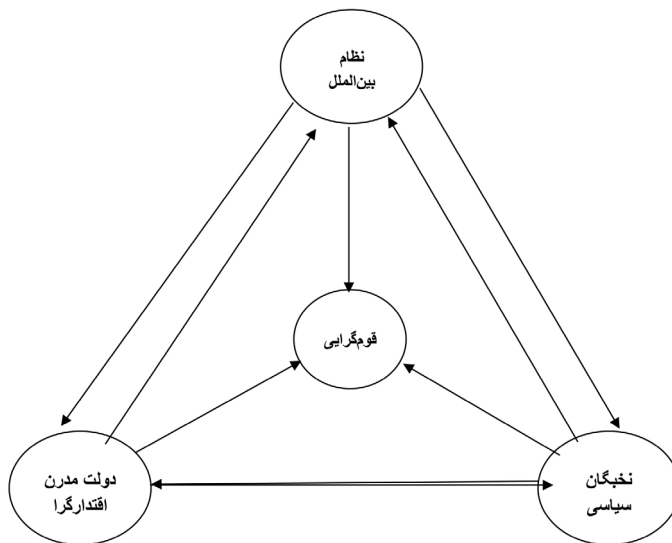
نارضایتی گروه‌های قومی در مورد رفتار نابرابر با آنها و عدم تحقق خواسته‌هایشان دایره بر حفظ هویت ارزشمند، اساساً موجب تحرک آنها می‌شود. در دوره رضا شاه، رابطه سنتی میان ایلات و دولت تغییر شکل یافت. گسترش شهرنشینی و تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نیز سبب تضعیف وفاداری‌ها و هویت‌های ایلی شد. این امر در کنار سرکوب ایلات، موقعیت رؤسای ایلات را به عنوان رهبر حرکت‌های سیاسی تضعیف کرده بود. شکستن حریم رئیس ایل، همراهی نکردن ایل را با دولت مرکزی به همراه داشت. لذا تلاش رضا شاه برای به اطاعت واداشتن رؤسا و نخبگان ایلی در راستای تلاش‌های او برای تحقق مدرنیسم، با چالش همراهی نکردن ایلات روبه‌رو بود، و نتیجه این امر، بی‌ثباتی سیاسی و تحقق نیافتن توسعه سیاسی بود.

فرآیند دولت‌سازی در زمان رضا شاه، به ظهور نسل جدیدی از نخبگان منجر شد که هم به طبقات حاکم ایلات سابق و هم به طبقه متوسط تحصیل کرده تعلق داشتند. این عده با توجه به آثار سوء سیاست‌های تمرکزگرایانه دولت پهلوی و با بزرگ‌نمایی نابرابری اقتصادی مناطق خود با

مرکز، درصدد برآمدند تا مردم را علیه دولت مرکزی بسیج کنند. تمسخر و تحقیر زبان و لهجه‌ها، نادیده گرفتن ارزش‌ها و اعتقادات مذهبی و سنتی، تغییر خشونت‌آمیز و خشن پوشاک بومی و سنتی از سوی دولت، زمینه و بستر لازم را فراهم نمود تا این نخبگان با طرح اندیشه قومی و تشکیل سازمان‌های سیاسی، موفقیت خود را به‌عنوان نمایندگان و سخنگویان گروه‌های ایلی تثبیت نمایند. البته این اقدامات در مناطق غیرفارس‌زبان و غیرشیعه مانند آذربایجان، کردستان و بلوچستان به گرایش‌های محلی گرا و مرکز‌گریز دامن زد که میزان دخالت نخبگان ایلی در هر یک از مناطق متفاوت بوده است (مقصودی، ۱۳۷۶: ۷۶).

### نیروهای بین‌المللی و حرکت‌های سیاسی گریز از مرکز

رابطه بین گروه‌های ایلی و قومی در گردونه نظام بین‌الملل، دولت اقتدارگرا و نخبگان سیاسی را می‌توان به صورت مدل زیر نشان داد؛ اگرچه برای درک بهتر نقش دولت مدرن، نظام بین‌الملل و نخبگان سیاسی در ظهور قومیت و قوم‌گرایی در ایران، باید توجه ویژه‌ای به چگونگی تکوین دولت ملی در ایران و عملکرد آن در ارتباط با ایلات داشت.



واقعیت این است که سهم شرایط و زمینه‌های سیاسی و بین‌المللی در خلق هویت‌های قومی را نمی‌توان نادیده گرفت. در سال‌های آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی در ایران، دو قدرت برتر روسیه و انگلیس، سیاست‌جלוگیری از تمرکز قدرت در ایران را تعقیب می‌کردند. در

این دوره، هویت‌های قومی به معنای مدرن، خود را نشان نمی‌داد و در این میان، بیشتر تنش‌ها، قبیله‌ای بود (عظیمی، ۱۳۷۵: ۱۲۶). در مواردی تضاد منافع میان دو قدرت، ایجاب می‌کرد که یکی از آن دو به شکل‌گیری حکومت متمرکز ایران کمک نماید، چنان‌که با استقرار حکومت سوسیالیستی در روسیه، منافع انگلیس اقتضا می‌کرد که در ایران حکومت مرکزی تشکیل شود. دولت رضاشاه، محصول چنین سیاستی بود. از این منظر، حمایت انگلستان از رضا شاه با سیاست‌های وی در مورد قبایل با آرزوی دیرینه تبدیل امپراتوری چندقومی به دولتی واحد با مردمی واحد، یک زبان، یک فرهنگ و یک قدرت سیاسی کاملاً مرتبط بود (نادرپور، ۱۳۸۰: ۱۵۱).

مطالعه تحولات سیاسی در مناطق مرزی مانند آذربایجان و کردستان و بلوچستان نشان می‌دهد این تحولات، متأثر از نقش عوامل بین‌المللی و منطقه‌ای در سیاسی کردن علائق کهن نظیر زبان و مذهب و نیز ترغیب نخبگان ایلی در ایجاد سازمان‌های سیاسی بوده است. واقعیت این است که ظهور رضا خان و پی‌ریزی دولت مدرن، مانع مشارکت نخبگان سیاسی و پرنفوذ ایلی و قومی در قدرت شد، هرچند در این موقعیت، دولت نیز دست به نوسازی اقتصادی، نظامی و اداری زد، اما مسئله مشارکت را لاینحل باقی گذاشت. منافع حاصل از نوسازی اقتصادی رضاشاه به طور مساوی بین گروه‌های قومی تقسیم نمی‌شد. در واقع، تمرکزگرایی شدید و عدم توجه به حاشیه‌های مرزی در توسعه اقتصادی و صنعتی و تأکید عمده و بیش از حد بر تضعیف و اضمحلال شاخص‌های فرهنگی و زبانی ایلات مختلف دست به دست هم دادند و در نتیجه نوعی بحران هویت را برای برخی از ایلات آفریدند (فوران، ۱۳۸۰: ۲۵۴). با عنایت به موضوع فوق، نخبگان ایلی از نابرابری‌های اقتصادی موجود استفاده کردند تا اعضای ایل را به منظور دست‌یافتن به اهداف سیاسی بسیج کنند. البته نقش نیروهای خارجی در شکل‌دادن به گرایش‌های گریز از مرکز نیز قابل انکار نیست. به‌طور کلی در دولت مدرن پهلوی، نخبگان سیاسی ایلی و نیروهای بین‌المللی در ارتباط پیچیده‌ای با یکدیگر در شکل‌گیری گرایش‌های قوم‌گرایانه و تبعات منفی ناشی از آن، که به عدم توسعه‌یافتگی سیاسی کمک می‌کرد، سهیم بودند اما گرایش‌های قومی، بیشتر از کیفیت رابطه دولت مدرن ایران و نخبگان سیاسی نشأت گرفته است.

### تطبیق رهیافت‌های نظری با توسعه‌نیافتگی سیاسی در ایران

وجه غالب تئوری‌های نوسازی را طرد سنت و گرایش به مدرنیته تشکیل می‌دهد. اساساً این رهیافت بیشتر برگرفته از روند تاریخی غرب به منظور تبیین مسئله توسعه‌نیافتگی جهان سوم و

سیاست‌های ایلی آن است. تصویر نظریه‌پردازان از جامعه سنتی، جامعه‌ای با ویژگی‌های عاطفه‌گرایی، سلطه دیدگاه‌های بسته فرهنگی، ایل‌گرایی و مانند اینها بود. از این دیدگاه، تسریع در فرآیند صنعتی‌شدن، افزایش ارتباطات شهرنشینی، رسانه‌های گروهی و گسترش آموزش و پرورش نوین ضرورت داشت که هویت‌های قومی و ایلی را در هویت جدید ملی مستحیل کنند. لزوم درهم‌شکستن سنت‌ها برای دستیابی به توسعه در جهان سوم، نسخه‌ای بود که حداقل برای ایران شفاف‌بخش نبود. به اعتراف یک پژوهشگر غربی، آنچه وحدت ایران را به منزله کشوری با پراکندگی جغرافیایی و قوی حفظ کرد، تکیه بر سنت است (Avrey, 1996: 179-180).

تأسیس دولت مدرن در ایران در واقع پیروی از خط مشی‌هایی بود که هدف آن همگون‌سازی اقوام، اقلیت‌ها و محدود کردن استقلال تاریخی و بهره‌برداری از منابع و توان کاری آنها بوده است. دولت تمرکزگرای پهلوی هرچند ساختار اجتماعی و سیاسی غیرمتمرکز جامعه ایران را دستخوش تحول کرد، اما تأکید بیش از حدش به نوسازی اقتصادی و پافشاری بر تحول فرهنگی، که می‌بایستی با ترویج جنبه‌های سطحی فرهنگ غربی و پس‌زدن سریع فرهنگ بومی به دست می‌آمد، سبب گسیختگی فرهنگی شد (تاپر، ۱۳۸۴: ۲۵۶). لذا می‌توان گفت که مدرنیسم مطلوب رضاشاهی با فرهنگ سنتی ایلی از یک سو و خودکامگی و استبداد عملکرد او با ساختار اجتماعی و فرهنگی ایلات از سوی دیگر، مانع مشارکت سیاسی ایلات و به دنبال آن تحقق‌نیافتن توسعه سیاسی شد.

در دولت مدرن پهلوی، هویت فرهنگی ایلات مبنای تمایز و تبعیض قرار گرفت و از چشم‌انداز آنها این اقدام به مفهوم نابرابری از نظر موقعیت اجتماعی، رفاه اقتصادی و عدم دستیابی به قدرت سیاسی ارزیابی شد. پیش از استقرار دولت مدرن در ایران، حضور سران ایلات در ساختار دولتی، مرز میان دولت و گروه‌های ایلی را از میان می‌برد. شاید راه کامیابی ایلات که در قدرت دولتی سهیم بودند و از آن نفع می‌بردند، در اجرای برنامه‌های نوسازی و توسعه، مستلزم آن بود که امکان توسعه از طریق مشارکت مستقیم و آزاد مردم و از جمله گروه‌های ایلی در امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را فراهم آورند. مدیریت و برنامه‌ریزی نوسازی و توسعه متکی به فرد و امیال شخصی او بود. این امر، حلقه‌های پیونددهنده حکومت و ساختار اجتماعی را فرسوده کرد و راه‌های ارتباطی میان نظام سیاسی و مردم و از جمله ایلات را بست.

در مجموع، مبارزه با سنت‌گرایی و عدم انطباق با نظام ارزشی جامعه سبب تشدید مخاطرات اجتماعی و به تأخیر انداختن پروژه توسعه سیاسی شد. همچنین زمینه طغیان گروه‌های متمایز فرهنگی را به رهبری سران سیاسی ایلات فراهم ساخت. به عبارت دیگر، بر اثر فشار و تبعیض‌های

اعمال شده، ایلات به هویت فردی خود بیشتر آگاه شدند. در بررسی چارچوب نظری پژوهش با مناسبات دولت رضا شاه و ایلات می‌توان این گونه جمع‌بندی کرد که رفتار تبعیض‌آمیز و نابرابر از سوی دولت اقتدارگرای مرکزی نسبت به ایلات، نارضایتی گسترده‌ی آنها را در پی داشت که این رفتار در اشکال زیر متبلور شد:

۱- رضاشاه پهلوی به شکل‌گیری روح تساهل و تفاهم و ارتباط سالم و منطقی با ایلات، تمایل جدی از خود نشان نمی‌داد و این عدم تمایل در کنار برنامه‌ریزی نامناسب، شکاف میان پیرامون و مرکز را افزایش می‌داد که موجب بی‌ثباتی شد و در نتیجه منبعی بالقوه برای برخورد و خشونت را فراهم آورد.

۲- رضا شاه بخش مهمی از مشروعیت دولت خود را تنها براساس یکی از اجزای تشکیل‌دهنده‌ی هویت ایرانی یعنی زبان فارسی قرار داده بود. نظریات پان ایرانیستی او نیز منجر به بی‌توجهی کامل به اقلیت‌های قومی شد؛ زبان و لهجه اقوام به تمسخر گرفته شد. بنابراین او با نادیده گرفتن اسلامیت و قومیت و فربه کردن ایرانیّت، خدشه‌ای اساسی به هویت ملی وارد کرد. به عبارت دیگر، تلاش او بر غلبه یک پایه از فرهنگ ایرانی به بهای رنجوری در پایه‌های دیگر، خدمت به حساب نمی‌آمد (کریمی‌مله، ۱۳۸۰: ۱۲)، مخصوصاً که این نگاه، جامعه ایلی را به واکنش تقابلی وامی‌داشت.

۳- اقتدارگرایی دولت مدرن و نادیده گرفتن مطالبات ایلی اعم از سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ممانعت از مشارکت نخبگان ایلی در امور سیاسی، زمینه لازم جهت سیاسی شدن اختلافات زبانی و مذهبی را به عنوان ابزاری برای رویارویی با دولت مدرن فراهم ساخت (حقانی، ۱۳۸۲: ۱۲۱).

۴- دولت رضا شاه بقای قدرت‌های محلی و ادامه ساختار سنتی قدرت در جامعه عشایری را مغایر با خواست تشکیل یک ملت همگون و همسان می‌دید. بنابراین با سرکوب ایلات و عشایر، یکی از مهم‌ترین منابع اقتدار در مرزهای سرزمینی را از بین برد و یکی از مؤلفه‌های دولت مطلقه مدرن را تثبیت نمود (اکبری، ۱۳۸۹: ۱۴۸) اگرچه این تثبیت به همراهی نکردن ایلات با دولت مرکزی انجامید.

مجموع این مسائل سبب شد تا نیروهای بین‌المللی نیز برای بهره‌برداری از شرایط موجود با حمایت سیاسی و مادی خود از نخبگان ایلی، زمینه طرح گرایش‌های سیاسی و محلی‌گرا را در میان گروه‌های مختلف در ایران تقویت نماید. اگرچه این عنصر، توأمان به شکل‌گیری بی‌ثباتی و نهایتاً چندپارگی فرهنگی کمک کرد اما باید نقش اصلی را متوجه دولت اقتدارگرای مرکزی نمود که با عدم توزیع عادلانه قدرت و ثروت و درپیش گرفتن سیاست سرکوب و تحقیر ایلات و



اقوام به جای ایجاد یکپارچگی فرهنگی و ملی، به چندپارگی فرهنگی دامن زد. نتیجه این امر، بدبینی و بی‌اعتمادی بود که مانع عمده‌ای بر سر راه مشارکت و رقابت سیاسی شد. در نهایت ضمن جلوگیری از گسترش تفاهم و تساهل، هم‌پذیری گروه‌های اجتماعی راه را برای حاکمیت فرهنگ آمریت و تابعیت فراهم نمود. بنابراین می‌توان گفت که اقتدارگرایی دولت رضا شاه و چالش آن با فرهنگ سنتی حاکم بر ایلات و نیز با اصول مدرنیسم، عامل اصلی توسعه‌نیافتگی سیاسی بوده است.

### نتیجه‌گیری

مناسبات دولت‌ها در ایران با ایلات و عشایر و گروه‌های قومی از ظرافت دقیقی برخوردار بوده است، به گونه‌ای که کم‌توجهی به سنت‌های فرهنگی، ساختار سیاسی و اجتماعی و تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و مذهبی آنها، چالش‌های متعددی را به همراه داشته است. تشکیل دولت پهلوی در ایران و تلاش رضا شاه در قالب مدرنیسم، نمونه مشخصی از این چالش‌ها محسوب می‌شود. تجربه دولت رضا شاه نشان داد که بنای حاکمیت و قدرت سیاسی در تداوم حیات یک قومیت، نقش حمایتی و سلبی باز می‌کند. رضا شاه مجموعه‌ای از فعالیت‌ها را با هدف مدرنیسم و برپایه ناسیونالیسم افراطی در ایران انجام داد که برخلاف تصور و انتظار، نه تنها به ثبات و اعتلای سیاسی منجر نشد، بلکه مانع مهمی فراروی توسعه سیاسی بود. عملکرد او در این راستا به‌ویژه با اندیشه سیاسی سنتی او، که وجه شاخص‌اش، خودکامگی و استبداد مطلقه بود، با فرهنگ سنتی حاکم بر ایلات در تزاخم شدیدی قرار داشت. لذا عملکرد او در برابر ایلات و عشایر و تلاش برای حذف تکثرگرایی قومی - زبانی و فرهنگی آنها بدون در نظر گرفتن پیشینه تاریخی جایگاه ایلات و با تکیه بر زور و آمریت نظامی، موجب تحریک احساسات قومی آن‌ها شده، حاکمیت و توسعه سیاسی و وحدت گسترده ایرانی را به خطر انداخت. یافته‌های پژوهش نشان داد که عملکرد رضا شاه در مقابله با ایلات در شکل‌هایی همچون سرکوب و حذف سران ایلات و عشایر، اسکان اجباری، فشار برای همانندسازی زبانی اقوام، حذف منابع درآمد اقتصادی ایلات و برهم‌زدن ساختار اجتماعی - اداری ایل، اگرچه همگی با عنوان تلاش برای توسعه، پیشرفت و مدرنیسم، برچسب خورده، لیکن ضرورت داشت تا با در نظر گرفتن نقش و جایگاه ایلات در تحولات ایران صورت پذیرد. ناهماهنگی و تضاد بین این دو صورت قضیه؛ هم موجب تحریک احساسات اقلیت‌های قومی شد، هم روح همبستگی و وحدت هویت ملی را به خطر انداخت، هم نیروهای خارجی را برای بهره‌وری از شرایط ایجادشده، تحریک نمود و هم ثبات، وحدت و امنیت سیاسی را با مخاطره جدی روبه‌رو ساخت؛ خطری که مهم‌ترین پیامدش، توسعه‌نیافتگی سیاسی در این دوره بود.

## منابع و مأخذ

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۶). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
- احمدی، حمید (۱۳۷۶). *قومیت و قومیت‌گرایی در ایران از افسانه تا واقعیت*. تهران: نشر نی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۹). *تبارشناسی هویت جدید - عصر قاجار و پهلوی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- الطایی، علی (۱۳۷۹). *بحران هویت قومی در ایران*. تهران: انتشارات شادگان.
- الیاسی، علی (۱۳۹۳). «بررسی نقش و جایگاه مجلس شورای ملی در سیاست‌گذاری‌های عشایری در دولت پهلوی». *فصلنامه علمی - ترویجی اسناد بهارستان*. ش ۲. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۸۰). *کوچ نشینی در ایران*. تهران: انتشارات آگاه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰). *قوم لر*. تهران: انتشارات آگاه.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۷). *پویایی‌شناسی و نابرابری استان‌ها در ایران*. تهران: اطلاعات.
- ایوانوف، میخائیل. سرگی یوویچ (۱۳۸۷). *تاریخ نوین ایران*. ترجمه هوشنگ تیزابی. تهران: بی‌تا.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶). *توسعه سیاسی در ایران*. تهران: انتشارات پائیزه.
- بیات، کاوه (۱۳۷۰). *شورش عشایری در فارس ۱۳۰۹-۱۳۰۷*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۵۶). *مأموریت برای وطنم*. تهران: انتشارات آثار ملی.
- تاپر، ریچارد (۱۳۸۴). *شاهسون‌های ایران*. ترجمه حسن اسدی. تهران: نشر اختران.
- تیشه‌یار، ماندانا (۱۳۸۰). *نگاهی تاریخی به پدیده ملی و قومی در ایران*. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- جلالی‌پور، حمیدرضا (۱۳۷۲). *علل تداوم بحران کردستان بعد از انقلاب*. تهران: وزارت امور خارجه.
- حقانی، موسی (۱۳۸۲). *ناسیونالیسم در دوره پهلوی*. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- حق‌پناه، جعفر (۱۳۷۷). *جامعه مدنی و قومیت‌ها در جمهوری اسلامی*. تهران: مطالعات راهبردی.
- خسروی، عبدالعلی (۱۳۶۸). *شناخت ایل بختیاری*. تهران: انتشارات فرهنگسرا.
- دیگارد، ژان پیر و اصغر کریمی (۱۳۵۹). *عشایر بختیاری*. ترجمه اصغر کریمی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- دیگارد، ژان پیر (۱۳۶۸). *فنون کوچ‌نشینان بختیاری*. ترجمه اصغر کریمی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- رحمانی‌زاده دهکردی، سیدرضا (۱۳۹۵). *دولت مدرن و خودکامگی - بررسی موردی: دولت پهلوی*. تهران: آدینه.

- رضایی، احمد (۱۳۷۹). «کرد و کردستان در گذر زمان». **فصلنامه مطالعات ملی**. سال دوم. شماره پنجم. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- سلطانی، سیما (۱۳۸۳). **اشتراکات فرهنگی بلوچ‌ها با سایر ایرانیان**. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۶۸). **عشایر مرکزی ایران**. تهران: انتشارات علمی.
- طیبی، حشمت‌الله (۱۳۷۴). **مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عباسی، علی (۱۳۷۹). **زبان‌های ایران غربی**. تهران: انتشارات دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲). **بحران دموکراسی در ایران**. تهران: انتشارات البرز.
- غنی، سیروس (۱۳۸۲). **ظهور رضاشاه**. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر مرکز.
- فوران، جان (۱۳۸۰). **مقاومت‌شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران**. ترجمه احمد تدین. تهران: انتشارات رسا.
- قاسملو، عبدالرحمن (بی‌تا). **کرد و کردستان**. ترجمه رضا خیری مطلق. آذربایجان غربی. بی‌نا.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۵). **ناسیونالیسم در ایران**. ترجمه مجتبی امیری. تهران: انتشارات کویر.
- کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۴). **اقتصاد سیاسی ایران**. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: انتشارات مرکز.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۳). **رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: انتشارات البرز.
- کریمی‌مله، علی (۱۳۸۰). «پتانسیل‌های تبدیل رقابت به منازعه سیاسی در ایران»، تهران: **فصلنامه مطالعات ملی**. سال نهم. شماره سوم.
- کنت، دولاند (۱۳۷۹). **فارسی باستان**. ترجمه سعید عریان. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۷۶). **توسعه و منازعات قومی**. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات ملی.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۲). **دولت رضاشاه و نظام ایلی**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نصیری، منصور (۱۳۸۸). **نقش قشقای‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران**. تهران: وزارت علوم و تحقیقات و فناوری.
- نوری، احسان (۱۳۶۳). **تاریخ ریشه‌نژادی کرد**. تهران: انتشارات سپهر.

## References

- 'Abāsī, 'A. 2001. *Zabānhāyi Ġharbīyi Īrān*. CGIE, Tehran. (In Persian) (Book)
- Abrahamian, E. 1998. *Īrāni Biyūni Dū Inķilāb*. A. Gul Muḥammadī. (Translator). Niy, Tehran. (In Persian) (Book)
- Aḥmadī, H. 1998. *Ķūmiyat wa Ķūmiyatgirāi dar Īrān az Afsānih tā Wāķi'iyat*. Niy, Tehran. (In Persian) (Book)

- Aīmr Aḥmadī, H. 1999. Pūyā Shināsī wa Nābarābarīyi Ustānhā dar Īrān. Itilā'āt, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Akbarī, M. 'A. 2011. Tabār Shināsīyi Huwīyati Djadīd - 'Aşri Kādjar wa Pahlawī. 'Ilmī wa Farhangī Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Altāi, 'A. 2001. Buhrāni Huwīyati Kūmī dar Īrān. Shāhidgān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Amānullāhī Bahārwand, I. 1992. Kūmi Lur. Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- -----. 2002. Kūč Nishīnī dar Īrān. Agāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Avrey, P. 1996. Balancing Factor in Iran, Middle East Journal. London. (**Book**)
- 'Azīmī, F.A. 1994. Buhrāni Dimūkrāsī dar Īrān. Alburz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Başhūrīyih, H. 1998. Tūsi'ih Sīyāsī dar Īrān. Pā'tzih, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bayāt, K. 1992. Shūrīshī 'Ashāyir dar Fārs 1929-1931. Tehran University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Beck, L. 1991. The Qash of Iran, London. (**Book**)
- Cottam, R. 1997. Nāsīyūnālīsm dar Īrān. M. Amīrī. (Translator). Kawīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Cronin, S. 2005. Riḍā Shāh wa Shiklgīrīyi Īrāni Nuwīn. M. Thakībfar. (Translator). Alburz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Degard, J.P, A. Karīmī. 1981. 'Ashāyiri Bakhtīyārī. A. Karīmī. (Translator). Āstāni Ḳudse Raḍawī, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- -----. 1990. Funūni Kūčnīshīnāni Bakhtīyārī. A. Karīmī. (Translator). Āstāni Ḳudse Raḍawī, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- Djalālīpūr, H.R. 1994. 'Ilali Tadāwumi Buhrāni Kurdistān Ba'd az Inḳilāb. Ministry of Foreign Affairs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Foran, J. 2002. Muḳāwimati Shīkanandih, Tārīkhī Taḥawulāti Idjtimā'īyi Īrān. A. Tadayun. (Translator). Rasā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ghanī, S. 2004. Zuhūri Riḍā Shāh. 'A.R. Hūshangī Mahdawī. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ḥakānī, M. 2004. Nāsīyūnālīsm dar Dūriyi Pahlawī. Institute for Iranian Contemporary Historical Studies, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ḥakpanāh, Dj. 1999. Djāmi'ih Madanī wa Kūmīyathā dar Djumhūrīyi Islāmī. Muḳālī'āti Rāhburdī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Hassan Pour, A. 1992. Nationalism and Language in Kurdistan. Berkley. (**Book**)
- Ilyāsī, 'A. 2015. Barrisiyī Naqsh wa Djāyghāhi Maḍjlisi Shūrāyi Millī dar Sīysat Gudhārīhāyi 'Ashāyirī dar Dūlati Pahlawī. Quarterly of Asnādi Bahāristān, (2). (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Ivanov, M. S. 2009. Tārīkhī Nuwīni Īrān. H. Tīzābī. (Translator). (n.p), Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Jahani, A. 1982. Standardization and orthography in the Balochi Language. Stocholom. (**Book**)
- Karīmīyi Milīh, 'A. 2002. Putānsīyilhāyi Tabdīli Rīkābat bi Munāzi'ih Sīyāsī dar Īrāni. The Quarterly of Muḳālī'āti Millī, 9(3). (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Kāsīmlū, 'A. (n.d). Kurd wa Kurdistān. R. Khiyri Muḳlaḳ. (Translator). (n.p), West Azerbaijan. (In Persian) (**Book**)
- Kātūziyān, M. 'A. 1996. Iḳtiṣādi Sīyāsī Īrān. K. 'Azīzī. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kent, R. 2001. Fārsīyi Bāstān. S. 'Uryān. Institute of Islamic Culture and Art, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Khusrāwī, 'A. 1990. Shīnākhti Īli Bakhtīyārī. Farhangsarā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Maḳsūdī, M. 1998. Tūsi'ih wa Munāzi'āti Kūmī. Muḳālī'āti Millī, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Naqīb-zādih, A. 1994. Dūlati Ridā Shāh wa Nizāmi Īlī. Islamic Revolution Documents Center, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Našīrī, M. 2010. Naqshī Kaṣhākhā dar Tārīkh wa Farhang Īrān. MSRT (The Ministry of Science, Research and Technology), Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Nūrī, I. 1985. Tārīkhī Nizhādīyi Kurd. Sipīhr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Oberling, P. 1974. The Qashqai of Fars. Yale. (**Book**)
- Pahlawī, M.R. 1978. Ma'mūrīyat barāyi Waṭanam. Athāri Millī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Raḥmānīzādih Dihkurdī, S.R. 2016. Dūlati Mudirn wa Khūdkāmīgī – Barrisiyi Mūridī: Dūlati Pahlawī. Ādīnih, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Riḍāī, A. 2001. Kurd wa Kurdistn dar Guḍhari Zamān. The Quarterly of Muṭālī'āti Millī, 2(5). (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Ṣafīnizhād, Dj. 1990. 'Ashāyiri Markazīyi Īrān. 'Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Sulṭānī, S. 2005. Iṣhtirākāti Farhangī Tārīkhī Balūchā bā Sāyiri Īrānīyān. Muṭālī'āti Millī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Tapper, R. 2006. Shāhsawanhāyi Īrān. H. Asadī. (Translator). Akhtarān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ṭayībī, H. 1996. Mabānīyi Djāmi'ih Shināsī wa Mardum Shināsī Īlāt wa 'Ashāyir. Tehran University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Tīshiyār, M. 2002. Nigāhī Tārīkhī bi Padīdiyih Millī wa Kūmī dar Īrān. Muṭālī'āti Millī, Tehran. (In Persian) (**Book**)



فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)  
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۴۰، پیاپی ۱۳۰، زمستان ۱۳۹۷

## بازنمایی عشاير به عنوان ياغي در دوره پهلوي اول (بررسی اشعار زندان آغا عنایت جوانرویی)<sup>۱</sup>

فردین قریشی<sup>۲</sup>

محمد عباسزاده<sup>۳</sup>

محمد باقر علیزاده اقدام<sup>۴</sup>

ناصر صدقی<sup>۵</sup>

سید حامد کهنه پوشی<sup>۶</sup>

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۱۹

### چکیده

سازوکارهای سلطه، محصول و موکد دانش و روایت‌های تاریخی‌اند. فرودستان به عنوان ایژه‌های کنترل و اعمال قدرت، اگرچه بازنمایی می‌شوند اما خود صدا و تاریخی ندارند. تاریخ فرودستان را نمی‌توان از طریق اسناد و آرشیوهای دولتی بازسازی کرد، چراکه این اسناد خود به شیوه‌ای گزینش شده‌اند که روایتی را

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.20567.1662

۲. استاد گروه علوم اجتماعی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران؛ ghoreishi3583@ut.ac.ir

۳. استاد گروه علوم اجتماعی دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز؛ m\_abbaszadeh@tabrizu.ac.ir

۴. استاد گروه علوم اجتماعی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز؛ m.alizadeh@tabrizu.ac.ir

۵. دانشیار گروه تاریخ دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز؛ n\_sedghi@tabrizu.ac.ir

۶. دانشجوی دکتری علوم اجتماعی دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز؛

h.kohnepooshi@gmail.com

فراهم کنند. بازنمایی‌های صورت‌گرفته امکان تفکر به شقوق و روایت‌های دیگر را مسدود می‌کنند. از این رو برای بازسازی روایتی و رای بازنمایی‌ها باید به جستجوی ردپاها و آثار پراکنده از فرودستان گشت. در دورهٔ پهلوی اول، عشایر ایران با سیاست‌های سرکوب و اسکان روبه‌رو شدند. اما این رنج و آزار تحمیل‌شده بر بیش از یک چهارم جمعیت ایران در تاریخ‌های ملی‌گرا بازتاب نیافته و تحت عنوان برقراری امنیت خلاصه و مسکوت گذاشته می‌شود. نخبگان ملی‌گرای شهری و ایدئولوژی دولتی با بازنمایی عشایر به عنوان یاغی، سرکوب خشن آنان را مشروعیت بخشیده‌اند. این پژوهش اشعار یکی از زندانیان این دوره، آغاغنایت جوانرویی، را همچون پاره‌ای پراکنده از تاریخ فرودستان بررسی می‌کند. پژوهش با تحلیل بازنمایی‌های صورت‌گرفته از عشایر ایران و روایت مسلط برآمده از آن، با رویکردی تفسیری به بازسازی روایتی و رای بازنمایی‌ها دست می‌زند.

## واژه‌های کلیدی: سیاست عشایری، پهلوی اول، روایت، فرودست، امنیت.

### مقدمه

می‌گویند تاریخ را فاتحان می‌نویسند؛ روایتِ امروزی تر این گفته را می‌توان این گونه بیان کرد: روایت‌های مسلطِ تاریخی محصولِ مکانیزم‌های قدرت و سیستم‌های بازنمایی آن است. امروزه با به میان آمدن نظریات پسااستعماری و مرکززدایی از سوژه، امکان روایت‌هایی غیر از روایت مرد سفیدپوستِ غربی مورد بررسی قرار گرفته است. در این زمینه حوزهٔ مطالعات فرودست امکان تاریخ‌نگاری از زاویهٔ فرودستان و روایتی جدا از نخبگان ملی‌گرا و استعمارگران را مورد بررسی قرار داده است. در ایران نیز روایت از نوسازی روایتی بر ساختهٔ نخبگان شهری ملی‌گرا بوده است. روستاییان و عشایر نیز ابژه‌هایی برای کنترل و اعمال قدرت انگاشته شده‌اند. اگر گفتمان اقتدارگرایی بوروکراتیک مولد مناسبات قدرت دورهٔ رضاشاهی است، خود این مناسباتِ قدرت، استمراربخش گفتمان و برسانندهٔ مفاهیمی برای گزینش و درک رویدادها و از این رو مولد روایتی تاریخی از آن رویدادهاست، که صدای فرودستان در آن شنیده نمی‌شود.

در پژوهش استدلال می‌شود که با بازنمایی عشایر به صورت یاغی، خائن و ضدپیشرفت و تحت عنوان نیاز به امنیت و نجات از انحطاط و فروپاشی، سرکوب خشن و گسیختن شیرازهٔ اجتماعی عشایر مشروعیت یافته و آنگاه در روایت‌های ملی‌گرا، به عنوان سرکوب عشایر و



برقراری امنیت بی صدا می شود. پژوهش با برگرفتن چند شعر از یکی از زندانیان عصر پهلوی اول، با رویکردی تفسیری سعی در بازسازی روایت از زاویه دیگری دارد.

### بیان مسئله

اگرچه پایه های دولت مدرن در ایران، در دوره مشروطیت ریخته شده بود اما با به میان آمدن جنگ بین الملل اول و قحطی و آشوب ناشی از آن، طرح مشروطیت ناکام ماند و عموماً سرآغاز دولت مدرن در ایران را با برآمدن رضاشاه می شناسند.

رضاشاه ابتدا تحت نام برقراری امنیت با برخورد سنگین نظامی به سرکوب عشایر پرداخته، سپس در مرحله دوم با زندانی کردن سران عشایر و متنفذین محلی به اسکان عشایر پرداخت. این سیاست ها تحت لوای برقراری امنیت اجرا شد. امنیتی که پس از هرج و مرج و قحطی ناشی از جنگ، همگان تشنه آن بودند. اما جامعه شهری ایران و نخبگان ملی گرا، عشایر را همچون دیگری هایی بازنمایی کردند که عقب مانده و مخل امنیت هستند و می بایست این عوامل نامانی و عقب ماندگی را چاره اندیشی کرد.

ایده اسکان و یکسان سازی عشایر را دست کم می توان به مرامنامه های احزاب مشروطیت بازگرداند (اتحادیه، ۱۳۶۱: ۱۵۹). اما خشونت هایی که از برخوردها با عشایر گزارش شده است، قصد خیرخواهانه عده ای نوگرا برای انتظام بخشی و برقراری امنیت در کشوری جنگ زده را گزارش نمی کنند. چرا که در بسیاری از اوقات با وجود سوگندها و امان نامه ها و پیمان های نوشته شده بر قرآن های مهپور، سران عشایر به دست دولت اعدام یا زندانی شده اند.

در سال های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۱ در استان های کردستان و کرمانشاه بسیاری از سران عشایر بدون درگیری بازداشت و زندانی شدند. بسیاری از این دستگیر شدگان هیچ گاه از زندان بازنگشتند. به این رویداد در اسناد دولتی تحت عنوان سرکوب اشرار منطقه اشاره شده است و در روایت تاریخ ملی گرا نیز ذیل اقدامات صورت گرفته برای برقراری امنیت گم می شود. زندانیان رویداد مورد بررسی، بدون اقامه دلیلی برای زندانی شدن و بدون دلیلی برای ادامه اسارتشان در زندان های قصر، اصفهان، سمنان زندانی شدند. اینها نه زندانی قانون که زندانی «استبداد نظامی» (فوران، ۱۳۷۷: ۳۳۲) بودند. در مصاحبه ای که با محمدطاهر سلطانی، یکی از زندانیان آن رویداد صورت گرفته است در پاسخ به سؤال «آیا شما مجرم بودید؟» می گوید: «اگر حق طلبی جرم است آن هم در مقابل قدرتی اشغالگر و حکومتی دست نشانده، ما مجرم بودیم. گرچه بالغ بر دویست نفر از زندانیان کورد هیچ ارتباطی با اصل مطلب نداشتند و به آتش دیکتاتوری و سیاه گیری احمدآقاخان سوختند» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۲۳۸).

بزرگ علوی که در آن زمان در میان پنجاه و سه نفر به حبس می‌افتد از این زندانیان یاد می‌کند و درباره حبس بیش از مدت حکم و بلا تکلیفی قانونی آنان سخن می‌گوید (علوی، ۱۳۵۷، ص. ۸۲). بهار نیز که مدتی با این زندانیان هم‌بند بوده است در شعری از این بی‌قانونی یاد می‌کند:

میر کلهر نمود از سختی ناله، وز روزگار بدبختی  
گفت شش سال بودم اندر بند چار دیگر بر او برافزودند (بهار، ۱۳۸۷: ۶۷۱)

اما صدای این فرودستان در روایت ملی گرا از رویدادهای آن دوران، هیچ طینتی ندارد. فرودست به ساده‌ترین تعریف همه آن گروه‌ها و کسانی هستند که صدایشان در روایت غالب خاموش گشته است. برای یافتن این صداها نمی‌توان به اسناد و آرشیوهای دولتی مراجعه کرد چون بازنمایی هایشان برای مشروعیت بخشی به روابط قدرت است. برای نمایاندن و شنیدن صدای فرودست و رای این بازنمایی‌ها باید آن گونه که گرامشی می‌گفت به دنبال ردپاها و پاره‌های پراکنده گشت (Gramsci, 2014: 54-55).

این پژوهش هشت قطعه شعر از یکی از زندانیان عشایر را که در زندان رضاشاهی نوشته و نحوه دستگیری و زندانی شدن گروه یادشده را روایت کرده است، به عنوان یکی از ردپاهای تاریخ مردمان بی‌صدا، برای بازآفرینی رویداد به کار می‌گیرد و از آن طریق سعی در به‌چالش کشیدن روایت نخبگان ملی گرا از این رویداد را دارد.

### زمینه تاریخی

پس از جنگ بین‌الملل اول «اصلاح بنیادین رضاشاه، ایجاد ارتشی قدرتمند بود که قدرت دولت را در همه جا به اجرا درآورد» (فوران، ۱۳۷۷: ۳۳۲). وی با تکیه بر ارتش رشته‌ای از اصلاحات را با محورهای دولت‌سازی، ملت‌سازی و مدرن‌سازی اجرا کرد. رضاشاه برای استقرار این نظم نوین ناگزیر بایستی به مسئله عشایر می‌پرداخت، زیرا با بازنمایی صورت گرفته از عشایر ایران، آنها با «خودسری‌های دامنه‌دار و برقراری نظامی که به ملوک‌الطوایفی در ایران موسوم شد، موجبات ناامنی در کشور را فراهم کرده بودند» (کاتم، ۱۳۹۶: ۶۳). ارتش رضاشاه طی دو مرحله کمر به نابودی عشایر بست. عمده اقبال مردم به سیاست‌های ارتش و رضاخان نیز به پاس همین برقراری امنیت بود.

پهلوی اول در سیاست عشایری از پشتیبانی مؤثر روشنفکران برخوردار بود، زیرا دولتی مقتدر که حافظ تمامیت ارضی در خارج و انتظام‌بخش در داخل باشد، مطلوب آنان بود و این «با همه کاستی‌هایش یک ضرورت لازم قلمداد می‌شد» (واعظ، ۱۳۸۸b). جدا از روشنفکران، توده‌های شهری

نیز پشتیبان سیاست‌های وی بودند. آبراهامیان معتقد است که «گرچه سرچشمه قدرت رضاخان اساساً ارتش بود، بدون پشتیبانی چشمگیر مردمی نمی‌توانست به آن صورت صلح‌آمیز و قانونی بر تخت سلطنت بنشیند» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۵۰) و این پشتیبانی را از طریق آنچه که برقراری امنیت خوانده می‌شود به دست آورده بود. کرونین «ملی‌گرایی» رضاشاه و «سیاست متمرکزسازی و تقویت دولت» و «بازگشت آرامش و نظم به نواحی آشوب‌زده و برقراری مجدد نظارت دولتی پس از آشوب و هرج و مرج دوره پیشین» را باعث استقبال گسترده از سیاست‌های رضاشاه می‌داند (کرونین، ۱۳۸۵: ۱۶۳). در میان نخبگان سیاسی نیز وضع به همین منوال بود؛ حتی بسیاری از مخالفان رضاخان گرچه از سیاست‌های مستبدانه رضاخان نگران بودند، اما اقدامات وی را برای تمرکز دولت و سرکوب یاغیان می‌ستودند.

اگرچه عشایر به صورت یاغی بازنمایی شده و سرکوب عشایر تحت عنوان پایان‌بخشیدن به آشوب صورت گرفت و فضای آرام‌تر پس از جنگ بین‌الملل، نتیجه مستقیم سرکوب یاغیان نمایانده شد، اما خود خاتمه جنگ بر پایان یافتن قحطی و این دو در برقراری امنیت مؤثر بوده‌اند. «خاتمه جنگ، خود عامل ایجاد ثبات بود» (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۳۵) و «هرج و مرج در بیشتر مناطق و ایالات حتی پیش از آن که رضاخان شاه شود به پایان رسیده بود» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۰).

رویکرد نخبگان ملی‌گرا به‌ویژه در میان ارتش نسبت به عشایر به گونه‌ای بود که به جای برقراری آرامش، خود تنش‌زا و برافروزنده شورش‌هایی بود. قساوت، خیانت و سنگدلی فرماندهان ارتش باعث شعله‌ور شدن آتش جنگ و تحریک به بی‌نظمی بود (کرونین، ۱۳۸۵: ۱۶۸؛ بیات، ۱۳۷۶: ۱۴؛ کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۰). شدت بی‌رحمی‌ها بسیار زیاد بود و از ترس اتهامات «طرفداری از هرج و مرج» و «دفاع از استعمار انگلیس» کمتر کسی را جرأت زبان به انتقاد گشودن بود. «امیراحمدی از آن پس به قصاب لرستان مشهور شد» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۷۱). البته برخورد تنگ‌نظرانه با تکثر واحدهای فرهنگی ایران «به هیچ رو ناشی از اقدامات یک فرد نبود، زیرا علاوه بر نهادهای دولتی، شماری از روزنامه‌نگاران، نویسندگان، شاعران، روشنفکران، معلمان و اهل علم نیز سهم بسزایی در تحقق آن داشتند» (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۵۰). این بازنمایی جمعی نخبگان شهری و ملی‌گرای ایران از نزدیک به یک سوم جمعیت ایران بود که این چنین برخوردی را با آنان مشروعیت می‌بخشید. شاید هنوز هم گزینش و طرد عناصر روایت این فاجعه تاریخی تحت تأثیر ایدئولوژی ملی‌گرا صورت می‌پذیرد.

بازنمایی عشایر به صورت یاغی بخشی از این فرایند مشروعیت‌بخشی بود با این حال در چند سال نخست، دو گانه‌های ایلیاتی/شهری و یاغی/متمدن آن‌چنان در هم تنیده بودند که نه تنها

«سرکوب بی‌رحمانهٔ شورش و راهزنی، بلکه همچنین مطیع ساختن بزرگان و نامداران ولایات، دست کم نزد جمعیت شهری» بسیار پسندیده بود (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۰).

از سوی دیگر، در کنار تصویر عشایر به‌عنوان یاغی و راهزن، عشایر به‌عنوان متحدان بالقوهٔ اجانب و تهدید علیه یکپارچگی کشور نیز نمایانده می‌شدند. جالب است که عشایر و ایلات ایران «در دو دههٔ اول قرن بیستم بیش از آنکه مایل به همکاری با بیگانگان باشند درصدد مبارزه با آنها برآمده‌اند» (کاتم، ۱۳۹۶: ۶۲). و به‌عنوان نیروهای مزاحم استعمار شناخته شده‌اند (عزیززاده، ۱۳۸۵) اما ملی‌گرایان ایرانی با غیرسازی عشایر و ایجاد دوگانهٔ خود/دیگری اگرچه به ضرورت ارتباط «خود» با بیگانگان دارای قدرت در ایران، اذعان داشتند اما همکاری «دیگران» با خارجیان را محکوم می‌کردند. در واقع برای به‌قدرت‌رسیدن خویش چشم به حمایت خارجی می‌دوختند اما رابطهٔ کاری و نزدیک خان‌های ایلات ایران با بریتانیا را خیانت قلمداد می‌کردند (کاتم، ۱۳۹۶: ۶۱). پیداست ترس از عشایر و «دیگری‌بودن آنها منشأ شرّ دانستن آنها بود نه شرّ بودن آنها منشأ دیگری دانستن آنها» (Šesnić, 2007: 9).

بازنمایی نخبگان شهری از عشایر با تصاویر یاغی و خائن هنوز کامل نیست. باید تصاویر عقب‌مانده و ضدپیشرفت نیز به آن افزوده شود تا روایت و بازنمایی ملی‌گرایان از عشایر کامل شود. به نظر اولیور بست، گفتمانی که آن را گفتمان فروپاشی می‌نامد، این دوره را با «دخالت بی‌محابای بیگانگان، دولت فاسد/ بی‌کفایت، تجزیه‌طلبی، افول اقتصادی، انحطاط فرهنگی و ...» بازنمایی می‌کند (Bast, 2009: 61). پیداست بازنمایی وضعیت کشور به‌گونه‌ای که به واسطهٔ دخالت بیگانگان، تجزیه‌طلبی، افول اقتصادی و عقب‌ماندگی در معرض فروپاشی است همراه با بازنمایی عشایر به‌عنوان منفذ دخالت بیگانگان، تجزیه‌طلب، عقب‌مانده، غیرمولد و ضدپیشرفت، یاغی و مخلاً امنیت، کاسه کوزهٔ تمام مصیبت‌های یک سرزمین جنگ‌زده و قحطی‌زده بر سر این عناصر یاغی شکسته، مشروعیت لازم را برای منکوب کردن این عوامل مصیبت‌زا فراهم می‌سازد. کاتوزیان معتقد است که در این دوره «برخورد مسئولان با عشایر بیش و کم همانند برخورد سفیدپوستان آمریکا با سرخپوستان در قرن نوزدهم بود» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۴۳۳).

سیاست پهلوی اول در برخورد با عشایر دو دورهٔ متمایز داشته است: «مرحله نخست در دهه ۱۳۰۰ است که بیشتر ماهیت نظامی و سیاسی داشته، حال آن که مرحله دوم، یعنی دهه ۱۳۱۰ کمابیش دارای جنبه اجتماعی و اقتصادی بوده است» (بیات، ۱۳۸۲: ۳۱۸). اگر اجرای مرحلهٔ اول زخمی تاریخی را برجای نهاد، تبعات مرحلهٔ دوم نیز مصیبت‌بار بود. «سیاست اسکان اجباری عشایر به بیچارگی و فلاکت افراد ایلات انجامید» (کاتم، ۱۳۹۶: ۶۶) و نتیجهٔ آن «از دست دادن معیشت،

منزلت و رفاه توده‌های اسکان یافته بود» (فوران، ۱۳۷۷: ۳۵۲). از لحاظ ملی نیز «نتیجه این کار، کاهش شدید و فاجعه بار دام‌ها و فرآورده‌های دامی در شهرهای کوچک و بزرگ بود» (تاپر، ۱۳۸۲، ۳۳۵).

اگر هدف مرحله اول را منکوب کردن عشایر از لحاظ نظامی بدانیم، هدف مرحله دوم، تلاش برای از هم گسیختن شیرازه اجتماعی مردمان حاشیه، مرعوب نمودن آنان و ضدیت با مظاهر تکثر فرهنگی بوده است. از این رو افراد متنفذ عشایر و اقوام، که نماینده سنت، تکثر و جهان قدیم پنداشته می‌شوند، زندانی دولت مدرن نماینده جهان نوین ملت واحد یکدست شدند. اگر «القای قدرت دولت مرکزی»، «از میان بردن مظاهر تکثر و تنوع» و «ستیز با سنت گرایی» (واعظ، ۱۳۸۸a) سه هدف برخورد خشن با عشایر بود، بدون شک و حشت زندان نقش اساسی در القاء قدرت داشته است. انور خامه‌ای در خاطراتش از زندان قصر در آن زمان به عنوان «نشانه قدرت و هیبت استبداد» نام می‌برد (خامه‌ای، ۱۳۷۲: ۱۳۰). در مرحله اجتماعی سیاست عشایری، ایجاد رعب و وحشت از طریق دستگیری و زندانی کردن، برای اجرای بی سروصدا ضروری بود. اگرچه این سیاست هنوز تحت عنوان برقراری امنیت اجرا می‌شد اما در واقع برای درهم شکستن هرگونه مقاومت احتمالی در مقابل سیاست‌های اسکان و یکسان‌سازی فرهنگی بود.

در خاطرات و یادداشت‌هایی که از فرماندهان نظامی آن دوران به جای مانده است به کرات به جای عشایر و حتی اقوام واژه‌های یاغیان، اشرار و راهزنان به کار رفته است. به عنوان مثال سرلشکر امیرطهماسبی که شخصی دارای کاردانی سیاسی نیز بود در بحثی تحت عنوان «هوای استقلال» به زمینه این خواست پرداخته و سپس می‌گوید «بدیهی است این وقایع موافقت تامه با میل طبیعی عشایر و اکراد داشت تا به اقتضای وحشیگری مشغول تاراج و یغما بشوند و کار نیز همین طور پیش آمد» (امیرطهماسبی، ۱۳۸۵، ۲۵). «بی تمدن»، «غار تگر» و «راهزن» صفاتی است برای عشایر به کار می‌برد (برای نمونه: امیرطهماسبی، ۱۳۸۵، ۶۰). در اسناد و تلگراف‌های سر تپ محمد شاه بختی در جریان محاصره خرم‌آباد، به تناوب واژه‌های الوار و اشرار به جای یکدیگر به کار رفته است و از سند ۱۴۱ تا پایان اسناد محاصره خرم‌آباد، واژه‌های دشمن و الوار به تناوب به کار رفته‌اند (بیات، عملیات لرستان، اسناد سر تپ محمد شاه بختی ۱۳۷۶). در سند شماره ۱۰۰ سر تپ شاه بختی از «قطع ریشه الوار» سخن می‌گوید که یادآور سخن سپهبد امیراحمدی مبنی بر «برانداختن نام لر از صفحه لرستان» است (روزنامه ایران، ۱۲ جوزا ۱۳۰۳، به نقل از بیات، ۱۳۷۶: ۱۸). سپهبد امیراحمدی نیز در خاطرات خود، در توصیفی که از لرها می‌کند اگرچه آنها را دارای نژاد خالص ایرانی می‌داند، اما به اعتقاد وی طوایفی هستند که «قتل نفس و سرقت مال غیر»

در میان آنها رایج است (امیراحمدی ۱۳۷۳، ۱۶۱) و اگرچه «مذهب مردم لرستان اسلام است و علی‌الظاهر به مذهب تشیع گرویده‌اند. ولی آن‌طور که باید و شاید، از تعلیمات عالیۀ اسلام بهره‌مند نشده‌اند» (امیراحمدی ۱۳۷۳، ۱۶۲). وی از گفتگویی که با یکی از سران لر داشته است استنباط کرده است که «کار ارتش با یاغیان لر بدون جنگ و خونریزی پیشرفت نخواهد کرد» (۲۱۲) و پس از سرکوب در حکم عملیاتی قوای لرستان نمره ۱۷۶ وضعیت لرستان را این‌گونه گزارش می‌دهد:

دسته‌های بزرگ اشرا لرستانی که .. قراء و شهرهای همجوار... را میدان قتل و غارت خویش قرار می‌دادند، به هیچ وجه وجود خارجی ندارند و اکثر سردستانان و محرکین اشرا معدوم با دستگیر گردیده؛ به استثنای عده معدودی که هنوز دست از توحش و بیابانگردی برنداشته به حال تردید باقی مانده‌اند، مابقی تخته قاپو شده و به زراعت گمارده شده‌اند (امیراحمدی ۱۳۷۳، ۲۷۴).

درباره رخداد زندانی کردن افراد متنفذ در کردستان امیراحمدی می‌گوید: «رضاشاه صورت اسامی سران کرد اتباع ایران را که طرفدار استقلال گرد بودند و با جمعیت طرفدار استقلال کرد رابطه داشتند، با تلگراف رمز به من اعلام داشت و دستور داد که این عده باید دستگیر و به مرکز اعزام گردند» (امیراحمدی ۱۳۷۳، ۳۹۸). از آن پس امیراحمدی به شرح دستگیری این عده که هر کدام دستگاهی داشته و در مساحت زیادی متفرق بودند می‌پردازد. وی به رؤسای پادگان‌ها می‌گوید که در محل خدمت خود به نام دعوت برای استقبال از امیراحمدی، آنها را دستگیر نمایند. این عده به گفتهٔ امیراحمدی ۲۵۰ تن از سران اکراد بودند که با ترفند دفعاً دستگیر می‌شوند و با اتهام شرارت به زندان می‌افتند (سازمان اسناد ملی، پرونده شماره، ۲۹۴/۲۸ ص ۴۱؛ پرونده شماره ۲۹۴/۴۷ ص ۳) و در مراسلهٔ ارکان حرب با ادارهٔ کل نظمیۀ جرم آنها «اقدام به ضد امنیت مملکتی» (سازمان اسناد ملی، پرونده ۲۹۴/۳۲ ص ۴۵) عنوان می‌شود.

## مبانی نظری

هرودوت در آغاز تاریخ خود می‌نویسد: «هدف هرودوت هالیکارناسوسی از ارائه نتایج پژوهش‌هایش در این‌جا آن است که گذر زمان گردِ فراموشی بر کارهای آدمیان و دستاوردهای بزرگ یونانیان و بربرها نشانند؛ و به‌ویژه علت درگیری‌های این دو قوم روشن شود» (هرودوت، ۱۳۸۹: ۹۵). این‌گونه، تاریخ‌نویساری با اهداف مبارزه با فراموشی، پژوهش در درستی روایت و تعلیل تخصصات را رسالت خود می‌داند. اگرچه هنوز مبارزه با فراموشی جایگاه ویژه‌ای در نوشتن تاریخ دارد اما پژوهش در درستی روایت تاریخ و تعلیل تخصصات با اما و اگرهایی روبه‌رو شده است. زیرا دانش و محصولات فرهنگی به صورتی منفعل انعکاس‌دهندهٔ تاریخ زمانه‌شان نیستند

بلکه «مولدهای فعال این تاریخند» (یانگ، ۱۳۹۰: ۲۵۸). تاریخ‌نگاران فمینیست نشان داده‌اند که در بسیاری از تاریخ‌های معتبر رویدادهای مربوط به زنان، نقش اجتماعی زنان و مصیبت‌های آنان، تحت تأثیر نگرش مردسالاری که بر تاریخ‌نگاران غالب بوده است، از نظر دور مانده، یا به عمد تحریف شده‌اند (احمدی، ۱۳۸۶: ۲۵).

از سوی دیگر مکتب تاریخ‌نگاری آنال، از نگاشتن تاریخ رویدادها و تاریخ اقدامات اشخاص نامدار به تاریخ جوامع انسانی روی آورد. لوسین فور، مارک بلوخ و فرنان برودل که برجسته‌ترین پژوهشگران مکتب تاریخ‌نگاری آنال بودند، با تحقیقات خود مرزهای تاریخ‌نگاری با رشته‌های دیگر علوم انسانی را کم‌رنگ نمودند. اگر پیشتر تاریخ‌نگاری سنتی درکی خطی از زمان-از گذشته به آینده- داشت، آنان درک تاریخ‌نگاری سنتی از زمان را به کلی کنار گذاشتند و درکی چندلایه و نسبی از زمان را به تاریخ‌نگاری وارد کردند (Iggers 2005, 51). نتیجه‌رها کردن مفهوم خطی از زمان، زیر سؤال رفتن پیش‌انگاره‌هایی از قبیل اعتقاد به پیشرفت خطی و برتری فرهنگ غربی بر دیگر فرهنگ‌ها بود (Iggers 2005, 57). تأثیر تاریخ‌نگاری آنال، از میان رفتن اعتقاد به وجود روایت فراگیر تاریخی، توجه به جوانب مختلف حیات اجتماعی برای تحقیق تاریخی، پیوند تاریخ‌نگاری با رشته‌های دیگر و رویگردانی از روایت تاریخ به مثابه روایت تاریخ دربار و دولت بود.

اگر از رویکردی تفسیری به مسئله روایت بپردازیم، تاریخ‌نگار همواره برخی از رویدادها را برگزیده و برخی را طرد می‌کند. پیش‌فهم‌های او و تمایلات به نظام فکری و ارزشی معنای رویدادی تاریخی را برای او شکل می‌دهد. در تاریخ‌نگاری بنا به همین پیش‌فهم‌ها و پیشداوری‌هاست که اصولاً رشته‌ها حادثه‌ها تدوین می‌شوند. بازنمایی اعمال تقسیم و تمایز است. بازنمایی روایت کردن یا رد روایت کردن است. از این رو بازنمایی امکان‌های دیگر را ناممکن و غیرقابل تصور می‌کند (Law and Benschop, 1997: 158). تولید دانش هیچ‌گاه خنثی نیست؛ از این رو تنها در بازخواست از دانش و ردگیری دیرینه‌شناسی آن است که می‌توانیم به موضعی انتقادی دست یابیم.

از سوی دیگر، فانون نشان می‌دهد که اگر انسان تاریخ را می‌سازد، مردان و زنانی که ابژه‌های این تاریخ‌اند به سکون و سکوت محکوم‌اند (یانگ، ۱۳۹۰: ۳۲۷). لبه تیز نقد فانون رو به تاریخ‌نگاری سفیدپوستان غربی بود و قوم‌مداری دانش غربی را گوشزد می‌کرد. وی این خشونت معرفت‌شناختی و بی‌صدا کردن ابژه‌های تاریخ را ذاتی نوع شناخت قوم‌مدارانه غربی می‌دانست. پس از او کتاب بسیار اثرگذار ادوارد سعید یعنی «شرق‌شناسی» موجب تغییر هنجارهای دانش

غربی شد. سعید معتقد است که «شرق‌شناسی یعنی یک شیوه غربی برای سلطه بر مشرق زمین و تغییر ساختار آن و اعمال قدرت بر آن است» (سعید، ۱۳۸۶: ۲۲). وی شیوه‌های بازنمایی شرق را در غرب و سیاست‌های قوم‌مدارانه غربی را به پرسش می‌کشد. او استدلال می‌کند که مطالعات شرق‌شناسان اروپایی بر مبنای تقابل‌های دوگانه غربی/شرقی، متمدن/وحشی، خود/غیر است؛ غیری که بدل به ابژه شناخت شده است و خود صدایی ندارد.

در واقع پس از شرق‌شناسی بود که مطالعات پسااستعماری و در درون این حوزه، مطالعات فرودست شکل گرفت. مطالعات فرودست می‌کوشد روایت محکومان به سکوت را بازسازی کند. بر این اساس است که هنگامی که بندیکت آندرسون در شکل‌گیری ملت‌ها، از «اجتماعات تصویری» سخن می‌گوید، چاترجی از آندرسون «اجتماع تصور شده چه کسی» را می‌پرسد. او این گونه می‌خواهد در تفسیر روندهای طبیعی شده ناسیونالیسم در جهان مدرن خلل وارد کند (Chaturvedi, 2000: 3) و نیز از این روست که گوها تاریخ‌نگاری هند را تاریخی نخبه‌گرایانه می‌داند، حال این نخبه‌ها چه نخبه‌های کولونیالیست، چه نخبه‌های بورژوازی و ملی‌گرا بوده باشند (Guha, 1982: 1).

ما واژه فرودست را تنها در تقابل با سلطه می‌توانیم دریابیم. گروه‌های فرودست همواره سوژه کنش گروه‌های حاکم بوده‌اند، حتی آنگاه که قیام کرده‌اند (Guha, 1982: vii). بنابراین مطالعات فرودست با این استدلال که رویکردهای مسلط تاریخ‌نگاری به طور سیستماتیک منافع استعمارگران و نخبگان ملی را نمایندگی می‌کنند بر بازنویسی تاریخ از پایین تأکید می‌گذارد.

اگر تمایز خود/دیگری؛ و بازنمایی دیگری بر اساس رابطه فرادست/فرودست؛ و مولد و محصول مکانیزم‌های قدرت بودن دانش را اساس تحلیل شرق‌شناسانه بدانیم، می‌توانیم از نوعی نگرش شرق‌شناسانه جوامع شهری به جوامع عشایری و روستایی در کشورهای پیرامونی چون ایران سخن بگوییم. چرا که می‌توان استراتژی‌های گفتمانی «ایدئالی کردن»، «فرافکنی تخیلات میل و تحقیر» و «ناتوانی در شناخت و احترام به تفاوت» را که استوارت هال تحت نام «کلیشه‌سازی» (Hall, 1992: 308) جمع می‌کند، در این نگرش بازشناخت. ایدئالی کردن جوامع عشایری با تصور سادگی و بی‌آلایشی و زندگی در وضعیت طبیعی البته همراه فرادستی غیرقابل حذف جوامع شهری در مقابل فرودستی آنان، در لحظه فرافکنی تحقیر از بهشت موعود به وحشی‌گری تغییر شکل می‌دهد. اما در هر حال، جامعه عشایری فقط ابژه شناخت است و خود صدایی ندارد.

کرونین معتقد است که «نگرش به دوره پهلوی اول، منحصرًا متمرکز بر سیاست نخبگان تهران و کارنامه منفی یا مثبت آنها در مدرنیزاسیون ایران بوده است اما در روی دیگر سکه تقریباً به



تمامی دربارهٔ منافع و دیدگاه‌های دیگر سکوت شده است» (Cronin, 2008: 71). باید افزود که نه تنها بازخوانی این تاریخ از دیدگاه‌های دیگر بلکه بازنویسی آن از دیدگاه فرودستان ضروری است. اما برای این هدف باید از مکانیزم‌های بازنمایی در اسناد تاریخی آگاه بود، چرا که اسناد به صورت خودبه‌خود موجود نیستند بلکه آنها نیز خود محصول گزینش و گذشتن از فیلتر «مهم دانسته شدن برای ثبت» هستند. آرشیوهای دولتی نهادهایی هستند که انتخابی تلویحی به نفع تاریخی انجام می‌دهند که گزیده‌ای از رویدادها و روزشمار دولتی هستند (Ricœur, 1984: 108). لذا بهترین راه برای بازسازی صدای مردمان فرودست، یافتن پاره‌های پراکنده از ردپایشان در تاریخ است. پژوهش حاضر، فهم و به صدا درآوردن یکی از این پاره‌های پراکنده را هدف خود قرار داده است.

## روش

پل ریکور در کتاب «زمان و روایت»، سه جنبه از رویداد تاریخی را برمی‌شمارد: نخست خصوصیت مطلق گذشتگی رخداد، مستقل از بساخت‌ها و بازسازی‌های ما، دوم اینکه رویداد تاریخی را امری انسانی و موضوع فهم انسانی می‌داند. جنبهٔ سوم بیگانگی و غیریت رویداد نسبت به ما است؛ چرا که در افقی ورای افق زندگی ما رخ داده است (Ricœur, 1984: 96).

متن رویداد شاید از لحاظ زبان، زمان و مکان و دیگر موانع با ما بیگانه شده باشد. جهت فهم این متن، باید افق دید ما با افق متن آمیخته شود. اگر هرمنوتیک را به تأویل، تفسیر، ترجمه و تعبیر معنا کنیم، آنگاه روش ما تأویل (به اول برگرداندن)، تفسیر (ظاهر کردن معنا)، ترجمه (از زبان و افق متن) و تعبیر (به عبارت امروزی درآوردن) است. تأویل‌کننده برای اجرای متن باید آن را بفهمد، بنابراین قبل از اینکه بتواند به افق معنای آن وارد شود باید موضوع و موقعیت را از پیش بفهمد (پالمر، ۱۳۸۲: ۳۳).

ما با تمایز گذاشتن میان رویداد و فهم رویداد، موقعیت هستی‌شناسانهٔ رویداد را مورد تردید قرار نمی‌دهیم، بلکه تنها از موضع نسبی‌نگری معرفتی، قائل به فهم‌های متفاوت از یک رویداد می‌شویم. فهم هرمنوتیکی متن و رویداد، از دور هرمنوتیکی فهم جزء از کل و کل از جزء، و منوط شدن فهم به پیش‌فهم‌ها حاصل می‌شود. پژوهش تلاش دارد در روشنایی فهم زمینهٔ تاریخی رویداد، درکی از متن و رویداد به دست آورده و روایتی از رویداد تاریخی مورد بحث به دست دهد.

## نتایج تحقیق

### توصیف مواد پژوهش

در این پژوهش پنج شعر از آغاعنایت با رویکردی هرمنوتیکی مورد بررسی قرار می‌گیرد و از زبان یکی از دستگیرشدگان برای بازسازی روایت دستگیری متنفذین مریوان، اورامان و جوانرود تلاش می‌شود. آغاعنایت از متنفذین جوانرود بوده است که بنا به روایت خود، با طرح احمدآقاخان (امیراحمدی) و اجرای سرهنگ محمدعلی ثقفی در بهمن ۱۳۱۰ همراه دیگر متنفذین منطقه، دستگیر و تا پایان حکومت رضاشاه، در زندان اصفهان زندانی می‌شود.

در مجموع پنج شعر و سه نامه منظوم از آغاعنایت به جا مانده است؛ اگرچه خودِ نامه‌ها هم در نامه‌نگاری با دیگر زندانیان این دوره نگاشته شده است، و یا شعری به طنز از وضعیت روزه‌داری و غذای زندان سخن می‌گوید، اما در این پژوهش تنها سه شعر برای بررسی انتخاب شده‌اند. سه شعر با ۳۲۷ بیت، ۲۱۴ بیت و ۴۵۲ بیت قسمت اعظم اشعار وی را دربر دارد و به شرح دستگیری، انتقال به حبس و شرایط دادگاهی و حبس می‌پردازد. بررسی از روی نسخه خطی این اشعار (موجود در کتابخانه شخصی آقای مستوفی پناه) و مقایسه آن با نسخه چاپی (هاشمی، ۱۳۷۸) صورت گرفته است. اشعار به شیوه هجایی بر وزن اشعار عامیانه کردی و به لهجه گوران، که زبان نوشتاری و مذهبی بوده است، سروده شده‌اند.

### شعر اول

نویسنده در آغاز به شرح زندگانی خود پرداخته، سپس مختصری از وضعیت زمان خود می‌نویسد. مشروطه، هرج و مرج ناشی از جنگ و برآمدن رضاشاه را به صورتی گذرا از نظر می‌گذراند. او دوره پس از مشروطه تا تاج‌گذاری رضاشاه در ۱۳۰۴ را مشخصاً دوره هرج و مرج و قحطی نام می‌گذارد. از بیت ۲۸ تا ۹۴ با دیدی نوستالوژیک به توصیف زندگی عشایر و زیبایی‌های آن پرداخته و از آن پس به ماجرای دستگیری توسط نیروهای امیراحمدی و انتقال به زندان می‌پردازد. تصویر سادگی و بی‌آلایشی عشایر شاید از دور دلفریب باشد اما بازنمایی‌های صورت گرفته از عشایر، ملی‌گرایان را به این نتیجه رسانده بود که «عشایر و ایلات ایران را نمی‌توان حسدبرانگیز خواند» (کاتم، ۱۳۹۶: ۶۲)؛ اتحادیه ایلات مسلح کوچنده «همواره خاری در چشم تجددخواهان شهری ایران بود و وحشیگری نسبت به جمعیت ایلاتی و تحریک بی‌جهت آنها مشخصه دائمی این دوره بود» (کرونین، ۱۳۸۵: ۱۶۸). آنان جوامعی یاغی و تمرکزگریز پنداشته می‌شدند که راه پیشرفت کشور مطلوب آنان را سد کرده بودند. نتیجه عملی این تصویر از ایلات، یورش نظامی به

زندگی و فرهنگِ عشایری بود. با وجود این رضاخان از بیم متحد شدن ایلات، با این سدهای پیشرفتِ ملت، به یکجا روبه‌رو نمی‌شد. آنان می‌بایست به عنوان راهزن و یاغی سرکوب می‌شدند. تاکتیک او این‌گونه بود: «در انتظار فرصت باش تا قبیله‌ای شورش کند یا با عملیات راهزنانه‌اش خشم افکار عمومی را برانگیزاند و درست در همان لحظه به مجازات خاطی اقدام کن» (کاتم، ۱۳۹۶: ۶۳-۶۴).

شعر اول، در وصف عشایر معتقد است که از بذر نفاقی که میان آنان بوده است حکومت به طمع مسلط شدن بر آنان می‌افتد. در آغاز کسانی با خلعت و وعده و خیالِ خدمت تطمیع شده و با میل خود تمامی سلاح‌هایشان را جمع کرده و تحویل مرکز می‌دهند. هرکسی به گونه‌ای از اسلحه بیزار شده بود و با این خیال که دیگر جنگ تمام خواهد شد و آنگاه حق را می‌توان از طریق دولت پی گرفت، داوطلبانه سلاح‌ها را تحویل دولت می‌دهند. به روایت وی، تمامی عشایر در صفحه غرب به جز اورامان، داوطلبانه مطیع دولت شدند و اوامر دولتی را با صداقت اجرا می‌کردند. چون اورامان حاضر به تحویل سلاح نشده بود، حکومت برای تحویل سلاح‌های اورامان اردو کشی کرده، تمامی سران عشایر دیگر همراه و راهنمای قشون دولتی می‌شوند. جنگی درمی‌گیرد و بیش از یک ماه طول می‌کشد. آنگاه که ارتش موفقیتی کسب نمی‌کند، با وساطت سران عشایر و با سوگند و قرآن و با حيله سلاح‌هایشان را تحویل می‌دهند. رویداد خلع سلاح در اینجا پایان می‌یابد.

نقطه آغاز سیاه‌بگیری‌ها، آمدن سپهبد [امیراحمدی] آن‌هم بدون هیچ نزاعی به نوسود (اورامان) است. سپهبد اگرچه اوضاع را آرام اما به دلخواه نمی‌یابد. از این رو به تمامی متنفذین خاص و عام از قصر شیرین تا مرابون حکم می‌کند که التزام بدهند در صورت رؤیت شدن سلاح در مناطق آنان شدیداً مجازات خواهند شد. اما این ظاهر پیام بود. وی پنهانی دستور داده بود که با حيله و تزویر و با سوگند قرآن یا تحت نام مشورت، همه متنفذین را احضار کنند. تنها به خاطر صورت ظاهری پیام، مناطق برای ابراز پابندی به التزامشان، حتی تفنگ‌ها و خنجرهای قدیمی را نیز تحویل می‌دهند. در روز ۲۸ بهمن سال ۱۳۱۰ متنفذین و سران عشایر جوآنرود جهت مشورت فراخوانده می‌شوند اما در آنجا «حسب الامر جناب سپهبد بازداشت می‌شوند تا کل منطقه به دنبال سلاح تفتیش شود»<sup>۱</sup>. پیداست که دستگیری سران عشایر با حيله و در صلح بوده است. در همخوانی با این روایت، روایت محمد طاهر سلطانی - از دستگیرشدگان عشایر در زندان قصر- نیز نشانی از جنگ

۱. واتن «حسب الامر» ناغهی سپه‌هبود دهست نه پا خه‌تا نه‌که‌ردئ بی خود  
ته‌وفیق‌نه نه‌ی جا چه‌ند شه‌وانه و رڤ  
تا ته‌فتیش که‌رم‌ن قه‌لای جوآنرڤ

برای امنیت در خود ندارد: «تمامی دستگیری سران با حيله و ترفند و قرآن و قسم بود، هر گاه هم با عشایر وارد جنگ می‌شدند جز بندرت بارها در محاصره قرار می‌گرفتند» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۲۱۸) و مؤید نظر کاتوزیان می‌باشد که معتقد است اگر شورش‌هایی در سال‌های نخست سلطنت رضاشاه برپا می‌شد، «در اکثر موارد محصول واکنش به خودسری واحدهای ارتش رضاخان در رفتارشان نسبت به عشایر، جماعت‌های قومی، و بزرگان ولایات بود» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۰).

ادامهٔ شعر اول، شرح انتقال به زندان است: نظامیان صف بسته و ما را دست‌بسته از میان آن‌ها حرکت دادند. هر چهار نفر را به هم بسته و دو سرباز را میان آنها قرار دادند و دو طرف ما را صف‌های سربازان گرفته بودند. در سرمای زمستان و گل و لای فصلی، زندانیان با پای پیاده به سوی روانسر حرکت داده می‌شوند. نویسنده چند روز پیاده‌روی با پاهای زخمی در سرما، و گرسنگی در اسارت را توصیف می‌کند. سپس آنان را به شهر آورده و به نمایش می‌گذارند. به تمامی اناث و ذکور، صغار و کبار اعلام شده بود که به تماشای اسرا بیایند. نویسنده بی‌دلیلی این برخورد فاتحانه را یادآور می‌شود «آخر اسارت و بنده کردن مردمی که خود مطیع بوده و با صلح برای مشورت آمده است، چه هنری است که می‌خواهید نمایش دهید؟ آن گونه ما را به نمایش گذاشتند که گویی اسیر در جنگ با یک کشور خارجی بودیم»<sup>۱</sup> و همچون حیوان و گلهٔ گوسفند انواع تحقیر را بر آنان روا می‌دارند. ده شب دیگر بدون پتو و زیرانداز و تنها با نان خشک در آنجا در بازداشت می‌مانند. در همان جا چندین نفر می‌میرند، نویسنده از میان کشته‌شدگان از نادر سان اورامان و فتح‌الله ایناخی اسم می‌برد.

پس از آن در دسته‌های پنجاه شصت نفره، «مأمور و محبوس، بار ماشین‌های باری می‌شوند». مسیر حرکت را از کرمانشاه به اسدآباد، همدان، قزوین و سپس به تهران ذکر می‌کند. در تهران، پس از ده روز حبس در باغ‌شاه، محبوسین دسته‌دسته تقسیم زندان‌های مشهد، سمنان، قصر قجر، کاشان و اصفهان می‌شوند. از دستهٔ ۳۰ نفرهٔ آغاعنایت، ده نفر تحویل زندان کاشان و در روز سیزده بدر ۱۳۱۱ بیست نفر باقیمانده به زندان اصفهان تحویل داده می‌شوند. پس از چندی، بیست زندانی دیگر از اورامان و مریوان به آنها ملحق می‌شوند. بدون خبر، بی‌دلیل و بدون جرم، محکمه‌ای برای آنان تشکیل می‌شود و هر کدام پس از دو جلسه محاکمه احکامی پنج ساله یا ده ساله دریافت می‌کنند.

آن گونه که از روایت پیداست، همان گونه که اولین برخورد ایران با مدرنیت برخورد با وجه امپریالیستی و نظامی آن در جنگ های روسیه بود، نخستین برخورد جوامع غیر شهری ایران با دولت مدرن نیز برخورد با وجه نظامی آن به بی رحمانه ترین شیوه بوده است. اگر پرسش عباس میرزا پرسش از علت عقب ماندگی «ما» در مقابل «دیگری» است، بعدها تصویر برساخته شرق شناسانه از ایران باستان درونی می شود و «ما» بی انحطاط نیافته به تصور درمی آید. اگر «خود» پای در راه تجدد و بازیابی عظمت باستانی گذاشته است، هر آنچه که با این تصویر سازگار نیست غیر/دیگری و عامل عقب ماندگی است. عقب ماندگی فرافکنی می شود، کوچ نشینی به مثابه «میراث گله های ترکی - مغولی» (بیات، ۱۳۸۲: ۳۱۷) پنداشته می شود و باید از میان برداشته شود. «ایلات»، «عشایر»، «اقوام» و هر آن فرهنگی که در خارج از مرکز وجود دارد عامل این عقب ماندگی است و باید با اراده مرکز چنان مهار و کنترل شود که در راستای پیشرفت قرار گرفته و سد راه توسعه مملکت نشود (روحی، ۱۳۹۲).

اگر سوژه ملی گرای ایرانی در تعلیل عقب ماندگی، عظمت باستانی خود را از شرق شناسان گرفته، آن را درونی کرده و از مقایسه آن گذشته با واقعیت نامطلوب، استبداد را عامل عقب ماندگی دانست، انقلاب مشروطه را تحقق بخشید؛ اما هم زمان شدن مشروطه با قرارداد ۱۹۰۷ سن پترزبورگ و پس از آن رویدادهای جنگ بین الملل اول، قحطی، آشوب و بازیگردانی سیاسی قدرت های بزرگ، مشروطه را ناکام گذاشت. آنگاه نبود استبداد به هرج و مرج معنا شد و هیچ کدام از این دو، راهی به رهایی از عقب ماندگی پنداشته نمی شوند. با ناکامی در تعلیل عقب ماندگی و گیر افتادن در دو گانه استبداد/هرج و مرج، سوژه ملی گرا در پی انکار و فرافکنی برمی آید. هر آنچه که عامل شکستن تصویر آرمانی وی از خویش است به دیگری بدل می شود. این گونه، عشایر و ایلات با سرشت نظم ناپذیر، سنتی، متکثر خود به دیگری سوژه ملی گرای شهری بدل می شوند. سوژه ملی گرا میان توهم و واقعیت از هم گسیخته می شود: واقعیتی متکثر در مقابل توهم وحدانیت، واقعیتی عقب مانده در مقابل توهم عظمت و برتری. از این رو اگرچه از ترس فروپاشی و هرج و مرج دوباره به استبداد پناه می برد؛ اما استبدادی را در رویا می پروراند که عظمت گم گشته ایران باستان را بازیابد. «استبداد منور» از این رؤیا متولد می شود. در عالم واقع این ایده با مرزهای قدرت عشایری و تکثر موجود تناقض می یابد. از آنجا که فرض ملی گرایان بر یکدست بودن قومی و زبانی ایران باستان بود، هر گونه تکثر نشان انحراف از آن تصویر یکدست قلمداد شده و باید از میان برداشته می شد؛ «هویت متکثر جامعه ایلی و عشیره ای، نظم گریزی، حاکمیت شدید عرف و عادت در نظام ایلیاتی، گویش و پوشش متفاوت آنان در تعارض آشکار» (واعظ، ۱۳۸۸b) با این

تصویر قرار گرفت و این در حالی بود که «حدود یک سوم تا یک چهارم جمعیت کشور را در آغاز قرن بیستم در ایران تشکیل می‌داد» (بیات، ۱۳۸۲: ۳۱۸). برای تضمین قدرت مطلقه استبداد منور در ایرانی یکپارچه، «لازم بود استقلال ایلات در هم شکسته شود» (کاتم، ۱۳۹۶: ۶۳). به یکباره عشایر که در انقلاب مشروطه و جنگ بین‌الملل اول نقش آفرینی کرده بودند، به مثابه نیرویی اهریمنی برای فروپاشی تصویر شدند. سوژه ملی‌گرای ایرانی، دیگری خود را در نیروی واگرا، آلت دست بیگانه، عقب‌مانده و ضدپیشرفت عشایر یافته بود.

### اشعار دیگر

در اشعار دوم و سوم، نویسنده با دقت بسیار نام مکان‌ها را به یاد می‌آورد و از باد صبا می‌خواهد از آن مکان‌ها دیدن کند تا دست آخر به سرزمین پدری رسیده و می‌خواهد بداند اکنون در آنجا چه خبر است؟ میل به مبارزه با فراموشی و نیز مبارزه با فراموش شدن سرزمینی که دیگر برای شاعر وجود ندارد، مرکز معنایی شعر است. وضعیت در جای جای اشعار دوم و سوم، مورد اشاره واقع شده است. به‌عنوان مثال از خانواده مستوفی در پاره اسم می‌برد که پیشتر به خاطر اختلافات محلی املاک خود را ترک کرده و به امید تأمین امنیت از سوی حکومت به املاک خویش بازگشته بودند؛ اما همراه برادر، عمو و پسر عمویش دستگیر شده و به‌رغم حکم پنج ساله بیش از شش سال در زندان می‌مانند و از آن پس یکی پس از دیگری در زندان می‌میرند. نحوه برخورد با اجساد این کشتگان گورغریب نیز جای تأمل دارد: «نعش یک روز نگه‌داشته می‌شود تا پزشک زندان مرگش را تأیید کند و پس از آن بی‌هیچ توضیحی به بیرون از شهر منتقل می‌شود؛ نه سنگ قبری و نه نشانی که کجا پرت شده‌اند»<sup>۱</sup>.

در شعر سوم که باد صبا با خبر سرزمین پدری بازمی‌گردد، بر باد رفتن شیوه زندگی قدیم و در تب و تاب بودن اجتماع و از بین رفتن شیرازه اجتماعی نشان داده می‌شود. در این شعر نیز نام خاص مکان‌ها و عشایر با دقت آورده شده است. اما با این تفاوت هدف بیان کردن تاریخ عشایر و به یاد آوردن بزرگی آنان در گذشته است. در چند بیت به نقش عشایر در دفاع از سرحدات کشور اشاره شده است. اما روی هم‌رفته تصویری از جامعه‌ای از هم‌پاشیده پس از رویداد به دست می‌دهد.

---

۱. نه‌و جا گفته بی‌هک شه‌وانه‌رؤ تا دوکتور به‌یؤ ته‌س‌دیق بکه‌رؤ  
نه‌و سا مه‌وه‌ردن وه که‌ناری شار بن قه‌درو حورمه‌ت به وئنه‌ی نه‌غیار

## فهمی از روایت رویداد

در روایتی که به دست داده شد، پیداست که عشایر منطقه خود از هرج و مرج دوران جنگ خسته شده‌اند و خواستار وجود نیرویی هستند که انتظام بخش باشد. از این رو به صورت داوطلبانه با دولت همکاری می‌کنند و حتی بعد از خلع سلاح داوطلبانه، در مرحله دوم سلاح‌های قدیمی خویش را تحویل می‌دهند. اما به ناگاه بدون اینکه بدانند در کین تیزی شبه‌مدرنیسم از تکثر واقع شده‌اند، «بدون خبر، بی جرم و تقصیر» در دام احمدآقاخان می‌افتند. روایت نویسنده از تأثیرات اجتماعی رویداد تکان‌دهنده است و جامعه‌ای از هم‌پاشیده و بدون شیرازه را تصویر می‌کند. اگرچه در سراسر اشعار غم غربت دیده می‌شود، اما مرکز اصلی و پیونددهنده تمامی مفاهیم، مفهوم ستم‌دیدی است. غم غربت راوی، غم پرتاب شدن در جهانی دیگر است که تنها حبس آن را تجربه کرده است، تمامی جهان آزادی که می‌شناسد به روزگار و شرایط اجتماعی‌ای تعلق دارد که دیگر وجود ندارد. اما چه آنگاه که در شعر اول در وصف زندگی عشایری روزگاران گذشته یک روز شکار را بازگو می‌کند و چشم در چشم شکار، معنای نهفته در چشمان شکار را نمی‌فهمد که به او می‌گوید اسیر شدن بی‌دلیل در چنگال ظالم چقدر دردناک است و چه زمانی که روایتی از اسارت، انتقال و حبس ارائه می‌دهد و چه آنگاه که در اوج فرودستی و بی‌صدایی، دست به دامان توجیه با تقدیر شده و دست به دعا برمی‌دارد و چه هنگامی که به گونه‌ای نوستالوژیک به ذکر اسامی خاص منطقه خود و تاریخ عشایری می‌پردازد که اکنون روی به نابودی گذاشته‌اند، مرکز تمامی مفاهیم شرح ستم‌دیدی است. پیمان‌شکنی در میان عشایر منطقه گناهی بسیار بزرگ به حساب می‌آید، ستمی که روا داشته شده است از راه پیمان‌شکنی و فریب بوده است.

در این روایت، برقراری امنیت لاقفل در معنای پذیرفته‌شده آن جایی ندارد، مگر آنکه وجود عشایر، افراد متنفذ و هرگونه قدرتی برای حفظ تکثر و هویت در یک جامعه مخلّ امنیت تعریف شود. خود این محبوسین به امید برقراری امنیت به دام افتاده بودند، از این رو بهانه برقراری امنیت برای حبس این افراد معقول به نظر نمی‌رسد. همچنین اگر همچنان که در روایت است جمعیت شهر از پیر و جوان برای اسارت بزرگان و متنفذین خود به شیون و زاری می‌پردازند، این پرسش پیش می‌آید که امنیت برای چه کسی؟ پیداست که این برقراری امنیت از دید نخبگان مرکز و برای آنان تعریف شده است. جدا از این، نوع برخورد بسیار بی‌رحمانه با این افراد، برخورد با بردگان را به یاد می‌آورد. حتی اگر نمایش قدرتی که با این اسیران در شهر داده می‌شود برای مرعوب‌ساختن مردم و استقرار قدرت مرکزی باشد، عمق نفرت، بی‌رحمی و تحقیری که نسبت به این محبوسین روا داشته می‌شود، با ادعای تحت حاکمیت قانون در آوردن گروهی یاغی و

ضدپیشرفت هیچ همخوانی‌ای ندارد. همان‌گونه که قوم‌مداری دانش غربی، امه سزر و فانون را بر آن داشت که بگویند «فاشیسم همان استعمار بود که به خانه خود، اروپا بازمی‌گشت» (یانگ، ۱۳۹۰: ۳۳۶) و هانا آرنست نیز به آن اشاره کرده و آن را «اثر بومرنگ» (Arendt, 1973: 155) می‌نامد، می‌توان استبداد نظامی رضاشاه در مرکز را ناشی از امتداد همان نگرش تکثرستیز و نمونه‌ای از اثر بومرنگ دانست.

### نتیجه‌گیری

در روایتی که از رویداد برخورد با عشایر از دیدگاه فرودست ارائه شده است، تباین آن با اسنادی که این رویداد را سرکوب یاغیان و راهزنان برای برقراری امنیت بازنمایی می‌کند، آشکار می‌شود. اگر تولید دانش و روایت، محصول و مولد روابط قدرت است و مبنایی برای کنش‌های آینده می‌شود، محصور ماندن در روایت غالب، فراهم کردن امکان گرفتار ماندن در روابط قدرت مولد این روایت است. برای رسیدن به موضعی انتقادی، باید به تبارشناسی این سیستم‌های دانش پرداخت و به سرچشمه‌های این مجموعه نظام‌مند از تصاویر رفت.

آشکارسازی دیدگاه شبه‌شرق‌شناسانه جامعه شهری مرکز نسبت به جوامع غیرشهری و تبیین دیگری‌سازی در فرایند نوسازی ایرانی و نشان‌دادن شیوه بازنمایی دیگری به‌مثابه عقب‌افتاده، وحشی و یاغی اولین گام برای گرفتن موضع انتقادی است. پرداختن به تاریخ فرودستان در روند نوسازی از خلال پاره‌های پراکنده و ردپاهای آنان، در واقع فراهم کردن امکان تاریخ‌های متکثر، به صدا درآوردن روایت فرودستانی که تنها ابژه‌هایی برای کنترل و اعمال قدرت بوده‌اند و رها کردن روایت تاریخ از چنگال ایدئولوژی‌های مسلط است.

اگر اولین مواجهه مردمان حاشیه با دولت مدرن، مواجهه‌ای این‌چنین با ارتش و زندان رضاشاهی بوده است، اگر خاطره حاشیه از دولت مدرن ستم‌دیدگی و برخورد خشن بوده است، نباید این خاطره جمعی تحت نام تاریخ ملی گرا انکار شود بلکه باید به یاد آورده شده و این زخم تاریخی ترمیم گردد. باید این رویداد از زبان فرودستان نیز شنیده شود تا به یادبودی برای همگان بدل شود.

### منابع و مآخذ

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی. چاپ هفدهم. ۱۳۸۹.



- اتحادیه، منصوره (۱۳۶۱). **مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران در دوره دوم مجلس شورای ملی**. تهران: نشر تاریخ ایران.
- احمدی، بابک (۱۳۸۶). **رساله تاریخ: جستاری در هرمنوتیک تاریخ**. تهران: نشر مرکز.
- امیراحمدی، احمد (۱۳۷۳). **خاطرات نخستین سپهبد ایران**. تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- امیرطهماسبی، عبدالله خان (۱۳۸۵). **یادداشت‌هایی از آشوب‌های عشایری و سیاسی آذربایجان**. تهران: پردیس دانش نشر و پژوهش شیرازه.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۷). **دیوان ملک الشعراء بهار**. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- بیات، کاوه (۱۳۸۲). «رضاشاه و عشایر». در **رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین**. توسط استفانی کرونین. ترجمه مرتضی ناقب‌فر. تهران: جامی. صص ۳۱۷-۳۲۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶). **عملیات لرستان، اسناد سرتیپ محمد شاه‌بختی**. تهران: شیرازه.
- پالمر، ریچارد ا. (۱۳۸۲). **علم هرمنوتیک: نظریه تاویل در فلسفه‌های شلایرماخر، دیتلای، هایدگر، گادامر**. ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی. تهران: هرمس. چاپ دوم.
- تاپر، ریچارد. (۱۳۸۲). «نمونه ایل شاهسون». در **رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین**. توسط استفانی کرونین. ترجمه مرتضی ناقب‌فر. تهران: جامی. صص ۳۲۷-۳۵۹.
- خامه‌ای، انور (۱۳۷۲). **خاطرات سیاسی**. تهران: گفتار.
- روحی، مراد (۱۳۹۲). «پرابلماتیزه کردن گسست تاریخی کردستان ایران (تأملی بر شکاف پیشامدرن/مدرن)». **مجله جامعه‌شناسی ایران** ۱۴ (۴): ۶۵-۹۸.
- سازمان اسناد ملی. ۱۳۱۱-۱۳۲۰. «پرونده کیفری محمدعلی بیگ از طایفه بهرام‌بیگی مریوان». شماره ۲۸/۲۹۴.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۱۱-۱۳۱۷. «پرونده کیفری یکی از اکراد بنام محمدطاهریگ متهم به شرارت». شماره سند ۴۷/۲۹۴.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۱۱-۱۳۱۸. «پرونده کیفری یکی از اکراد مریوان به نام امین» شماره ۳۲/۲۹۴.
- سعید، ادوارد. (۱۳۸۶). **شرق‌شناسی**. با ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: امیرکبیر.
- سلطانی، محمدطاهر (۱۳۸۴). **خاطرات سلطانی: از قصر شیرین تا قصر قجر**. تهران: سپا.
- عزیززاده، میرنبی (۱۳۸۵). «رضاخان پهلوی و سیاست خلع سلاح و اسکان عشایر شاهسون». **تاریخ معاصر ایران** ۱۰ (۳۷): ۱۴۷-۱۷۲.
- علوی، بزرگ (۱۳۵۷). **پنجاه و سه نفر**. تهران: انتشارات جاویدان.
- فوران، جان (۱۳۷۷). **مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران**. ترجمه احمد تدین. تهران: خدمات فرهنگی رسا.

- کاتم، ریچارد (۱۳۹۶). **ناسیونالیسم در ایران**. با ترجمه احمد تدین. تهران: کویر. چاپ پنجم.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون. (۱۳۸۵). «جامعه و دولت در دوره رضا شاه». در **تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضا شاه**، توسط تورج اتابکی، با ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس. صص ۲۳-۶۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰). **دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی**. با ترجمه حسن افشار. تهران: مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون. (۱۳۷۳). **اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی**. با ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: مرکز.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۵). «ارتش، جامعه مدنی و دولت در ایران: ۱۳۰۰-۱۳۰۵». در **تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضا شاه**، توسط تورج اتابکی و اریک یان زورش، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس. صص ۱۳۷-۱۸۱.
- نصیری، محمدرضا، علی بیگدلی، علیرضا علی صوفی، و رضا معینی رودبالی (۱۳۹۳). «پژوهشی درباره تخته قابوی ایلات و عشایر فارس در عصر پهلوی اول و پیامدهای مالیاتی آن با اتکا به اسناد تاریخی». **گنجینه اسناد** (۹۴): ۶-۲۷.
- هاشمی، باقر (۱۳۷۸). **دیوانی ناغاعینایت**. تهران: اب‌صالح.
- هرودوت (۱۳۸۹). **تاریخ هرودوت**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: اساطیر.
- واعظ، نفیسه (۱۳۸۸). «اهداف و روند سیاست فرهنگی دولت پهلوی اول برای ایلات و عشایر». **تاریخ ایران و اسلام** ۱۹ (دوره جدید شماره ۱، پیاپی ۷۵): ۱۳۵-۱۶۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). «نهادهای شیوه‌های خط‌مشی‌گذاری عشایری در دولت پهلوی اول». پژوهش‌های تاریخی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان) (دوره جدید، شماره ۴): ۱۰۹-۱۳۰.
- یانگ، رابرت (۱۳۹۰). **اسطوره سفید: غرب و نوشتن تاریخ**. با ترجمه جلیل کریمی و کمال خالقی‌پناه. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

## References

- Abrahamian, E. 1999. *Īrāni Biyni Dū Inqilāb*. A. Gul Muḥammadī. & M.I. Fatāhī. (Translators). Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Aḥmadī, B. 2008. *Risāliyah Tārīkhi, Djustārī dar Hirminūtki Tārīkh*. Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Amīr Aḥmadī, A. 1995. *Khātirāti Nukhustīn Sipahbud dar Īrān. Pazhūshighāhi wa Muṭālī'āti Farhangī*, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Amīr Ṭahmāsībī, 'A. 2007. *Yādāshthāi az Āshūbhāyi 'Ashāyirī wa Sīyāsīyi Āzarbāydjān. Shīrāzih*, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- 'Alawī, B. 1979. *Pandjāh-o-Sināfar. Djāwīdān*, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Arendt, H. 1973. *The origins of Totalitarianism*. New ed. with added prefaces. Harcourt Brace Jovanovich, New York. (In English) (**Book**)

- 'Azīz Zādih, M.N. 2007. Riḍā Khān Pahlawī wa Sīyāsati Khal'i Silāh wa Iskāni 'Ashāyirī Shāhsawan. The Temporary History of Iran, (37)10: 147-172. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Bahār, M.T. 2009. Dīwāni Malik al-Shu'arā' Bahār. Niḡāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bast, O. 2009. Disintegrating the 'Discourse of Disintegration'. In Iran in the 20th century, by Touraj Atabaki. Tauris, London. (In English) (**Book**)
- Bayāt, K. 1998. 'Amaliyāti Luristān, Documents of Brigadier General (Sartip) Shāh Bakhfī. Shīrāzih, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- \_\_\_\_\_. 2004. Riḍā Shāh wa 'Ashāyir. Djāmī, Tehran. (In Persian) (**Parts of Book**)
- Chaturvedi, V. 2000. Mapping Subaltern Studies and the Postcolonial. Verso, London. (In English) (**Book**)
- Cottom, R. 2018. Nsiyūnālīsm dar Īrān. 5<sup>th</sup> Ed. A.Tadayun. (Translator). Kawīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Cronin, S. 2007. Artīsh, Djāmī'ih wa Dūlat dar Īrān 1922-1924; dar Taḍjadudi Āmirānih, Djāmī'ih wa Dūlat dar 'Aṣri Riḍā Shāh Tawasuti Tūradji Atābakī. P: 137-181. M. Haḡīkat Khāh. (Translator). Kuḡnūs, Tehran. (In Persian) (**Part of Book**)
- Cronin, S. 2008. Subalterns and Social Protest. Routledge, London. (In English) (**Book**)
- Foran, J. 1999. Muḡāwimati Shikannandih; Tārīkhī Taḡawulāti Idjtimā'iyi Īrān. A.Tadayun. (Translator). Rasā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Gramsci, A. 2014. Notes on Italian History. In Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci, by Antonio Gramsci, Quintin Hoare and Geoffrey Nowell-Smith, 44-120. (**Journal**)
- Guha, R. 1982. Subaltern Studies: Writing on South Asian History and Society. Oxford University Press, Delhi. (In English) (**Book**)
- Hall, S. 1992. The West and the Rest: Discourse and power. In Formations of Modernity, by Stuart Hall and Bram Gieben. P. 275-331. Polity in Association with Open University, Oxford. (In English) (**Book**)
- Hāshimī, B. 2000. Dīwānī 'Aḡhā'ināyih-ti. Abāšālih, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Herodotus. 2011. Tārīkhī Hirūdūt. M. Thāḡibfar. (Translator). Asāthīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Iggers, G. G. 2005. Historiography in the Twentieth Century. Wesleyan University Press, Middletown CT. (In English) (**Book**)
- Itihādīh, M. 1983. Marām Nāmihā wa Nizām Nāmihāyi Aḡzābi Sīyāsīyi Īrān dar Dūriyi Duwumi Madjlisi Shūrāyi Millī. Tārīkhī Īrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kātūziyān, M. 'A. (Humāyūn). 1995. Iḡtiṣādi Sīyāsīyi Īrān az Mashrūfiyat tā Pāyāni Silsilīyih Pahlawī. M.R. Naftī. & K. 'Azīzī. (Translators). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- \_\_\_\_\_. 2002. Dūlat wa Djāmī'ih dar Īrān; Inḡirādi Kādjār wa Istīkrāri Pahlawī. H. Afshār. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- \_\_\_\_\_. 2007. Djāmī'ih wa Dūlat dar Dūriyi Riḍā Shāh; dar Taḍjadudi Āmirānih, Djāmī'ih wa Dūlat dar 'Aṣri Riḍā Shāh Tawasuti Tūradji Atābakī. P: 23-64. M. Haḡīkat Khāh. (Translator). Kuḡnūs, Tehran. (In Persian) (**Part of Book**)
- Khāmī, A. 1994. Khāḡirāti Sīyāsī. Guftār, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Law, J. and R. Benschop. 1997. Resisting Pictures: Representation, Distribution and Ontological Politics. In Ideas of Difference: Social Spaces and Labour of Division, by Kevin Hetherington and Rolland Munro. P.158-182. Blackwell Publishers, Oxford. (In English) (**Part of Book**)
- Naṣīrī, M. 'A. Bīgdilī. 'A. 'Alī Šūfī. R. Mu'imī Rūdbālī. 2015. Pazhūhishī Darbāriyi Taḡhīhī Qāpūyi Īlāt wa 'Ashāyiri Fārs dar 'Aṣri Pahlawīyi Awal wa Payāmadhāyi Mālīyātīyi Ān bā Itikā bi Asnādi Tārīkhī. Gandjīniyi Asnād, (94):6-27. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Palmer, R.A. 2004. 'Ili Hirminūtīk, Nazarīyiyih Ta'wīl dar Falsafihāyi Schleiermacher, Dilthey, Heidegger, Gadamer. 2<sup>nd</sup> Ed. M.S. Ḥanāi Kāshānī. (Translator). Hirmis, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Ricœur, P. 1984. Time and Narrative. Vol. 1. University of Chicago Press, Chicago. (In English) (**Book**)
- Rūhī, M. 2014. Problematize Kardani Gusasti Tārīkhīti Kurdistanī Irān (Ta'amulī bar Shikāfī Pīshāmudirn / Mudirn). The Sociology of Iran, (4)14: 65-98. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Said, E. 2008. Sharḵ Shināsī. L. Khandjī. (Translator). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Šesnić, J. 2007. From Shadow to Presence. Vol. 1. Rodopi, Amsterdam; New York. (In English) (**Book**)
- Sultānī, M.T. 2006. Khātirāti Sultānī; az Ḳaṣri Shīrīn tā Ḳaṣri Ḳadjar. Suhā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Tapper, R. 2004. Nimūniyi Īli Shāhsawan. Djāmī, Tehran. (In Persian) (**Parts of Book**)
- The National Documents Organization. 1933-1939. Parwandiyyh Kiyfarī Yikī az Akrād Bināmi Muḥammad Ṭāhir Biyg Mutaham bi Shirārat. No, 47/294. (**Document**)
- \_\_\_\_\_. 1933-1940. Parwandiyyh Kiyfarī Yikī az Akrādi Marīwān Bināmi Amīn. No, 32/294. (**Document**)
- \_\_\_\_\_. 1933-1942. Parwandiyyh Kiyfarī Muḥammad 'Alī Biyg az Ṭāyifiyi Bahrām Biygiyi Marīwān. No, 32/294. (**Document**)
- Young, R. 2012. Uṣṭūriyyh Sifid: Ghārb wa Niwīshṭani Tārīkh, Dj. Karīmī. & K. Khāliḳ Panāh. (Translators). Institute for Social and Cultural Studies, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Wā'iz, N. 2010. Ahdāf wa Rawandi Sīyāsati Farhangīyi Dūlati Pahlawīyi Awal Barāyi Īlāt wa 'Ashāyir. The History of Islam & Iran, 19(1): 135-163. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- \_\_\_\_\_. 2010. Nahādḥā wa Shīwihāyi Khaṭi Mashy Gudhārī dar Dūlati Pahlawīyi Awal. Pazhūhishhāyi Tārīkhī, (4): 109-130. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۴۰، پیاپی ۱۳۰، زمستان ۱۳۹۷

## اوضاع اقتصادی ایالت قهستان در قرون نخستین اسلامی<sup>۱</sup>

مجتبی گراوند<sup>۲</sup>

داریوش نظری<sup>۳</sup>

فرشید جعفری<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۲۱

### چکیده

قهستان یکی از ایالات مهم ایران در قرون نخستین هجری به شمار می‌رفت که نامش با خراسان عجین بود. این منطقه اگرچه در ساختار سیاسی و اداری بخشی از خراسان شمرده می‌شد اما در منابع متعدد جغرافیایی، واحد جغرافیایی و ایالت مستقلی محسوب شده است. قهستان به دلیل موقعیت سوق‌الجیشی، بافت جغرافیایی، اقتصاد مناسب، دوری از دستگاه خلافت و حضور گروه‌هایی مختلفی سیاسی، قومی و مذهبی از دیرباز مورد توجه بوده است. نزدیکی قهستان به سه ایالت مهم خراسان، سیستان و کرمان، این منطقه را به مسیری ترانزیتی و گلوگاهی بی‌بدیل تبدیل کرده بود. این پژوهش درصدد پاسخگویی به این

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.19283.1578

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول)؛ garavand.m@lu.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان؛ nazari.d@lu.ac.ir

۴. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه لرستان؛ farshidjafari1365@gmail.com

پرسش است که اوضاع اقتصادی منطقه قهستان در قرون نخستین اسلامی چگونه بود و موقعیت اقلیمی و جغرافیایی آن چه نقشی در تحولات اقتصادی قهستان داشت؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تحولات تاریخی مثبت (ثبات حکومت، برقراری امنیت و به‌کارگیری نظام‌های مالیاتی عادلانه) و منفی (جنگ‌های خانمان‌سوز، ناامنی، بی‌ثباتی حکومت‌ها، اخذ مالیات‌های ناعادلانه، حوادث ناگوار طبیعی چون قحطی، سیل و بیماری‌های مسری) موجب گسترش مبادلات تجاری یا رکود اقتصاد این منطقه در قرون نخستین اسلامی شده است. روش انجام پژوهش حاضر، توصیفی - تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای است.

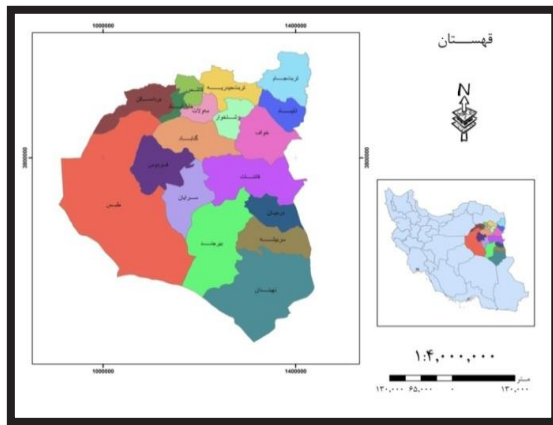
**واژه‌های کلیدی:** قهستان، اقتصاد، خراسان، کشاورزی، دامداری، صادرات.

## ۱ - مقدمه

قهستان معرب قهستان و مخفف کوهستان است (دهخدا، ۱۳۴۴: ۵۳۹ و ابن‌خردادبه، بی‌تا: ۲۴۳ و ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۲۱). قهستان از ایالات مهم ایران در قرون نخستین اسلامی به شمار می‌رفت که بخش اصلی آن را استان خراسان جنوبی و شهرهایی از استان‌های خراسان رضوی، یزد و اصفهان کنونی تشکیل می‌داد و کرسی این ایالت قائن بود. این منطقه در پنج قرن نخست هجری روایت‌گر حضور گروه‌های مختلف نژادی (اعراب، ترکان، کردان، خلیج‌ها، زط‌ها و ...)، مذهبی (مسلمانان، زرتشتیان، مسیحیان، یهودیان و بوداییان) و اجتماعی (عیاران، مطوعه و صعالیک) بود که از علل مهم آن می‌توان موقعیت ژئوپلیتیک این منطقه و دوری از دستگاه خلافت را برشمرد. اگرچه قهستان در این زمان به اقتصادش شهره نبوده، اما بررسی‌ها نشان می‌دهد که این ایالت از موقعیت مناسبی در این زمینه برخوردار بوده است که منابع به صورت پراکنده به آن پرداخته‌اند (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۵۴ و ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۱۸۰ و جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۰ و مجهول‌المؤلف، ۱۳۵۲: ۲۳۴ و حموی بغدادی، ۱۳۶۲: ۱۵۴ و ابن‌فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۹۸).

درباره موضوع حاضر دلبری (۱۳۸۸) در مقاله «نقش اقتصادی سیستان در قرون نخستین اسلامی» کلیاتی از هویت اقتصادی و فرهنگی مشترک ایالات شرقی ایران را بیان کرده است. سادسی و الهی‌زاده (۱۳۹۳) نیز در مقاله «تأثیر جغرافیای اقتصادی قهستان در مناسبات نزاریان و سلجوقیان» به جغرافیای اقتصادی قهستان بعد از برهه زمانی مورد مطالعه پرداخته‌اند. نظر به سهم ملموس اقتصاد در زندگی بشر و برجستگی بیشتر کنش‌های اقتصادی انسان‌ها و با توجه به فقدان وجود پژوهش مستقل و منسجمی در باب اوضاع اقتصادی ایالت قهستان در قرون نخستین اسلامی،

لزوم پرداختن به این امر ضروری است. هدف از انجام این پژوهش تبیین و تحلیل تحولات اقتصادی قهستان در قرون نخستین اسلامی و عمق بخشیدن به مطالعات تاریخی در این باره است. مقاله حاضر از نوع پژوهش‌های نظری است که با روش توصیفی - تحلیلی نگاشته شده است.



شکل شماره ۱. موقعیت تقریبی ایالت قهستان در پنج قرن نخست هجری  
طبق شکل شماره ۲. نقشه خراسان، سیستان و قهستان در قرون نخستین اسلامی  
نقشه‌ی کنونی ایران (مأخذ: مهندس رضا مهجوری) (مأخذ: ابن حوقل، ۱۳۶۶)

## ۲. تحولات اقتصادی قهستان در قرون نخستین اسلامی

اقتصاد یکی از کلیدی‌ترین موضوعات برای بررسی تاریخ تحولات قهستان است. برای آگاهی از اوضاع اقتصادی این منطقه، پرداختن به چند مبحث حائز اهمیت است:

## ۱،۲ امنیت راه‌ها و شهرها

ایجاد امنیت در هر جامعه‌ای علاوه بر این که موجب توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در آن جامعه می‌شود، رونق کسب و کار را هم به دنبال دارد. از این جهت بررسی اوضاع معیشتی اهالی قهستان موضوعی مهم قلمداد می‌شود. از آن جا که برخی شهرهای قهستان در حوالی بیابان واقع شده بودند، همواره خطر در کمین این منطقه بود. این گونه نواحی پیوسته معبر راهزنان بود (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۸۵). یکی از علل جسارت راهزنان، این قضیه بود که نقاط مجاور بیابان تحت لوای دول مختلفی بود و آنان هر زمان از سوی یک دولت مورد تعقیب واقع می‌شدند و به ناچار به قلمرو دیگر حکومت‌ها پناه می‌بردند (بارتولد، ۱۳۷۲: ۱۶۰). قفص‌ها و بلوچ‌ها از جمله‌ی این راهزنان به‌شمار می‌آمدند که در قسمت جنوبی کرمان استقرار داشتند. قهستان نیز در تیررس حملات آن‌ها قرار می‌گرفت و فضای آن‌جا را ناامن می‌کردند (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۱۷۰). مقدسی در توصیف بیابان‌های اطراف قهستان، کرمان و ... ساکنان آن‌جا را اندک، راهزنان را بسیار، راه‌هایش را دشوار، آبادی‌هایش را پراکنده و کمین‌گاه‌هایش را تسخیرناپذیر دانسته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۷۱۶/۲-۷۱۷).

در زمان عضدالدوله امیر قدرتمند بویهی (۳۳۸-۳۷۲ ق) برای مدتی این راهزنان کنترل و مهار شدند (همان)؛ اما ردپای آن‌ها تا چند قرن بعد نیز در این مناطق آشکار است (دلبری، ۱۳۸۸: ۳۳-۵۰). مقدسی درباره نحوه برخورد کوچ‌ها و بلوچ‌ها با مردم این مناطق آورده است: «[قفص‌ها] به هیچ کس رحم نکنند، به گرفتن دارایی بسنده نکرده، گرفتار خود ... با سنگ می‌کشند، ایشان سر اسیر را بر زمین نهاده، همانند مار با سنگ می‌کوبند تا خرد شود ... کسی جز استثنایی از چنگ ایشان رها نمی‌شود. من پرسیدم: چرا چنین؟ گفتند: تا شمشیرهایمان فرسوده نشود ... آنان با فلاخن جنگ می‌کنند و شمشیر نیز دارند. بلوچ‌ها خطرناک‌تر از قفس‌ها بودند ... [اینان] هنگامی که مردی را اسیر گیرند، او را پیرامن بیست فرسنگ پای برهنه و شکم گرسنه با خود می‌رانند» (همان: ۷۱۹-۷۱۷)؛ و در سفرنامه‌ی ناصرخسرو آمده است که با رسیدن فردی به نام امیر گیلکی (۴۴۴ ق) راه‌های این منطقه امن شد: «و اگر کوفجان به راه زدن روند سرهنگان امیر گیلکی به راه ایشان می‌فرستد و ایشان را بگیرند و مال بستانند و بکشند و از محافظت آن بزرگ این راه ایمن و خلق آسوده [شده است]» (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۱۷۰). ناصرخسرو در طی هفده روزی که در طبس بوده است، امنیت آن‌جا را ستوده است: «شب در سرای‌ها نبستندی و ستور در کوی‌ها باشد، با آن که شهر را دیوار نباشد» (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۱۷۰).

علاوه بر طویف و گروه‌هایی که در فوق به آنان اشاره شد، جنگ‌های پی‌درپی که نتیجه آن دست به دست شدن قهستان بود، آسایش را از اهالی این منطقه گرفته بود. یک نمونه از این



نامی‌ها، ایجاد وحشت از سوی اسماعیلیان بود (برتلس، ۱۳۴۶: ۱۴۱؛ سادسی و الهی‌زاده، ۱۳۹۳: ۷۳-۸۸). هرچند که ممکن بود در برخی موارد در کوتاه‌مدت عامل امنیت باشند. سلطان محمود غزنوی بسیاری از قواعد و فرمان‌های آن‌ها را لغو و راه‌ها را امن کرد که در نتیجه آن «ولایات معمور گشتند و کاروان تجار و ارباب صناعت در تردد آمدند» (همدانی، ۱۳۳۸: ۴۴). امنیت در سراسر قهستان به یک اندازه نبود و به اقتدار امرا و ثبات دولت‌ها بستگی داشته است. بی‌کفایتی دولت‌ها و حکام محلی، بروز شورش‌های متوالی و بدون پاسخ، شیرازه دادوستد و بازرگانی قهستان را از هم می‌گسست و بالعکس با برقراری امنیت در شهرها و راه‌ها، تمایل به فعالیت‌های تولیدی و تجاری از سوی بازرگانان، کشاورزان و دامداران بیشتر می‌شد. ایجاد حصار دفاعی و اقدامات امنیتی، در جهت تأمین امنیت راه‌ها انجام می‌گرفت. برقراری امنیت در این منطقه، علاوه بر اقتدار سیاسی، رشد فضای فکری و اقتصادی را در پی داشته است. پیامد اصلی این جریان در این برهه، افزایش ثبات روانی میان مردم این ایالت بود که این خود یکی از عوامل عمده در گردش سرمایه و رونق تجارت و کسب و کار بوده است.

## ۲,۲ راه‌ها و مسافت‌ها

راه‌ها و جاده‌ها یکی از مؤلفه‌های توسعه اقتصاد در یک منطقه هستند. هرچه راه‌های یک منطقه منظم، مجهز و فاصله مبدأ و مقصد به هم نزدیک‌تر باشد، شاهد کمتر شدن هزینه‌ها و سرعت انتقال کالاها و اجناس و در نتیجه شکوفایی اقتصادی آن منطقه هستیم. در آثار جغرافی‌دانان مسلمان آمده است که فاصله مناطق قهستان از همدیگر دور بوده و میان این راه‌ها و شهرها ریبابان احاطه کرده بود؛ اما با این وجود راه‌ها منظم بوده‌اند و از این جهت با مناطق دیگر خراسان متفاوت بود. فاصله هر کدام از مناطق قهستان با یکدیگر و دیگر نواحی، برطبق منابع این چنین بوده است:

**۱,۲,۲ قاین:** مقدسی فاصله قاین تا تون را یک مرحله (یک منزل: ۶ کیلومتر) دانسته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۳/۲). ناصر خسرو این فاصله را ۱۸ فرسنگ (۱۸ مرحله: ۱۰۸ کیلومتر) دانسته است که کاروان قادر بود این مسیر را در چهار روز طی کند (ناصر خسرو، ۱۳۵۴: ۱۷۱). فاصله قاین تا گناباد ۲ مرحله (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۳/۲)، تا طبس گیلکی ۳ مرحله (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۵)، تا طبس مسینان ۲ روز (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۵)، تا خور یک روز، تا گنبد ۲ مرحله (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۳/۲)، تا سنگان یک منزل (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۳) و تا خوسف یک مرحله بوده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۷۱). فاصله قاین تا زوزن را اصطخری ۳ مرحله (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۵)، ابن حوقل سه منزل (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۹۰)، مقدسی ۳ روز (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۳/۲) و

ناصرخسرو ۱۸ فرسنگ دانسته است (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۱۷۱). در نزهت القلوب در مورد فواصل قاین با دیگر شهرهای قهستان این گونه آمده است: «از قاین به هر شهر از قهستان غیر از ترشیز و طبس گیلکی بیست فرسنگ راست باشد» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۴۶). فاصله قاین با چند شهر خارج از منطقه قهستان نیز در برخی منابع ذکر شده از جمله فاصله‌اش با نیشابور ۳۶ فرسنگ (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۷۸) و در جایی دیگر ۹ مرحله و فاصله‌اش تا هرات ۸ مرحله دانسته شده است (حموی بغدادی، ۱۹۹۵م: ۳۰/۱/۴).

**۲،۲،۲ گناباد:** فاصله گناباد تا کندر ۲ روز، تا قاین ۲ روز (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۳) و در جایی ۲ مرحله، تا سنگان یک مرحله (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۳/۲) و در جایی ۲ روز دانسته شده است (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۳).

**۳،۲،۲ ترشیز:** فاصله ترشیز تا قاین ۲ برید (۴ فرسخ) (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۳/۲)، تا کندر یک روز و تا نیشابور ۴ مرحله (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۳) و در جایی ۲۸ فرسنگ دانسته شده است (مستوفی - قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۷۸).

**۴،۲،۲ زوزن:** فاصله زوزن تا قاین را اصطخری ۳ مرحله (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۵)، ابن حوقل ۳ منزل (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۹۰)، مقدسی ۳ روز (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۳/۲) و ناصرخسرو ۱۸ فرسنگ دانسته است. این فاصله تا طبس ۷۲ فرسنگ (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۱۷۱) و تا سلامی یک روز راه بوده است (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۳).

**۵،۲،۲ طبس:** فاصله طبس تا زوزن ۷۲ فرسنگ (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۱۶۹)، تا قاین ۳ مرحله (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۵)، تارقه ۱۲ فرسنگ (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۷۰)، تا نیشابور ۴۰ فرسنگ و تا اصفهان ۱۱۰ فرسنگ بوده است (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۱۶۹).

**۶،۲،۲ تون:** فاصله تون تا قاین یک مرحله (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۳/۲) و در جایی ۱۸ فرسنگ (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۱۷۱)، و تارقه ۲۰ فرسنگ دانسته شده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۷۰).

**۷،۲،۲ خوسف:** فاصله خوسف تا قاین قصبه قهستان یک مرحله (همان) و تا خور یک فرسنگ بوده است (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۵).

**۸،۲،۲ خور:** خور تا قاین یک روز و تا خوسف یک فرسنگ فاصله داشته است (همان).

**۹،۲،۲ بوزجان:** بوزجان تا مالن ۲ مرحله (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲: ۵۱۳)، تا نیشابور ۴ مرحله (حموی بغدادی، ۱۹۹۵م: ۳۰/۱/۴) و به سخنی دیگر ۳۸ فرسنگ و تا هرات ۳۰ فرسنگ فاصله داشته است (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۷۸).

**۱۰،۲،۲ سنگان:** سنگان تا قاین یک منزل (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۳) و تا مالن یک مرحله (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۳/۲) و به سخنی دیگر یک منزل فاصله داشته است (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۳).

۱۱،۲،۲ **کندر:** کندر تا قاین ۲ مرحله (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۳/۲)، تا ترشیز یک روز راه و تا گناباد ۲ روز راه فاصله داشته است (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۳).

**جدول ۱. جدول فاصله‌ی شهرهای قهستان از همدیگر**

ردیف	مبدأ	مقصد	تون	گناباد	طبرس گیلکی	طبرس مسینان	خور	کندر	سنگان	خوسف	زوزن	ترشیز	قاین	مالن	رقه
۱	قاین							۲ مرحله	یک مرحله	یک مرحله	۳ مرحله	۲ بريد (۴ فورسج)			
۲	ترشیز						یک روز					۲ بريد (۴ فورسج)			
۳	زوزن				۷۲ فورسج										
۴	طبرس									۷۳ فورسج					
۵	تون													۲۰ فورسج	
۶	خوسف						یک فورسج								
۷	خور								یک فورسج						
۸	بوزجان												۲ مرحله		
۹	گناباد							۲ روز	یک مرحله						
۱۰	سنگان													یک مرحله	
۱۱	کندر														۲ مرحله

مآخذ: (برگرفته شده از اطلاعات و داده‌های مقاله حاضر)

بیان معیارهای مختلف؛ مرحله، منزل، فرسنگ (فرسخ)، برید و روز برای طول مسیر شهرها و نواحی قهستان است. مورخان و جغرافی دانان از مسافت‌های تخمینی خود یا آنچه در بین اهالی منطقه (به‌ویژه تجار و دولتی‌ها) معمول بوده است، استفاده می‌کردند. فاصله‌ی اکثر شهرها با کرسی این ایالت - غیر از ترشیز و طبس گیلکی - حدود ۲۰ فرسنگ است اما در مورد سایر مسافت‌ها اختلاف مشهود است. همین امر خود به رونق اقتصادی قائن به عنوان قصبه قهستان در عرصه‌های مختلف، کمک شایانی کرده است.

### ۳،۲ خراج

خراج به بخشی از درآمدها و دارایی گفته می‌شد که به منظور اداره امور پایتخت و توابع آنجا، توسط دستگاه دولتی از مردم گرفته می‌شد و به تمام بخش‌های اقتصادی اعم از تجارت، کشاورزی و صنعت تعلق می‌گرفت. همچنین ممکن بود به شکل‌های گوناگون کاری، پولی و جنسی دریافت شود و همواره یکی از مهم‌ترین منابع مالی حکومت‌ها به شمار می‌رفت (پاینده و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۴۴). خراج یکی از معیارهایی است که می‌توان با استفاده از آن، از میزان آبادانی و ثروت و البته اجحاف در حق مردم آگاه شد. مأمور وصول مالیات معمولاً قباله‌ای به خلیفه می‌سپرد که به موجب آن موظف می‌شد مبلغ معینی مستقیماً به نام خراج جمع‌آوری و به خلیفه پرداخت نمایند، که در موارد بسیاری وی علاوه بر آن مبلغ به‌طور خودسر بر آن میزان می‌افزود و این امر معاش مردم، مخصوصاً روستاییان را برهم می‌زد است (برتلس، ۱۳۴۶: ۲۱). وضع مالیات پس از ورود اعراب به ایران باعث شده بود که اهالی آن به کشاورزی و توسعه آن چندان توجهی نکنند (پطروشفسکی، ۱۳۵۴: ۴۳؛ لمبتون، ۱۳۴۵: ۷۳-۷۴).

رونق و رفاه اقتصادی در برخی مواقع، به دلایلی همچون بلاای طبیعی و آشفتگی‌های سیاسی استمرار نمی‌یافت و فعالیت‌های تجاری و کسب و کار مردم قهستان مختل می‌شد. از مهم‌ترین کارهایی که می‌توانست به بازیابی فعالیت‌های تجاری و رونق اقتصادی کمک کند، برقراری معافیت‌های مالیاتی بود. اما بیشتر اوقات در قهستان نه تنها مالیات‌ها با درآمدها انطباقی نداشت و معافیتی در کار نبود، بلکه مالیات‌های غیرمتعارفی نیز گرفته می‌شد. در زمان امویان به علت اجحاف حکام این سلسله، گروه کثیری از مردم املاک خود را رها کردند که این امر برای امویان مایه بحران مالیاتی شد (فرای، ۱۳۶۳: ۸۶-۸۷). موضوعی که بیشتر باعث خشم مردم می‌شد، مالیات‌بندی غیرقانونی بر کارهای دستی، هدایای نوروزی و سایر جشن‌ها بود. وضع این‌گونه مالیات‌ها بیش از جزیه و خراج مردم را به ستوه آورد، زیرا نمی‌دانستند که چقدر باید مالیات

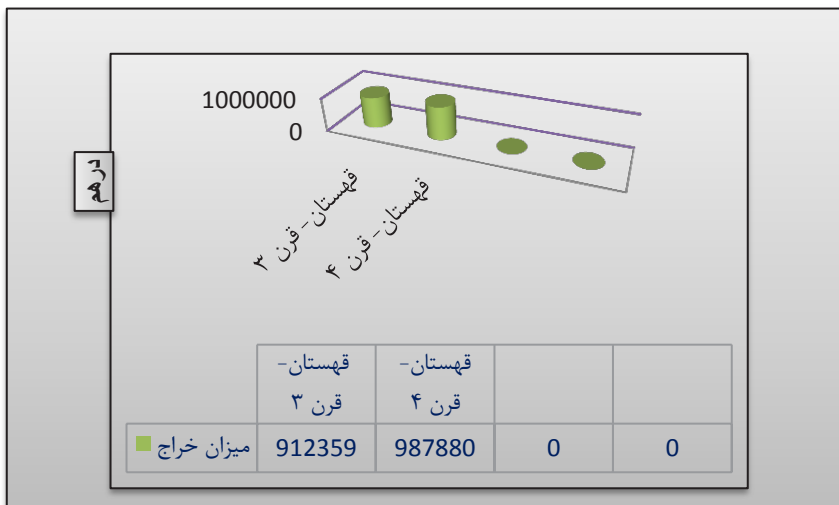
بدهند (الخطیب، ۱۳۵۷: ۵۵). در این زمان با وجود تمام این مسائل امویان از منطقه قهستان مبلغ ۷۰۰/۰۰۰ درهم اخذ می کردند. این در حالی بود که نیشابور، هرات و سمرقند که مناطق بسیار پررونق بودند، هر کدام حدود ۱/۰۰۰/۰۰۰ درهم پرداخت می کردند (همان: ۸۰). گرچه عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱هـ) سعی داشت این ارقام را تصحیح کند و ترتیبی اتخاذ نماید تا مورد قبول همه طبقات واقع شود (همان: ۷۸) اما عمرش کفاف نداد.

در زمان عباسیان اوضاع تا حدودی برای مردم این منطقه بهتر شد. از اتفاقات مثبت در تاریخ قهستان در این دوران، گماشته شدن فردی به نام «ابوالعباس فضل بن سلیمان» بود که در سال ۱۶۷ق. از سوی خلیفه مهدی (۱۵۸-۱۶۹هـ) حکومت این منطقه را در دست گرفت. وی دست به یک سلسله اصلاحات زد و با مردم برخورد مناسبی داشت و چون خود خراسانی بود، از شکایات مردم آن جا باخبر بود، به همین جهت در گام اول مالیات ها را بخشید و «دست مهران و سرهنگان را کوتاه کرد» (حیسی، ۱۳۶۷: ۴۶۲). کارهای نافع او باعث محبوبیت ابوالعباس فضل در نزد مردم قهستان شد و به قول گردیزی «چنان محبوبیتی یافت که به قهستان ... جز رسم وی نپسندیدی» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۸۴). قدامه بن جعفر چنین آورده است که پرداخت خراج در زمان وی (۲۶۶ق) به همان صورتی بود که عبدالله بن طاهر در سال ۲۲۱ق با قیمت اسیران، گوسفندان و کرباس ها دریافت می کرد و ثروتمند گردیده بود؛ یعنی چیزی حدود ۳۸/۰۰۰/۰۰۰ درهم. البته قدامه در جدولی که به صورت یکجا آورده، خراج خراسان را ۳۷/۰۰۰/۰۰۰ درهم آورده است (قدامه بن جعفر، ۱۳۷۰: ۲۸۴).

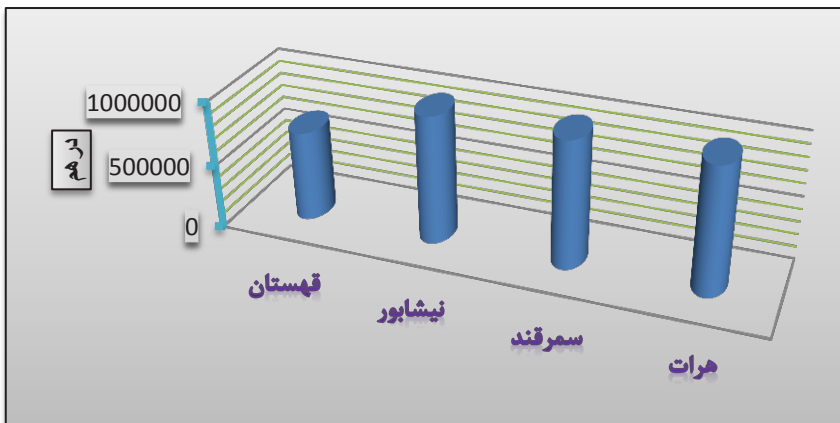
ابن خردادبه میزان خراج طبس و قهستان را به صورت جداگانه آورده است. وی خراج طبس را ۱۳۳/۸۸۰ درهم از برداشت اول محصول و اضافه بر آن ۱۵/۳۷۰ درهم از برداشت دوم و خراج قهستان را ۷۸۷/۸۸۰ درهم از برداشت اول و از برداشت دوم محصول ۱۲۱/۸۷۹ درهم و از غلات کمکی هم حدود ۲/۶۰۰ درهم دانسته است (ابن خردادبه، بی تا: ۳۵). مقدسی در این زمینه آورده است: «نرخ خراج ارزان بود تا روزگار امیر حمید (نوح بن نصر (۳۳۱-۳۴۳هـ)) به سبب وامی که برای انجام کاری گرفته بود، خراج یک سال را دو برابر کرد ولی همچنان تا به امروز بر جای ماند پس ... خراج قهستان ۹۸۷/۸۸۰ [درهم شد]». در این زمان خراج مرو ۱/۱۳۲/۱۸۴ درهم و خراج هرات و نواحی آن ۱/۹۳۵/۴۲۱ درهم بود (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۹۸-۴۹۹).

چنانچه مواردی از جمله: اخذ مالیات عادلانه، گماشته شدن مؤدیان مالیاتی معتمد، انجام اصلاحات مالیاتی به نفع طبقات پایین جامعه (مخصوصاً کشاورزان)؛ صرف هزینه برای عمران و آبادانی (ایجاد راه ها، کاروانسراها و بازارها) و به طور کلی نظام مالیاتی عادلانه برقرار می شد، اقتصاد

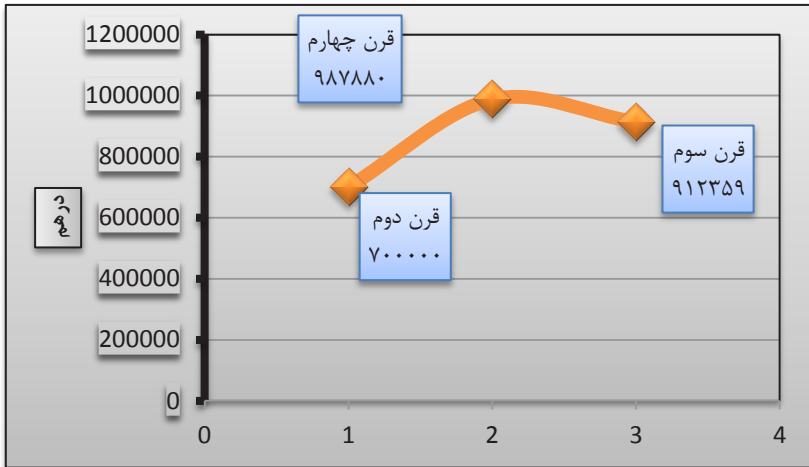
نیز متأثر از آن رونق می‌گرفت و چنانچه استفاده از اهرم زور برای سودجویی مالیاتی، اخذ مالیات‌های نامتعارف، کم‌توجهی به طبقات پایین جامعه - و مشخصاً طبقه کشاورز- و به‌طور کلی نظام مالیاتی ناعادلانه برقرار می‌شد، باعث بی‌توجهی کشاورزان به امر کشاورزی و حتی تعیین‌کننده نوع برخورد با اوضاع سیاسی موجود بود. علی‌رغم سود دولت‌ها و دستگاه خلافت از این منبع در یک مقطع، باعث بحران معیشتی مردم و در نتیجه باعث بحرانی شدن اوضاع خزانه حکومتی و افول اقتصاد و در نهایت ویرانی منطقه می‌شد.



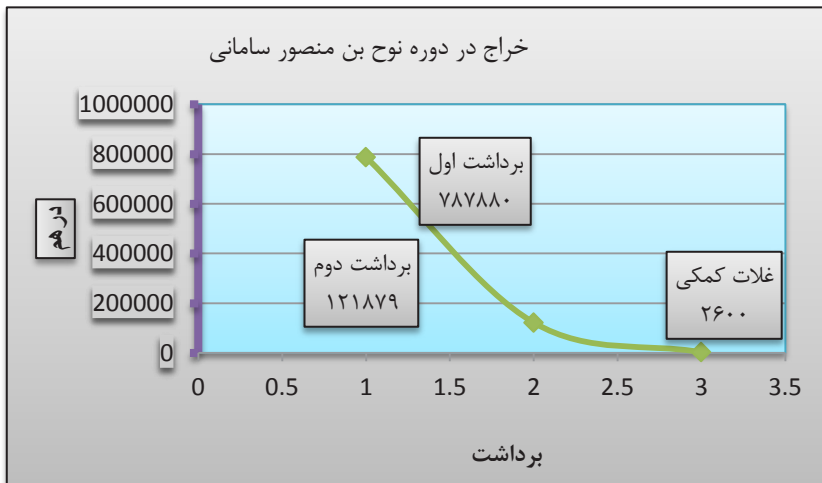
نمودار ۱. میزان خراج دریافتی از ایالت قهستان در قرون ۳ و ۴ هجری (دوره‌ی عباسیان)



نمودار ۲. مقایسه خراج قهستان با سایر شهرهای مهم خراسان در دوره‌ی اموی



نمودار ۳. مقایسه میزان مالیات دریافتی قهستان از قرن دوم تا قرن چهارم هجری



نمودار ۴. خراج قهستان در دوره نوح بن منصور سامانی (۳۳۱ - ۳۴۳ هـ)

#### ۴,۲ منابع درآمد

اقتصاد قهستان در قرون نخستین اسلامی، به طور عمده بر سه عنصر کشاورزی، دامداری، تجارت و صنعت مبتنی بود که در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت.

#### ۱,۴,۲ کشاورزی: مهم‌ترین منبع درآمد و معیشت مردم قهستان در قرن نخستین اسلامی

کشاورزی بوده است. از مهم‌ترین محصولات کشاورزی این منطقه در برهه مذکور می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱,۱,۴,۲ جوز (گردو): «جوز معرب گوز است که گردکان باشد ... [و] جوز گردکان هندی است که نارگیل باشد» (تبریزی، ۱۳۴۱: ۳۴۸/۱-۳۴۷). دشت بیاض محیط مناسبی برای به-عمل آوردن این محصول بوده است (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۴۴). اشپولر از وجود این محصول در قرون نخستین اسلامی در منطقه قهستان خبر داده است (اشپولر، ۱۳۶۴: ۲۰۱/۱).

۲,۱,۴,۲ پسته: تون یکی از مهم ترین مراکز تولید پسته نه تنها در قهستان بلکه در کل خراسان بود. ناصر خسرو در این زمینه نوشته است: «و در شهر [تون] درخت پسته بسیار بود در سرای ها و مردم بلخ و تخارستان پندارند که پسته جز بر کوه نروید و نباشد» (ناصر خسرو، ۱۳۵۲: ۱۷). اشپولر طبس را هم از مناطق پسته خیز قهستان به شمار آورده است (اشپولر، ۱۳۶۴: ۲۰۲/۱).

۳,۱,۴,۲ انجیر: مقدسی انجیر ترشیز را بسیار معروف دانسته و نوشته است که به واسطه گرمی هوای این منطقه میوه هایش از سایر نقاط خراسان زودتر می رسد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۶۴/۲).

۴,۱,۴,۲ عناب: در برهان قاطع درباره عناب آمده است: «میوه ایست شبیه به سنجد و در منضجات و مسهلات به کار برند و خوردن آن خون را صاف کند» (تبریزی، ۱۳۴۱: ۷۹۶/۱). عناب درختی است که با نام علمی «Ziziphus Vulgaris» شناخته می شود (پویان، ۱۳۶۸: ۳۲/۱) و تا آن جا که اطلاع داریم فقط در جنوب خراسان می توان این گونه را یافت. این محصول آن چنان مهم بوده است که وجه تمایز دو طبس از همدیگر شده بود (جعفری و دیگران، ۱۳۹۳: ۶۹). چنان که جغرافی دانان طبس مسینان را طبس عناب و دیگر طبس را طبس خرما نام نهادند (ابن رسته: ۱۳۶۵: ۱۲۱). مقدسی از وجود عناب فراوان در طبس مسینان خبر داده است: «[طبس مسینان] ... در درختان عناب غرق است» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۷۱/۲).

۵,۱,۴,۲ توت: منطقه قهستان از دیرباز از مناطق مهم در کاشت درخت توت بود. زام (جام) یکی از ولایات فعال قهستان در این زمینه بود (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۴۶۸/۱). توت علاوه بر آن که میوه اش برای اهالی این منطقه مصرف خوراکی داشت، برگش نیز برای تغذیه ی کرم ابریشم به کار می-رفت.

۶,۱,۴,۲ زعفران: زعفران گیاهی است از خانواده زنبقکه با پیاز تکثیر می شود (پویان، ۱۳۶۹: ۴۸/۱). امروزه بیشترین و باکیفیت ترین زعفران در قاین تولید می شود. این شرایط تا حدودی در قرون اولیه اسلامی نیز وجود داشت (اصطخری ۱۳۴۷: ۲۱۶)، ابن حوقل (۱۳۶۶: ۱۸۰) و جیهانی (۱۳۶۸: ۱۷۱) از وجود گل خوردنی در حد فاصل قاین و نیشابور سخن گفته است که آن را با قیمت ارزان به همه جا می برده اند. احتمالاً این گل مورد نظر، همان زعفران باشد ولی نکته عجیب آن است که زعفران گیاه ناشناخته ای نبوده است که این سه جغرافی دان به آن اشاره نکرده اند.



**۲, ۱, ۴, ۲ ریواس:** نام رستنی است که مردم بخورند، و طعم آن می‌خوش بود ... و در برخی جاها هم ریواس آمده است» (انجوشیرازی، ۱۳۵۱: ۱۲۸۸/۲). ابودلف از وجود ریواس در این نواحی سخن گفته است (ابودلف عجلی، ۱۳۵۴: ۱۵۴).

**۲, ۱, ۴, ۲ غله:** گندم و جو از مهم‌ترین محصولات قهستان بود که حتی نواحی اطراف برای خرید غله به آنجا می‌آمدند. طبس یکی از مهم‌ترین این مراکز بود که مشتریانی از نقاطی مانند کرمان داشت (محمد بن ابراهیم، ۱۳۴۳: ۱۱۸). از دیگر شهرها و نواحی قهستان در کشت غلات می‌توان به بوزجان، سنگان، سلامی، زوزن (مجهول‌المولف، ۱۳۶۲: ۹۱)، گناباد، ترشیز، زیرکوه، تون (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۴۵-۱۴۳)، مالن و باخرز (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۸۲) اشاره کرد.

**۲, ۱, ۴, ۲ پنبه:** گردیزی از وجود پنبه‌زارهایی در اطراف منازل اهالی زام خبر داده است (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۷۵). زاوه و خواف نیز از مراکز مهم تولید این محصول بودند (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۵۴؛ حافظ ابرو، ۱۳۴۹: ۳۴ مقدمه).

**۲, ۱, ۴, ۲ زیتون:** مقدسی از وجود زیتون در ترشیز خبر داده است که در سطح وسیع به عمل می‌آمده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۶۴/۲). ما در منابع غیر از ترشیز به شهر دیگری در قهستان برنمی‌خوریم که این محصول در آنجا تولید شده باشد.

**۲, ۱, ۴, ۲ موز:** در قرن چهارم هجری موز در مالن و باخرز و حدود آن به عمل می‌آمده است (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۸۲).

**۲, ۱, ۴, ۲ انار:** بهترین انار قهستان، انار خواف بوده است (همان: ۳۰۲). ترشیز نیز درختان انار بسیار داشته است و نوعی انار به نام «طبسی» در آن وجود داشته که به سایر نقاط از جمله هرات صادر می‌شده است (اسفرزاری، ۱۳۳۸: ۲۸۰/۱).

**۲, ۱, ۴, ۲ نارنج و تونج:** طبس گیلکی تنها تولیدکننده این محصولات در قهستان بود (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۷۸).

**۲, ۱, ۴, ۲ انگور:** انگور قهستان، به‌ویژه انگور ترشیز، بسیار باکیفیت بود که علاوه بر استفاده از خود میوه، برای تهیه شراب و همچنین به‌طور وسیعی در تهیه کشمش به کار می‌رفت (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۸۹/۲؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۴۳). مالن (مجهول‌المؤلف، ۱۳۶۲: ۹۲) و خواف (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۸۲) هم از مهم‌ترین نواحی تولید مویز در قهستان بوده‌اند.

**۲, ۱, ۴, ۲ خربزه:** مقدسی قهستان را مهم‌ترین مناطق تولید خربزه دانسته است و هوای ملایم آنجا را دلیل کیفیت آن دانسته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۶۲/۲). در زام خربزه‌ای به نام «بابا شیخی» معروف بوده که به جاهای مختلف صادر می‌شده (اسفرزاری، ۱۳۳۸: ۲۴۱/۱) و از باخرز و

مخصوصاً قصبه مالن نیز نوعی خرزبه بلند به عمل می آمده که در خراسان شاخص بوده است. در تون نیز این محصول به صورت دیم به عمل می آمده است (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۲۴۱ و ۱۵۴). ۱۶,۱,۴,۲ خرما: طبسی که امروزه به نام طبس گلشن شناخته می شود، با عنوان طبس خرما یا طبس تمر معروف بوده است (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۲۱). این منطقه در دوران پیش از اسلام یکی از مناطق تولید خرما بوده است. نرسی (۳۰۲-۲۹۳ م.) پادشاه ساسانی در این منطقه درختان خرما غرس نمود (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۱۰۹). طبس تنها منطقه ای از قهستان بود که خرما در آنجا به عمل می آمد. در زمان ساخت شهر سامرا توسط معتصم خلیفه عباسی (۲۱۸-۲۲۷ هـ) این خلیفه دستور داد که از این منطقه به سامرا نهال نخل بیاورند و غرس کنند (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۳۷). جغرافی دانان قرون اولیه اسلامی از نخلستان های فراوان آنجا بسیار سخن گفته اند (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۶) و قطعاً در چنین منطقه ای، نخل نقش تعیین کننده ای در اقتصاد مردم آنجا داشته است.

## جدول ۲. جدول اوضاع کشاورزی قهستان در قرون نخستین اسلامی

ردیف	محصولات کشاورزی	شهرها و مناطق مهم تولیدی	مصارف کاربردی	محل صادرات محصول
۱	جوز (گردو)	دشت بیاض	خوراکی - دارویی	مناطق مختلف خراسان و قهستان
۲	پسته	تون و طبس	خوراکی	"
۳	انجیر	ترشیز	خوراکی	مناطق مختلف خراسان، قهستان و فارس
۴	عناب	تون، قائن و طبس مسینان	خوراکی - دارویی	مناطق مختلف خراسان و قهستان
۵	توت	زام (جام)	خوراکی اهالی منطقه + جهت تغذیه کرم ابریشم	"
۶	زعفران	قائن	خوراکی - دارویی	"
۷	ریواس	خواف	خوراکی - دارویی	"
۸	غله	طبس، بوزجان، مالن، سنگان، سلامی، زوزن، گناباد، زیرکوه، تون و باخرز	خوراکی + صنعت	کرمان
۹	پنبه	زاوه و خواف	صنعت	مناطق مختلف خراسان و قهستان
۱۰	زیتون	ترشیز	خوراکی	"
۱۱	موز	مالن و باخرز	خوراکی	"
۱۲	انار	خواف، ترشیز و طبس	خوراکی	هرات و فارس
۱۳	نارنج و ترنج	طبس گیلکی	خوراکی	مناطق مختلف خراسان و قهستان
۱۴	انگور	ترشیز، خواف و مالن	خوراکی (به عنوان میوه یا کشمش) + صنعت (شراب)	"
۱۵	خرزبه	تون، مالن و باخرز	خوراکی	"
۱۶	خرما	طبس گیلکی	خوراکی	"

مآخذ: (برگرفته شده از اطلاعات و داده های مقاله حاضر)

**۲,۴,۲ دامداری:** دامداری یکی از پیشه‌های کهن بشری با پیشینه‌ای در حدود ده هزار سال است (برایدوود، ۱۳۶۳: ۱۷۳). پرورش دام یکی از ارکان اساسی زندگی مردم قهستان به‌شمار می‌آمده است. در منابع جغرافیایی مطالب زیادی در این رابطه آمده است. اصطخری در این رابطه آورده است: «گوسفندداران آن‌جا [قهستان] نشینند» (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۶). همچنین در مورد خور آورده است: «مردمان این جایگه ستور و گوسفند دارند» (همان). ابن حوقل نیز نوشته است: «در بیابان‌های میان شهرها و دیه‌ها اکراد و دامداران (صاحب شتر و گوسفنددار) سکونت دارند». همچنین در مورد خور آورده است: «مردمانش به تربیت ستوران اشتغال دارند» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۸۰). در حدودالعالم در مورد اهالی خور این‌گونه آمده است: «خواستۀ مردمان این شهر بیشترین چهارپای است» (مجهول المؤلف، ۱۳۶۲: ۹۱). در ادامه در مورد خرگرد هم نوشته شده است که: «مردمان او خداوندان چهارپای‌اند» (همان). جیهانی این منطقه را به عنوان یکی از کانون‌های مهم پرورش شتر و گوسفند معرفی کرده است (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۱). در قهستان از دیرباز عمدتاً حیواناتی پرورش داده می‌شد که با شرایط اقلیمی منطقه سازگار باشند. اشپولر آورده است که در این منطقه بیشتر از قاطر استفاده می‌شد (اشپولر، ۱۳۶۴: ۲۶۷/۱). الاغ هم در مناطق کویری و هم در مناطق کوهستانی اهمیت قابل توجهی داشته است. قوی‌تر بودن الاغ و توانایی‌اش در طی کردن مسافتات طولانی، پایین بودن هزینه نگهداری و حمل بارهای سنگین از مزیت‌های استفاده از این حیوان بود (مارکوپولو، ۱۳۵۰: ۳۶). شاید بعد از الاغ بیشترین توجه به پرورش شتر می‌شد. چرا که شتر هم در مقابل گرسنگی و تشنگی پرتاقت بود و هم بار زیادی را حمل می‌کرد. چنان‌که در این زمینه اصطخری آورده است که عبور از بیابان‌های قهستان و نواحی اطراف آن بسیار دشوار است «مگر با شتر» (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۶). پرورش گوسفند و شتر هم به جهت استفاده از شیر، گوشت و پشم و کرک از اهمیت بالایی برخوردار بوده است.

**۳,۴,۲ صنعت و تجارت:** مقصود ما از صنعت چیزی است که در مخیلة صنعتگر ترسیم پذیرفته، سپس به واسطه هنر و مهارت او به صورت شیء درآمدی باشد. برای صنعت تعاریف زیادی آمده است از جمله: ۱. به کار بردن مهارت در جلوة زیبایی به واسطه تقلید یا ابتکار ۲. ضبط زیبایی‌هایی که ضمیر آدمی آن را دریافته است. ۳. وسایلی که بشر بدان عقاید خود را راجع به کمال بیان می‌کند (ویلینس، ۱۳۶۶: ۲). ما در این‌جا به این مهارت و در کنار آن به مقوله تجارت در نزد اهالی قهستان خواهیم پرداخت.

قهستان به علت موقعیت طبیعی‌اش، در مسیر مناطق مهمی از جمله خراسان، سیستان و کرمان بوده است و قطعاً این خود به رونق اقتصادی قهستان کمک می‌کرده است و همان‌طور که در

بخش امنیت راه‌ها و شهرها گفته شد امنیت این منطقه و هر جای دیگری باعث رونق صنعت و تجارت و از بین رفتن این شرایط باعث تزلزل در این امر می‌شده است. بنابراین اوضاع تا حدود زیادی تابع احوالات سیاسی و امنیتی بوده است.

از مهم‌ترین شهرهای صنعتی قهستان قصبه آن‌جا یعنی قاین بود. مقدسی قاین را تنها شهر صنعتی قهستان دانسته است و از آن با عنوان «فرضه الخراسان و خزانه الکرمان» یاد کرده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۲۱/۲). گرچه در جای دیگری ترشیز را هم مهم دانسته و از آن‌جا به عنوان «دروازه عمان و بارانداز کرمان و خراسان» یاد کرده است (همان: ۴۶۵). این گفته نشان‌دهنده این است که در این زمان روابط تجاری بین قهستان و سواحل خلیج فارس وجود داشته است. ضمن این که علاوه بر ترشیز، از قاین نیز در عمان و دیگر مناطق حاشیه آن به احترام یاد شده است (باسورث، ۱۳۸۵: ۴۷۱). مقدسی با وجود گفته‌های بالا در مورد قاین نکته‌های متناقضی آورده است: «[قاین] نه خوشی دارد و نه ثروت ... درآمد اندک است ... و نیازمندی‌ها را وارد می‌سازند» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۱/۲). جهانی در مورد قاین خلاف این نکته را آورده است: «بدان‌جا صناعان زیرک و استاد [دارد] ... ولایت به غایت معمور و با دخل [است]» (جهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۰). علاوه بر قاین و ترشیز، زوزن هم به کثرت دادوستد شهرت داشته و یکی از دلایل نام‌گذاری آن‌جا به «بصره کوچک» همین نکته بوده است (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۸۲). با این اوصاف می‌توان گفت که تجارت در قهستان فراگیر و صادراتش چشمگیر نبوده است. از مواردی که احتمالاً بر نزول اقتصاد این منطقه در قرن پنجم هجری تأثیرگذار بوده است، کوچ اجباری صنعتگران مناطق مختلف به غزنین بود (بیهقی، ۱۳۸۳: ۲۱۷) که می‌توان حدس زد در میان آنان کسانی از قهستان نیز حضور داشتند. با این مقدمه به سراغ مهم‌ترین تولیدات صنعتی و تجاری قهستان می‌رویم:

**۱،۳،۴،۲ تولید پارچه و پوشاک:** پارچه‌بافی یکی از صنایع مهم ایران از کهن‌ترین ادوار بوده است. رنگ‌ها، طرح‌های مفصل و پیچیده و جنس پارچه‌های ایرانی برجسته بوده است (ویلسن، ۱۳۶۶: ۱۳-۱۴۹). و به همین نحو این حرفه، صنعت پایه قهستان در برهه مورد مطالعه بوده است. انواع پارچه و پوشاک در قهستان بافته می‌شد: ۱. بافت پارچه‌های سفید؛ شبیه پارچه‌های نیشابوری که از آن برای تهیه پوشاک استفاده می‌کردند (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۸۸). مالن و باخرز از مهم‌ترین تولیدکنندگان این نوع کالا در قرن چهارم هجری به شمار می‌آمدند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۶۷/۲؛ لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۸۸). ۲. بافت جامه‌ی حریر که بسیار زیبا بود اما به پای بیهق و نیشابور نمی‌رسید (ابن فندق، ۱۳۶۱: ۲۸۰). ۳. بافت پشمینه‌هایی که به عنوان کپنک در مناطقی مثل جام شهرت داشت (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲۴۲/۱). اهالی زوزن نیز در بافت پوشاک‌های پشمی تبحر داشتند

(لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۸۲). ۴. بافت انواع کرباس (پارچه‌های پنبه‌ای) و پلاس‌های باکیفیت که تون در این زمینه از بیشترین شهرت برخوردار بوده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۸۰) و بعد از آن بوزجان، سنگان، سلامی و زوزن که این‌گونه کالاها را به نیشابور و دیگر مناطق صادر می‌کردند (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۶). ۵. دستارهای ساخت قاین بسیار شهرت داشته است. در تاریخ بیهقی آمده است که میمندی، وزیر سلطان مسعود غزنوی، دستار قاینی بر سر می‌بسته است (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۷۰). ۶. لباده‌دوزی از دیگر صنایع مرتبط به پارچه‌بافی در قهستان بود که زوزن قطب آن به شمار می‌آمد و کارگاه‌های زیادی در این رابطه داشت (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۰/۲). ۷. تولید ابریشم در قهستان از اهمیت قابل توجهی برخوردار بوده است. درختان توت به خصوص در ولایات جام و تون به وفور یافت می‌شد که یکی از دلایل کاشت آن، تأمین تغذیه‌ی کرم ابریشم بود. تون، گناباد، خواف، زاوه (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۶۶ و ۱۵۴) و ترشیز (حافظ‌ابرو، ۱۳۴۹: ۳۴ مقدمه) از مهم‌ترین مناطق تولید ابریشم بودند. لازم به ذکر است که از قبایل عرب این منطقه ازدی‌ها بودند که در بافندگی مهارت داشتند و باعث رونق کالاهای صنعتی از جمله تولید ابریشم، پنبه و پيله شدند (الخطیب، ۱۳۵۷: ۴۵۰).

**۲،۳،۴،۲ صنایع دامی:** طبیعی است که اهالی این منطقه علاوه بر استفاده از پشم و گوشت دام‌ها، از لبنیات هم استفاده می‌کردند.

**۳،۳،۴،۲ تولید شراب و خشکبار:** وجود انگور فراوان در قهستان این امکان را به برخی از اهالی آن‌جا می‌داد که علاوه بر استفاده مستقیم از آن محصول، برای تهیه شراب و کشمش نیز از آن بهره‌برداری کنند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۸۹/۲). ترشیز، مالن و خواف از این جهت اهمیت تجاری داشتند (مجهول‌المؤلف، ۱۳۶۲: ۹۱). کشمش در کنار سایر اقلام خشکباری مثل عناب، انجیر، پسته و ... از اهمیت خاصی در فضای بازرگانی قهستان برخوردار بوده است که در بحث کشاورزی به آن‌ها پرداخته شد.

**۴،۳،۴،۲ گیاهان دارویی و صنعتی:** زعفران و ریواس نیز از مهم‌ترین تولیدات این منطقه بودند که مصرف صنعتی و دارویی داشتند.

**۵،۳،۴،۲ زیوانداز:** بعد از پارچه و پوشاک، قهستان در بافت زیرانداز شهره بود که نمونه‌هایی از آن عبارتند از: ۱. زیلو: این محصول از تون به سایر نواحی از جمله نیشابور صادر می‌شد. تون مهم‌ترین مرکز زیلوبافی در قهستان بود (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۱). در قرن پنجم هجری در حدود چهارصد کارگاه زیلوبافی در این شهر وجود داشته (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۱۷۰) و با این وصف شغل غالب اهالی این شهر بوده است. ۲. قالی: در نزد ایرانی‌ها از دیرباز اهمیت قابل توجهی داشته است.

چنان که هیل؛ که از ۱۹۱۷-۱۹۱۳ م. / ۱۲۹۶-۱۲۹۲ ش. در بیرجند مقیم بوده، نوشته است: «ایرانی‌ها از این که پول خود را صرف خرید قالی کنند، پروایی ندارند، چون روی قالی می‌نشینند، نماز می‌خوانند و سفره خود را روی آن پهن می‌کنند و در نتیجه وقتی که اتاق با قالی مفروش باشد، تقریباً به تمام معنی اسباب و اثاثیه آن کامل به حساب می‌آید» (هیل، ۱۳۶۵: ۱۹۲). قهستان یکی از ایالات ایران بود که در این زمینه فعال بود. مقدسی قالی و قالیچه را یکی از اقلام صادراتی قهستان دانسته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۵/۲). ۳. نمد: نمد احتمالاً در کنار زیلو برای اقشار کم‌درآمد قهستان مورد استفاده قرار می‌رفته و احتمالاً کارگاه‌های نمدبافی نیز در این منطقه وجود داشته است و شاید به جهت وجود پیشه‌ی پشم‌کاری در تون و زوزن (همان: ۴۷۵ و ۴۷۰) بتوان گفت این احتمال، قریب به یقین است. ۴. سجاده: مقدسی سجاده را یکی از مهم‌ترین تولیدات قهستان دانسته که به نواحی مختلف صادر می‌شده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۵/۲).

**۶,۳,۴,۲ استخراج فلزات:** دو طبس از دیرباز دارای کان‌های مس بوده‌اند (شهیدی، ۱۳۶۵: ۱۹۲) و شاید نام‌گذاری یکی از آن‌ها به طبس مسینان به همین جهت باشد. مناطقی مثل خواف نیز دارای سنگ آهن بوده است. چنان که حافظ ابرو آورده است: «[خواف] کان آهن دارد که کار می‌کنند» (حافظ ابرو، ۱۳۴۹: ۳۴ مقدمه). گرچه این گفته مربوط به قرن نهم می‌باشد اما می‌توان حدس زد که این گفته در مورد قرون اولیه هجری هم صدق می‌کرده است و دلیل آن به واژه‌شناسی کلمه «سنگان» خواف برمی‌گردد که تصور می‌شود که «سنگ آهن» بوده است و به مرور زمان به صورت سنگان درآمده است.

مهم‌ترین شهرهای صنعتی قهستان قصبه آن‌جا یعنی قاین (فرضه‌الخراسان و خزانه‌الکرمان)، ترشیز (دروازه عمان و بارانداز کرمان و خراسان) و زوزن (بصره کوچک) بودند. در شهرها و نواحی این منطقه صنعت کاران و بازرگانان ماهری فعالیت می‌کردند که حاصل آن تولید و صادرات انواع پارچه و پوشاک، صنایع دامی، شراب و خشکبار، گیاهان دارویی و صنعتی، زیرانداز و فلزات بود. این جریان به‌ویژه در صنعت پارچه‌بافی از نمود خاصی برخوردار بوده است. با این اوصاف می‌توان گفت که تجارت در قهستان آنچنان فراگیر نبوده و صادراتش در حجم بالایی نبوده است.

## ۵,۲ بازار

ایجاد و توسعه راه‌های کاروانی، کاروانسراها، افزایش ارتباطات اجتماعی و تبادلات اقتصادی موجب شکل گرفتن فضای بازرگانی و تولیدی موسوم به «بازار» شد (کیانی، ۱۳۷۴: ۱۶). وجود

بازارهای مختلف در منطقه قهستان، رونق تجاری این منطقه را فراهم می کرده است. از مهم ترین بازارهای قهستان می توان به این موارد اشاره کرد: ۱. بازار طبس: مقدسی از بازار طبس نام برده و آن را کوچک و محقر دانسته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۱/۲). ۲. بازار بیشکک: در شهر بیشکک از توابع زاوه بازاری پررونق وجود داشته است (همان: ۴۶۷). ۳. بازار تون: مستوفی در این زمینه آورده است: «بازار [تون] در گردِ حصار درآمده [است]» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۴۴). ۴. بازار ترشیز: مقدسی در این زمینه آورده است که ترشیز «غیر از دکان های کهن، بازاری نوساز و [گرم] دارد». ترشیز به جهت وجود بازارهای آباد، درگاه فارس و اصفهان و انبار خراسان هم به شمار می رفت و بازاری پررونق داشته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۶۵/۲). ۵. بازار گناباد: گناباد نیز دارای بازاری مهم بوده است. در دل این بازار مسجد نیز وجود داشت (همان: ۴۷۱). به نظر می رسد که هر کدام از این بازارها، به مانند نیشابور که الگوی شهرهای قهستان به شمار می رفت دارای بازارها و کارگاه های اصناف مختلف بوده است (رک به: محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۸۱/۱).

### جدول ۳. جدول اوضاع صنعت و تجارت قهستان در قرون نخستین اسلامی

ردیف	محصولات صنعتی و تجاری	شهرها و مناطق مهم تولیدی	مصارف کاربردی	صادرات	اجناس یا کالاهاى شاخص
۱	پارچه و پوشاک	مالن، باخرز، جام، زوزن، تون، بوزجان، سنگان، سلامی، قائن، گناباد، خواف و زاوه	مصرف شخصی + صنعت	مناطق مختلف خراسان بویژه نیشابور	کپنک جام، پارچه های سفید مالن و باخرز، پوشاک های پشمی زوزن، کرباس ها و پلاس های تون، دستارهای قائن، لباده های زوزن و ابریشم جام و تون
۲	صنایع دامی	اغلب شهرها و مناطق قهستان	مصرف شخصی + صنعت		
۳	تولید شراب	ترشیز، مالن و خواف	مصرف شخصی + تجاری		
۴	تولید خشکبار	تون، مالن، ترشیز و خواف، طبس مسینان	مصرف شخصی + تجاری + دارویی	مناطق مختلف قهستان	کشمش مالن، ترشیز و خواف، عناب طبس مسینان، پسته تون و طبس
۵	گیاهان دارویی و صنعتی	خواف و قائن	خوراکی + دارویی	مناطق مختلف قهستان	ریواس خواف و زعفران قائن
۶	زیرانداز	اغلب مناطق قهستان به ویژه تون و زوزن	مصرف شخصی + تجاری	اغلب ایالات ایران	فرش در اغلب مناطق قهستان شاخص بود/ همچنین زیلوی تون و نمد تون و زوزن پرآوازه بودند.
۷	استخراج فلزات	طبس گیلکی، طبس مسینان و سنگان خواف	صنعت و تجارت	شهرها و مناطق مختلف خراسان	مس طبس مسینان و طبس گیلکی، سنگ آهن سنگان خواف

مآخذ: (برگرفته شده از اطلاعات و داده های مقاله حاضر)

## نتیجه گیری

اقتصاد ایالت قهستان در قرون نخستین اسلامی تابع امنیت بود و به اقتدار امرا و ثبات دولت‌ها بستگی داشت که رشد فضای فکری و اقتصادی نیز حاصل آن بود. راه‌ها و مسافتات به رونق اقتصادی قائل به عنوان قصبه قهستان در عرصه‌های مختلف، کمک شایانی کرده است. با وجود فواصل نسبتاً زیاد شهرها و نواحی قهستان و وجود بیابان در اطراف این شهرها، نکته قابل ملاحظه این است که این راه‌ها منظم و در پی یکدیگر آمده بودند. کشاورزی در ایالت قهستان در رأس امور اقتصادی قرار داشت و به علت تنوع آب و هوایی انواع محصولات گرمسیری و سردسیری به عمل می‌آمد. رونق کشاورزی در این منطقه بالطبع باعث افزایش آمدو شد تجار و افزایش عرضه تولیدات باغی و زراعی و در نتیجه ارزانی مایحتاج مردم و همچنین توسعه بیش از پیش این ایالت را به همراه داشته است. اقتصاد منطقه در کنار کشاورزی متکی به دامپروری بوده است و هر ناحیه‌ای هم‌زمان با کار زراعتی در حد امکان و احتیاج به دامپروری نیز اشتغال داشته است. اهالی قهستان به علت موقعیت ویژه منطقه، در عرصه صنعت و تجارت نیز فعالیت داشتند و با سایر مناطق روابط تجاری برقرار می‌کردند که حاصل آن تولید و صادرات انواع پارچه و پوشاک، صنایع دامی، شراب و خشکبار، گیاهان دارویی و صنعتی، زیرانداز و فلزات بود. این جریان به‌ویژه در صنعت پارچه‌بافی از نمود خاصی برخوردار بوده است. ایجاد و توسعه راه‌های کاروانی، کاروانسراها، افزایش ارتباطات اجتماعی و تبادلات اقتصادی موجب شکل گرفتن بازارهایی از جمله بازار طبس، تون، ترشیز و گناباد شده بود که رونق تجاری این منطقه را فراهم کرده بود.

## منابع و مأخذ

- ابن بطوطه، شمس‌الدین (۱۳۷۶). **رحله ابن بطوطه**. ج ۱. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: نشر آگه.
- ابن بلخی (۱۳۶۳). **فارسنامه**. به اهتمام گای لسترینج و آلن نیکلسون. تهران: دنیای کتاب.
- ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶). **صورة الارض**. ترجمه جعفر شعار. تهران: امیرکبیر.
- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله (بی‌تا). **المسالك والممالك**. بغداد: مکتبه‌المثنی.
- ابن رسته، احمد (۱۳۶۵). **الاعلاق النقیسه**. ترجمه حسین قره‌چانلو. تهران: امیرکبیر.
- ابن فقیه‌همدانی، ابوبکر احمد (۱۳۴۹). **مختصر البلدان**. ترجمه ح. مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن فندق (بیهقی). ابوالحسن علی (۱۳۶۱). **تاریخ بیهقی**. مصحح احمد بهمنیار. تهران: کتابفروشی فروغی.
- ابودلف عجلی، مسعر بن المهلهل. (۱۳۵۴). **سفرنامه ابودلف در ایران**. ترجمه‌ی ابوالفضل طباطبایی. تهران: کتابفروشی زوار.



- اسفزاری، معین‌الدین. (۱۳۳۸). *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*. ج ۱. تصحیح محمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- ایشپولر، برتولد (۱۳۶۴). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*. ج ۱. ترجمه جواد فلاطوری. تهران: علمی و فرهنگی.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۳۴۷). *مسالك والممالك*. به سعی ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اینجوی شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۵۱). *فرهنگ جهانگیری*. ج ۲. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- بارتولد، ولادیمیر (۱۳۷۲). *تذکره‌ی جغرافیای تاریخی ایران*. ترجمه حمزه‌ی سردادور. تهران: طوس.
- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۸۵). *تاریخ نزنویان*. ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- برایدوود، رابرت (۱۳۶۳). *انسان‌های پیش از تاریخ*. ترجمه اسماعیل مینوفر. تهران: جیران.
- برتلس، آندره یوگنی‌یویچ (۱۳۴۶). *ناصر خسرو و اسماعیلیان*. ترجمه ی. آرین‌پور، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بیهقی، ابوالفضل محمد (۱۳۸۳). *تاریخ بیهقی*. مصحح علی‌اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۵۴). *اسلام در ایران*. ترجمه کریم کشاورزی. تهران: پیام.
- پویان، محسن (۱۳۶۹). *اطلس گیاهان جنوب خراسان*. ج ۱. مشهد: نشر دانش و نشر پویان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸). *گیاهان دارویی جنوب خراسان*. ج ۱. مشهد: نشر دانش و نشر پویان.
- تبریزی، محمدحسین (۱۳۴۱). *برهان قاطع*. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- جیهانی، ابوالقاسم (۱۳۶۸). *اشکال العالم*. ترجمه‌ی عبدالسلام کاتب. مصحح فیروز منصوری. مشهد: آستان قدس رضوی.
- حافظ‌ابرو (۱۳۴۹). *شهاب‌الدین عبدالله*. جغرافیای حافظ ابرو. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۶۷). *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*. تهران: دنیای کتاب.
- حموی‌بغدادی، یاقوت (۱۳۶۲). *گزیده‌ی مشترک یاقوت*. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: کتابخانه‌ی ابن‌سینا.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۹۵ م). *معجم‌البلدان*. ج ۴. بیروت: دار صادر.
- حسینی‌فسائی، میرزاحسن (۱۳۸۲). *فارسنامه ناصری*. ج ۱. مصحح منصور رستگار فسائی. تهران: امیرکبیر.
- حسینی‌منشی، محمدمیرک (۱۳۸۵). *ریاض الفردوس خانی*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

- حکیم، محمدتقی خان (۱۳۶۶). **گنج دانش**. مقدمه عبدالحسین نوایی. به اهتمام محمدعلی صوتی و جمشید کیانفر. تهران: زرین.
- الخطیب، عبدالله مهدی (۱۳۵۷). **حکومت بنی امیه در خراسان**. ترجمه‌ی باقر موسوی. تهران: توکا.
- دلبری، شهربانو (۱۳۸۸). «نقش اقتصادی سیستان در قرون نخستین اسلامی». **فصلنامه فقه و تاریخ تمدن**. س ۶. ش ۲۱. صص ۵۰-۳۳.
- دینوری، ابوحنیفه احمد (۱۳۸۱). **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- زنگویی، مهدی (۱۳۸۸). **قهستان (خراسان جنوبی)**. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- سادسی، محمدرضا و الهی‌زاده، محمدحسن. (۱۳۹۳). «تأثیر جغرافیای تاریخی قهستان در مناسبات نزاریان و سلجوقیان». **پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی**. س ۳. ش ۱. صص ۸۸-۷۳.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳). **مطلع السعدین و مجمع البحرین**. ج ۱. مصحح عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهیدی، حسین (۱۳۶۵). **نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی**. تهران: امیرکبیر.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۶۳). **عصر زرین فرهنگ ایران**. ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.
- قدامه بن جعفر، ابوالفرج (۱۳۷۰). **الخراج و صنعه الکتابه**. ترجمه حسین قره‌چانلو. تهران: البرز.
- قمی، حسن بن محمد (۱۳۶۱). **تاریخ قم**. ترجمه حسن بن عبدالملک قمی. تصحیح جلال‌الدین طهرانی. تهران: سروش.
- کیانی، م. ی. (۱۳۷۴). **تاریخ هنر معماری ایران در دوره اسلامی**. تهران: سمت.
- گابریل، آلفونس (۱۳۸۵). **مار کوپولو در ایران**. ترجمه‌ی پرویز رجبی. تهران: اساطیر.
- گردیزی، ابی سعید عبدالحی (۱۳۶۳). **زین الاخبار**. مصحح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- لسترنج، گای (۱۳۶۴). **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**. ترجمه‌ی محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
- مار کوپولو. (۱۳۵۰). **سفرنامه‌ی مار کوپولو**. ترجمه حبیب‌الله صحیحی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مجهول‌المولف. (۱۳۵۲). **تاریخ سیستان**. مصحح ملک‌الشعراى بهار. تهران: خاور.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲). **حدود العالم من المشرق الى المغرب**. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: کتابخانه طهوری.
- محمد بن ابراهیم. (۱۳۴۳). **تواریخ آل سلجوق**. مصحح محمدابراهیم باستانی‌پاریزی. تهران: کتابخانه طهوری.
- محمد بن مَنور (۱۳۶۶). **اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی‌السعید ابی‌الخیر**. ج ۱. مصحح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات آگاه.

- مستوفی قزوینی، حمدالله. (۱۳۶۲). *نزهة القلوب*. باهتمام گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.
- مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳). *ایران شهر (بر مبنای جغرافیای موسی خورنی)*. ترجمه‌ی مریم میراحمدی. تهران: اطلاعات.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۱). *جغرافیای تاریخی ایران باستان*. تهران: دنیای کتاب.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد. (۱۹۶۷ م.). *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*. لیدن: مطبعة بریل.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم فی المعرفة الاقالیم*. ج ۲ و ۱. ترجمه علی نقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۶۶). *تاریخ روضة الصفا*. ج ۱. تهران: کتابفروشی خیام.
- ناصر خسرو، ابو معین حمیدالدین (۱۳۵۴). *سفرنامه ناصر خسرو*. به اهتمام محمد دبیرسیاقی. تهران: انجمن آثار ملی.
- ویلسن، ج. کریستی (۱۳۶۶). *تاریخ صنایع ایران*. ترجمه‌ی عبدالله فریار. تهران: فرهنگسرا.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله. (۱۳۳۸). *جامع التواریخ (بخش تاریخ غزنویان و سامانیان و آل بویه)*. به اهتمام محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابفروشی فروغی.
- هیل، اف. (۱۳۶۵). *نامه‌هایی از قهستان*. ترجمه محمدحسن گنجی. مشهد: آستان قدس رضوی و مرکز خراسان‌شناسی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح). (۱۳۵۶). *البلدان*. ترجمه‌ی محمدابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۷). *تاریخ یعقوبی*. ج ۱. ترجمه‌ی محمدابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

## References

- Abu al-Faraj, K. D. 1992. Al-Khardj wa Şun'uh al-Kitābah. H. Karīh Čānlū. (Translator). Alburz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Abū Dulafī 'Idjilī, M.A. 1976. Safar Nāmiyih Abū Dulaf dar Īrān. A. Tabātabāī. (Translator). Zawār, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Al-Khaṭīb, 'A.M. 1979. Ḥukūmati Banī Umayyih dar Khurāsān. B. Mūsawī. (Translator). Tūkā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Andjū Shīrāzī, M.Dj.A.H. 1973. Farhangi Djahāngīrī. Vol.2. Ferdowsi University, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- (Anonymous). 1974. Tārīkhi Sīstān. M.A. Bahār. (Editor). Khāwar, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- (Anonymous). 1984. Ḥudūd al-Ālam min al-Mashriq ila al-Maghrib. M. Sutūdih. (Editor). Tahūrī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bartold, V. 1994. Djughrāfiyāyi Tārīkhīyi Īrān. H. Sardādwar. (Translator). Tūs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Berthels, A.J.J. 1968. Nāşir Khusrū wa Ismā'īliyan. Y. Ārīyan Pūr. (Translator). Bunyādi Farhangi Īrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Biyhaḳī, A.M. 2005. Tārīkhi Biyhaḳī. 'A.A. Fayaḳ. (Editor). Ferdowsi University, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- Bosworth, E.C. 2007. Tārīkhi Ghaznawīyān. H. Anūshih. (Translator). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Braidwood, R. 1985. Insānhāyi Pīsh az Tārīkh. I. Mīnūfar. (Translator). Djīyrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Djīyhānī, A. 1990. Ashklu al-'Ālam. 'A. Kātib. (Translator). F. Maṣṣūrī. (Editor). Āstāni Ḳudse Raḳawī, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- Dilbarī, Sh. 2010. Naḳshi Iḳtiṣādīyi Sīstān dar Ḳurūni Nuḳhustīni Islāmī. Fiḳh wa Tārīkhi Tamadun, 3(21): 33-50. (**Journal**)
- Dīniwarī, A.A. 2003. Akhbār al-Tīwāl. M.M. Dāmghānī. (Translator). Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Frye, R.N. 1985. 'Aṣri Zarīni Farhangi Īrān. M. Raḳjabnīyā. (Translator). Surūsh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Gabriel, A. 2007. Mārḳūpūlu dar Īrān. P. Raḳjabī. (Translator). Asāthīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Gurdāzī, A.S.'A. 1985. Zayin al-Akhbār. 'A.H. Ḥabībī. (Editor). Duniyāyi Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ḥabībī, 'A. 1989. Tārīkhi Afghānistān Ba'd az Islām. Duniyāyi Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ḥāfiz A. 1971. Shahāb al-Dīn 'Abdullāh, Djuḡhrāfiyāyi Ḥāfiz Abrū. Bunyādī Farhangi Īrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ḥakīm, M.T. 1988. Gandji Dāniṣh. 'A. Nawāī. (Introduction). M.'A. Ṣūfī. & Dj. Kīyānfar. (Editors). Zarīn, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Hamidānī, R.A.F.A. 1960. Djāmi' al-Tawārīkh. (Ghaznawīyān, Sāmānīyān, Āli Būyih). M. Dabīr Siyākī. (Editor). Furūghī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Hill, F. 1987. Nāmihāi az Ḳahistān. M.H. Gandjī. (Translator). Āstāni Ḳudsi Raḳawī wa Markazi Khurāsān Shināsī, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- Ḥimawī Baghdādī, Y. 1984. Guzīdih Mushtaraki Yāḳūt. M.P. Gunābādī. (Translator). Iḳnā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- \_\_\_\_\_. 1995. Mu'djam al-Buldān. Vol.4. Dār al-Ṣādir, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Ḥusiyānī Fasāī, M.H. 2004. Fārs Nāmih Nāṣirī. Vol.1. M. Rastigār Fasāī. (Editor). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ḥusiyānī Munshī, M.M. 2007. Rīyād al-Firdūs Khānī. Bunyādī Mūḳūfāti Maḥmūd Afshār, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Balkhī. 1985. Fārs Nāmih. G. le Strange. & A. Nicholson. (Editors). Duniyāyi Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Baṭūṭih, Sh.A. 1998. Rahliyah Ibn Baṭūṭih. Vol.1. M.'A. Muwahid. (Translator). Āḡah, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Faḳīhi Hamidānī, A.A. 1971. Mukhtaṣar al-Buldān. H. Mas'ūd. (Translator). Bunyādī Farhangi Īrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Fandūḳ (Biyhaḳī), A. 'A. 1983. Tārīkhi Biyhaḳī. A. Bahmanyār. (Editor). Furūghī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Ḥūḳal, M. 1988. Ṣūrat al-Arḳ. Dj. Shu'ār. (Translator). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Khurdādbih 'A.'A. (n.d). al-Masālik wa al-Mamālik. al-Muthanā, Baghdad. (In Arabic) (**Book**)
- Ibn Rastih, A. 1987. al-A'lāk al-Nafisah. H. Ḳarīh Čānlū. (Translator). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Isfārāzī, M.A. 1960. Rūḳāt al-Djanāt fi Madinah Harāt. Vol.1. M.K. Imām. (Editor). Tehran University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Iṣṭakhḳrī A.M. 1969. Masālik wa Mamālik. I. Afshār. (Editor). Bungāhi Tardjumih wa Naṣhri Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Kumī, H.M. 1983. Tārīkhi Kum. H. 'A. Kumī. (Translator). Dj.A. Tīhrānī. (Editor). Surūsh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kīyānī, M.Y. 1996. Tārīkhi Hunari Mi'mārī Īrān dar Dūriyi Islāmī. Samt, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Le Strange, G. 1986. Djughrāfiyāyi Tārīkhiyī Sarzamīnhāyi Khilāfati Sharkī. M. 'Irfān. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Maḳdisī, A. 'A.M. 1967. Aḥsan al-Taḳāsīm fī Ma'rifat al-Aḳālīm. Brill, Leiden. (In Arabic) (**Book**)
- \_\_\_\_\_. 1983. Aḥsan al-Taḳāsīm fī Ma'rifat al-Aḳālīm. Vol.1&2. 'Ā.N. Wazīrī. (Translator). Iranian Translators & Authors Co., Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Mārḳūpūlū. 1972. . Safar Nāmih Mārḳūpūlū. H. Şahīhī. (Translator). Bungāhi Tardjumih wa Nashri Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Marquart, J. 1995. Īrānshahr (bar Mabnāyi Djughrāfiyāyi Mūsā Khūrnī). M. Mīr Aḥmādī. (Translator). Itilā'āt, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Mashkūr, M.Dj. 1993. Djughrāfiyāyi Tārīkhiyī Īrāni Bāstān. Dunyāyi Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Mīrkhānd, M.Kh. 1988. Tārīkhi Rūḍat al-Şafā. Vol.1. Khayām, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Muḥammad Ibn Ibrāhīm. 1965. Tawārīkhi Āli Saldjūk. M.I. Bāstānī Pārīzī. (Editor). Ṭahūrī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Muḥammad Ibn Munawwar. 1988. Asrār al-Tūhīd fī Maḳāmāti Shiykh Abī al-Sa'īd Abī al-Khijr. Vol.1. M.R. Şafī'ī Kadikanī. (Editor). Āgāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Mustūfī, Ḳazwīnī Ḥ. 1984. Nuzhat al-Ḳulūb. G. le Strange. (Editor). Dunyāyi Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Nāşir Khusrū, A.M.Ḥ.A. 1976. Safar Nāmih Nāşir Khusrū. M. Dabīr Sīyākī. (Editor). Society for the National Heritage, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Petruaheveskii, I.P. 1976. Islām dar Īrān. K. Kishāwarzī. (Translator). Payām, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Pūyān, M. 1991. Atlasi Giyāhāni Djunūbi Khurāsān. Vol.1. Dānish wa Pūyish, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- \_\_\_\_\_. 1990. Giyāhāni Dārūiyi Djunūbi Khurāsān. Vol.1. Dānish wa Pūyish, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- Sādisī, M.R., M.H. Ilāhīzādih. 2015. Ta'thīri Djughrāfiyāyi Tārīkhiyī Ḳahistān dar Munāsibāti Nazārīyān wa Saldjūkīyān. Pazhūhish Nāmīyih Tārīkhi Idjtimā'i wa Iḳtīşādī, 3(1): 73-88. (**Journal**)
- Samarḳandī, K.'A. 2005. Maḳla'u al-Sa'diyn wa Maḍjma'u al-Baḥriyn. Vol.1. 'A. Nawāī. (Translator). Pazhūhishgāhi 'Ulūmi Insāni wa Muḳālī'āti Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Şahīdī, H. 1987. Nigarishī Kūtāh bar Tārīkh wa Djughrāfiyāyi Tārīkh. Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Spuler, B. 1986. Tārīkhi Īrān dar Ḳurūni Nuḳhustīni Islāmī.Vol.1. Dj. Falāṭūrī. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Tabrīzī, M.H. 1963. Burhāni Kāṭi'. Vol.2. Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Wilson, G.C. 1988. Tārīkhi Şanāyi'i Īrāni. 'A. Faryār. (Translator). Farhangsarā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ya'Ḳūbī, A.A.Y. 1969. Tārīkhi Ya'Ḳūbī. Vol.1. M.I. Āyatī. (Translator). Bungāhi Tardjumih wa Nashri Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- \_\_\_\_\_. (Ibn Wāḍih). 1978. al-Buldān. M.I. Āyatī. (Translator). Bungāhi Tardjumih wa Nashri Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Zangūī, M. 2010. Ḳahistān (Khurāsāni Djunūbī). Pazhūhishgāhi Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)



فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)  
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۴۰، پیاپی ۱۳۰، زمستان ۱۳۹۷

## نقش طلا در جامعه و فرهنگ عصر ساسانی<sup>۱</sup>

فرهاد نام برادرشاد<sup>۲</sup>

تاریخ ارسال: ۹۷/۱/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۳۰

### چکیده

اردشیر بنیان‌گذار حکومت ساسانی، ساختار اداری نوینی برای حکومت ایجاد کرد. شاهان ساسانی به مانند اسلاف پارسی‌شان، سکه نقره و طلا ضرب می‌کردند. طلا در حکم واحد پولی دوم، در کنار و کمک کار نقره بود. گزارش‌ها از حجم عظیم طلای ساسانی که به خزانه می‌رسید، خبر می‌دهند. طلا برای هزینه‌های نظامی و جنگ‌ها، دستمزدها، باج‌ها، به عنوان یادبودهای فرهنگی و یا به صورت زیورآلات... مورد استفاده بود. به گواهی منابع، در این دوره بیشترین طلای جهان تهیه و تدارک و جذب می‌شد و تقریباً همه مسیرهای تجارت طلا در جهت قلمرو ساسانیان بود. (لقب یا مقام؟) زربد، شاهدی بر این مدعاست که عقیده محققان در نمایشی و تشریفاتی بودن طلای ساسانی مورد شک قرار گیرد. این مقام اداری جدید با تصویر عمومی منابع تاریخی، مناسب و همخوان است. بنابراین، باید نقش طلای ساسانی و کارکردش در فرهنگ و جامعه ساسانی، با ارزیابی دقیق و رویکردی نوین مورد پژوهش قرار گیرد. این

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.22421.1791

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه شهید بهشتی، کارشناس اسناد سازمان اسناد و کتابخانه

ملی ایران؛ farhad.1363@gmail.com

مقاله سعی در واکاوی کاربرد اجتماعی و اقتصادی طلا و بازرنگری در کارایی و رواج آن در اقتصاد و جامعه ساسانی دارد. همچنین درصدد نقض این فرضیه قدیمی است که طلای ساسانی در ضرب سکه و نیز اقتصاد دولتی و جامعه مذهبی ساسانی نقشی نداشته است.

**واژه‌های کلیدی:** دولت ساسانی، اقتصاد سیاسی، طلا و نقره، سکه‌شناسی، ضرب سکه.

### مقدمه: نگاهی به کاربرد سکه‌های طلا در دوره ساسانی

نظام مبادله‌ی پایاپای که از گذشته بسیار دور در ایران وجود داشته است، در دوره ساسانی نیز رونق خود را از دست نداد و در سطوح محلی مانند روستاها برای معامله به کار می‌رفت. علاوه بر این نظام، ساسانیان در تجارت بین‌المللی از سکه‌های مختلف استفاده می‌کردند. در این راستا آنها به فکر استاندارد کردن وزن و بالا بردن عیار سکه‌ها بودند. سیاست‌های اقتصادی دولت و تلاش‌های پی‌گیر شاهان ساسانی در سامان‌دادن صنعت سکه، سبب شد درهم (نقره) ساسانی از چندان اهمیت و جذابیتی در بین جامعه برخوردار گردد که حتی در ممالک دوردستی مانند هندوستان، از سکه‌های ساسانی تقلید کنند.<sup>۱</sup> چنان که در سکه‌های شاپور اول نمایان است، سکه‌های ساسانی گاه در زیبایی با سکه‌های رومی برابر بود (سلوود، ۱۳۸۱، ج ۳ قسمت اول: ۴۳۰ و نفیسی، ۱۳۸۳: ۳۱۰). سکه طلا و عموماً طلا به اشکال مختلف در کنار سکه نقره به عنوان مکملی در مناسبات اقتصادی این دوره به‌ویژه در رابطه با امپراتوری روم، کاربردی بیش از پیش پیدا کرد. چنین امری مؤید قدرت اقتصادی و اعتبار حکومت ساسانی در نظر همسایگان بود (ابراهیم‌زاده، ۱۳۵۰: ۳۴). در سکه‌های این دوره به نسبت سکه‌های ضرب‌شده در گذشته، تغییراتی در پیکرنگاری هر دو سوی سکه، ترکیبات گوناگون آنها در پیدایی عناصر تازه، تکریم و تقدیس فزاینده آنها در نوشتار و سرانجام در شیوه و سبک آنها می‌توان مشاهده کرد. (سلوود، ۱۳۸۱، ج ۳ قسمت اول: ۴۲۹) گاهی اوقات نیز ضرورت ایجاب می‌کرد که ضرب مسکوکات افزایش پیدا کند؛ مانند زمان‌هایی که حکومت ایران درگیر جنگ با همسایگان از جمله امپراتوری روم می‌شد. خسرو دوم مقدار معتناهی سکه ضرب کرد که هزینه جنگ طولانی با روم تأمین شود (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۱۶-۱۱۷). البته در مواقعی که کشور دچار بحران اقتصادی شدید می‌شد، افزایش ضرب مسکوکات همراه با دخول غش و ناخالصی در سکه‌ها بود. چنین عواملی باعث تضعیف مناسبات اقتصادی با کشورهای همسایه و در نتیجه باعث رکود تجارت می‌شد و حتی جذابیت آن نیز در بین جامعه کم



شده و دوباره معاملات پایاپای و استفاده از اشکال مختلف فلز طلا و نقره به کار گرفته می‌شد. گرچه متولیان ضربخانه‌ها ظاهراً کم کردن خلوص سکه را برای تسلط بر بحران و گریز از آن می‌پنداشتند، اما مشتریان و بازرگانان بین‌المللی، از این مسئله آزرده خاطر می‌شدند. به همین دلیل این نوع سکه‌ها خیلی زود از بازار خارج می‌شد.<sup>۱</sup>

سکه در شاهنشاهی ساسانیان عمدتاً به عنوان یک وسیله اقتصادی و البته ابزار تبلیغی و فرهنگی مهم به شمار می‌رفت و برخلاف سکه‌های اشکانی و رومی نمایانگر رویدادهای سیاسی و نظامی دوره خود نبود. با وجود این باید اندیشه سیاسی این دوره را نیز در ضرب برخی سکه‌ها دخیل دانست (سلوود، ۱۳۸۱، ج ۳ قسمت اول: ۴۲۹). در رابطه با ضربخانه‌ها هم باید اشاره کرد که ضربخانه‌های ساسانی در شهرهایی قرار داشتند که از لحاظ تجاری دارای اهمیت فراوان بودند، (Michael.L., 1997, Vol VI, Pp15-41) از جمله ایران خوره‌شاپور، آمل، اردشیرخوره، اسپهان، تیسفون، نیشابور، ری، گرگان، دارابگرد، هرات و... منابع از حدود ۱۰۰ ضربخانه در قلمروی ساسانیان نام می‌برند که معمولاً با حروف اختصاری شناخته می‌شدند (آلتهایم، ۱۰۹، ۱۳۸۲-۹۵). در مواقعی شاهان ساسانی کوششی در جهت بهبود وضعیت سکه‌ها نیز انجام می‌دادند. از این گذشته، بی‌گمان مقدار زیادی از فلزی که در سکه‌زنی به کار می‌رفته، از گداختن سکه‌های داخلی یا خارجی (آلرام، ۱۳۹۲: ۲۱-۳۹) و از غنایم و منابع گوناگون دیگر به دست می‌آمد (سلوود، ۱۳۸۱، ج ۳ قسمت اول: ۴۳۹). همین امر یکی از دلایلی است که موجب کمیاب شدن سکه‌های نخستین ساسانی شده است. از سکه‌های کوچک تری (با عیار کمتر) نیز برای دادن عطایا و بخشش نمودن در بین مردم استفاده می‌شد که عبارت‌اند از دیوبول (نیم درهم)، اوبول یا دانگ (یک ششم درهم) (همان، ۴۳۵).

امروزه این عقیده رایج در بین محققان دوره ساسانیان وجود دارد که سکه‌های طلای این دولت در مقدار بسیار محدودی و آن هم برای جشن‌ها و مناسبات خاص ضرب می‌شده است که تأثیری در چرخه و گردش اقتصاد ساسانیان نداشته است. علاوه بر این نیز معتقدند که رابطه‌ای بین طلا و نقره ساسانی نبوده یا حداقل این رابطه تا به حال ناشناخته باقی مانده است. این مورخان ادعا می‌کنند که شواهد موجود نشان می‌دهد که اساساً سکه طلا برای استفاده در جشن‌ها، دادن هدایای افتخاری یا به صورت نشان برای اعیان شاهنشاهی و غیره ضرب گردیده و چندان در چرخه پولی ساسانیان نقشی را ایفا نمی‌کرده است (Schindel, 2007, ۶۷۵-۶۸۹) و اغلب آنها شکل خاصی

---

۱. قانون گرشم که می‌گوید «پول خوب، پول بد را از گردش خارج می‌کند». (سلوود، ۱۳۸۱، ج ۳ قسمت اول: ص ۴۴۰).

داشته‌اند. با توجه به گفته‌های این مورخان می‌توان برداشت کرد که ساسانیان در این دوره بیشتر تمایل به جمع‌آوری طلا برای غنی کردن خزانه داشتند تا این که سعی شود از آن به عنوان ابزاری برای فعال کردن هرچه بیشتر اقتصاد کشور استفاده شود. این در حالی است که با غور در منابع، می‌توان به برداشتی متفاوت از کاربرد طلا در این دوره رسید. این برداشت نیاز به بررسی دوباره نقش طلا در جامعه ساسانی، نه فقط در شکل سکه‌های طلا، بلکه در شکل شمش و دیگر کاربردهای فرهنگی اجتماعی آن دارد. این پژوهش با توجه به ضرورت مطرح شده در پی واکاوی این مسئله می‌باشد.

### پیشینه پژوهش

سیلوستر دوساسی فرانسوی از نخستین مورخانی بود که با شیوه مطالعاتی نوین به مطالعه سکه‌های ساسانی و ایرانی پرداخت. پس از وی هر تسفلد توانست تاج‌های شاهان ساسانی را طبقه‌بندی کند و دریافت که هر شاه تاج مخصوص به خود داشته است. اما سکه‌شناسی ساسانی با تحقیقات پاروخ<sup>۱</sup> (Paruk, D.J 1924)، روبرت گوبل (Gobl, 1971) و فیلیپ ژینیو (Gignoux, 1996, 76-66) و در نسل بعدی محققان با پژوهش‌های میشل آلام (Aram, 1999, 76-66)، نیکلاس شیندل (۶۸۹- Schindel, 2007, ۶۷۵) و آندره گریلیدی (Gariboldi, 2007, 435-415) به پختگی رسید. در این بین مقالات و کتاب گوبل - با عنوان «سکه‌شناسی ساسانی» با وجود حجم تقریباً کم، از تمام زوایا به سکه ساسانی نگریسته است - با وجود قدمت آن، به علت جامعیت، از اهمیت بسیاری برای سکه‌شناسی این دوره برخوردار و مرجع تحقیقات دیگر شده است. آلتهایم در کتابش (آلتهایم، ۱۳۸۲، ۱۰۹) به این موضوع به صورت برداشتی کوتاه پرداخته و اشاره می‌کند که ساسانیان اساساً به هخامنشیان استناد می‌کردند و به دلیل شهرت طلبی ضرب طلا را یک ضرورت می‌دیدند. ایشان دلیل دیگر برای ضرب و استفاده از سکه طلا را نتیجه لشکرکشی‌هایی حکومت ساسانی بر ضد کوشان‌ها و به شمال هندوستان - که ضرب طلا در آنجا بیشتر معمول بود - می‌داند، چون تحرکات نظامی در این مناطق فقط با طلا می‌توانست به راه انداخته شود. به همین دلایل با ضرب اندک سکه طلای ساسانی موافق نیست. همچنین گریلیدی نیز در مقاله‌اش به کارکرد سکه‌های طلا و نقره در این دوره و تشریح نسبت‌های ارزشی آنها در قبال همدیگر در طول دوران این دولت پرداخته و نیز به ارتباط واحدهای وزنی پر کاربرد و رایج این دوره با واحدهای وزنی آتیکی و بعداً واحدهای رومی و بیزانسی معتقد و پرداخته است. وی نیز به کاربرد و رواج طلا در این دوره معتقد بوده و برداشتش این است که در قلمرو شاهنشاهی ساسانی که بیشترین طلای

جهان تدارک و جذب می‌شده، طلا و سکه طلای ساسانی نمی‌توانسته صرفاً نقش و وظایف نمایش داشته باشد. این برداشت‌ها و آرای نوین محققان، راقم این سطور را راغب به تحقیق جامع‌تر و یافتن مصادیقی در اثبات این مسئله نمود.

### نقش طلا در سیاست‌های اقتصادی دولت ساسانی

بسیاری از مورخان به کمبود منابع طلا و غیرمرسوم بودن استفاده از این فلز گران‌بها در دوره ساسانی اذعان داشته و دارند (آلرام، ۱۳۹۲: ۲۸). اما در برخی از منابع اوایل اسلامی (طبری، ۱۳۸۹: ۲۰۲-۲۱۴ و نلدکه، ۱۳۵۸: ۵۳۷-۵۳۸ و نیز (Blokley, 1985, 71-63) این روایت نقض شده است و تا حدودی تصویری روشن از کاربرد طلا در شاهنشاهی ساسانی ارائه می‌شود (Grison, 1992, 146-137). منابع از استفاده از اجناس زرین، که زرق و برق خاصی به دربار داده‌اند، خبر می‌دهند چنان‌که خزاین خسرو دوم (۵۹۱-۶۲۸ م.) از گنجینه‌ها و نفایس عظیمی تشکیل شده بود که هر کدام در اذهان و سنن شفاهی مردم تا قرن‌ها بعد با عناوین مختلفی شهرت پیدا کرده و منتقل می‌شد (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۳۳۱-۳۳۴).

احتمالاً در اقتصاد توسعه‌یافته ساسانیان، نسبت ثابتی میان سکه‌های طلا و نقره یا عمدتاً شمش وجود داشته است، تا جایی که این امر می‌توانست متنوع و یا وابسته به فلزات در دسترس و سیاست‌های عمومی حکومت باشد. بنابراین، این مسئله مطرح است که چگونه بایستی ارزش یک سکه دینار (طلا) را در ارتباط با یک سکه درهم (نقره) برآورد کرد و چه ارتباطی بین طلا و نقره در وزن آنها وجود داشته است. روشن شدن این ارتباط، می‌تواند به درک بهتر ارزش طلا در اقتصاد عصر ساسانی کمک کند. ابتدا بایستی توجه کنیم که ساسانیان وارث نظام وزنی آتیک (یونانی) بودند. می‌توان گفت که روند تغییر بین طلا و نقره می‌توانست شبیه به واحد آتیک قدیمی یک به بیست باشد. ضرورتی هم نداشت که ساسانیان از منشأ یونانی آن آگاهی داشته باشند. به علاوه، این نسبت، رابطه ۱ به ۲۰ دوره هخامنشی بین دریک و شیکل را به یاد می‌آورد. این در حقیقت میراث فرهنگی هلنیستی در ایران بود که تنها با حمله تازیان کنار زده شد. ساسانیان الگوهای شرقی مانند کوشانیان در آسیای میانه و هند را داشتند که به ضرب سکه طلا پرداخته بودند. چنان‌که در دوران ویمه کدفیزیس (حک ۹۰-۱۰۰ پ.م) فرمانروای کوشانی، دیناری در حدود ۸ گرم ضرب می‌شد و سکه نقره ضرب نمی‌کردند (لوکونین، ۱۳۸۴: ۲۱۳-۲۴۰). اگرچه احتمالاً نظام پولی ساسانیان در این زمینه مستقل و بی‌ارتباط با کوشان‌ها بود، ولی باید اذعان کرد اصلاحات و ابداعات اردشیر بابکان مؤسس دولت ساسانی و شاپورا اول در رابطه با ایجاد نسبت یکسان بین طلا و نقره در ضرب

سکه، نمی‌توانست تماماً مستقل و جدا از اقتصاد رومی و کوشانی باشد (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۲۱۳-۲۴۰). به ویژه این که هدف بنیان‌گذار دولت ساسانی، حیات دوباره به ضرب سکه در ایران زمین بود که در دوره پارتی‌ها به سطح پایینی تنزل یافته بود. از جمله اصلاحاتی که برای یکسان کردن وزن دینار به نسبت درهم به کار رفت، می‌توان به کم کردن وزن دینار از ۴/۵۵ گرم به ۴/۲۵ گرم اشاره کرد که باعث درخواست و تمایل بیشتر به آن گردید (Miles.C, 1991, 136-123).

با توجه به منابع دوران ساسانی و منابع اوایل دوره اسلامی و همچنین تحقیقات تاریخی و باستان‌شناسی، مورخان این دوره به این نتیجه رسیده‌اند که در قلمرو شاهنشاهی ساسانی به نسبت امپراتوری روم، معادن طلای کمی یافت می‌شد. گرچه در این رابطه نباید قابلیت و مهارت رومی‌ها را برای استخراج این نوع معادن از نظر دور داشت، ولی در عوض آگاهی‌های زیادی در مورد معادن نقره در ایران دوره ساسانی در منابع یافت می‌شود (Morony, 1993, 37-25). بنابراین کمبود معادن طلا در قلمروی ایران از جمله عواملی است که باعث کمیابی سکه‌های دینار به نسبت نقره ساسانی شده است، تا جایی که این امر می‌توانست باعث در مضیقه قرار گرفتن ساسانیان در امر ضرب سکه دینار شود و مسائلی برای دولت ساسانی به وجود آورد. البته باید به این مسئله هم اشاره کرد که کمبود منابع طلا شاید امری مهم در ترغیب شاهان ساسانی برای به دست آوردن طلا و یا به جریان انداختن آن در معاملات بین‌المللی بوده که در زیر به این مقوله نیز پرداخته می‌شود.

در دوره ساسانیان، مقدار زیادی طلا به صورت سوبسید، باج، فدیة و همچنین هدیه میان رومیان و ایران رد و بدل می‌گردید. به گواهی تاریخ، در این دوره سیاست شاهان این سلسله، به خصوص شاهان قدرتمند، بر این مبنا قرار گرفته بود که راه ورود طلا به قلمرو خود را بگشایند. این سیاست نه فقط در زمان‌هایی که میان ایران و همسایگان خود به ویژه امپراتوری روم صلح برقرار بود، بلکه در برهه‌هایی نیز، که میان آن‌ها درگیری در جریان بود، اجرا می‌شد. چنان‌که در طی جنگ‌های ایران و روم غنایم بسیاری (از جمله طلاهای رومی) از شهرهای رومی که به تصرف طرف ایرانی درمی‌آمد، در اختیار ساسانیان قرار می‌گرفت (پروکوپوس، ۱۳۴۷: ۹۱-۹۳).

برخی از شاهان ساسانی برای برطرف کردن کمبود طلای کشور و جلوگیری از بالا رفتن ارزش آن در تناسب با نقره در زمان‌های کمبود و حتی برای پرداخت باج به دیگر کشورها، حاضر می‌شدند قلمروهای فتح‌شده در اراضی روم را بازپس داده و به جای آن مقادیر معتناهی طلا و احياناً خدماتی از اسرای آنها دریافت دارند. چنان‌که در سال ۵۴۰ میلادی خسرو اول پس از تصرف مناطق بزرگ و استراتژیک در مرزهای شرقی روم، حاضر شد شهر انطاکیه را در قبال ۱۰ کنتاریا (برابر با صد پوند) طلا، و هریک از دو شهر کلسیس (همان، ۱۳۵-۱۳۹) و ادسا (همان،

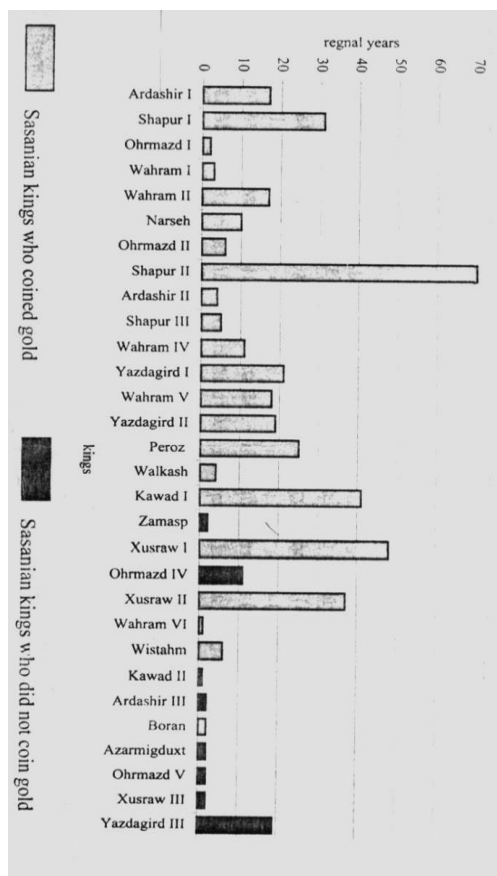
(۱۷۹) را در قبال دویست پوند طلا بازپس دهد (پروکوپوس، ۱۳۴۷: ۱۴۸ و ۱۵۲ و نیز دریایی، ۱۳۸۳: ۱۱۳). در این رابطه باید به قراردادهای صلح که میان دو قدرت بزرگ عصر باستان بسته می‌شد، توجه کرد که اطلاعات مه، می در این زمینه به دست می‌دهند. به عنوان نمونه در سال ۵۳۲ میلادی در صلحی که به «صلح بی‌پایان» معروف گردید، بیزانسی‌ها مجاب شدند سالی یازده هزار پوند طلا پرداخت کنند. البته این سخن زمان‌هایی مصداق پیدا می‌کند که جنگ با پیروزی ایرانیان خاتمه می‌یافت. چنان‌که پروکوپوس در کتاب *جنگ‌های ایران و روم* بارها از مقدار طلا و نقره‌ای که رومیان بایستی به ساسانیان باج دهند، سخن رانده است. این کتاب مشحون از باج‌هایی است که امپراتوری روم شرقی می‌بایست برای آزادی شهرها، رعایا و املاک تحت تصرف سربازان ایرانی پرداخت می‌کرد (پروکوپوس، ۱۵۵، ۱۳۴۷-۹۵). با بررسی پرداختی‌های روم به‌خصوص در سده‌های سوم، ششم و اوایل سده هفتم میلادی، می‌توان آمارهای بعضاً عجیبی از سرازیر شدن عظیم ثروت و حرکت طلا از غرب (بیزانس) به شرق (ایران) را مشاهده کرد. اگرچه غنایم جنگی به عنوان یکی از منابع درآمد دولت ساسانی به شمار می‌رفت، اما همان‌طور که گفته شد این منبع درآمد در زمان‌هایی حاصل می‌شد که سپاهیان ایران در نبرد با رومیان به پیروزی دست می‌یافتند. بنابراین غنایم جنگی منبع درآمدی همیشگی برای حکومت ساسانی نبود، اما در بودجه ساسانیان و برای برطرف کردن کمبودهای طلای ایران اهمیت بسزایی داشت (Gariboldi, 2007, 435-415) و به نظر می‌رسد در این دوره استفاده از طلا در اقتصاد و جامعه ایران، بایستی ارزش دوباره‌ای یافته باشد.

دولت ساسانی نظارت قوی بر سکه‌های نقره داشت. علاوه بر آن، سکه‌های طلا نیز تحت کنترل و نظارت دولت بود. هر چند به نظر می‌آید که شواهد آن اندک است.<sup>۱</sup> چنان‌که آمده است شاپور دوم شاهنشاه ساسانی (۳۰۹-۳۷۹ م.)، برای جلوگیری و سد کردن راه اقوام صحراگرد هنگام ورود به قلمرو ایرانشهر، ناچار شد مدت زیادی در مرو اقامت کند. در این مدت در شرق ایران دینارهایی به منظور پرداخت هزینه‌های جنگ و هم‌چنین دینارهایی برای کار تجارت و بازرگانی ضرب شد (Grison, PH, 1992, 146-137) که می‌بایستی در تجارت کالا به کار رود. اکثر شاهان

---

۱. سکه‌ی طلای دوره اردشیر اول ساسانی از طلای هم عصر خود در روم (آثوری) سنگین‌تر بود. ولی از سکه طلای کوشانی سبک‌تر بود. معیار وزن این سکه‌ها هنوز نامعلوم است. ساسانیان بعد از تصرف بلخ از کوشان‌ها در دور شاپور اول، به ضرب سکه‌ی طلا با شکل آتشکده مزدایی بر آن، پرداختند. طلای ساسانیان از مدل‌های سکه طلای رومی تأثیر پذیرفته است. بنگرید به:

ساسانی سکه‌های دینار ضرب کرده‌اند و تنها چند شاه در دوران حکومت‌شان سکه طلا ضرب نکردند که دلایل آن هم نامشخص است (Gariboldi, 2007, 435-415). شاهنشاهی که سکه طلا ضرب نکرده‌اند، تقریباً دوران سلطنت آن‌ها به اواخر دوره ساسانی یعنی به نیمه اول قرن هفتم میلادی بازمی‌گردد. در دوره جاماسب، هرمزد چهارم، بهرام ششم، قباد دوم (شیرویه)، اردشیر سوم، آرمیدخت، هرمزد پنجم، خسرو سوم و یزدگرد سوم سکه طلا به دلایل نامعلومی ضرب نگردید.



با توجه به نمودار<sup>۱</sup> که نشانگر ضرب سکه‌های طلا در طول دوره حکومت پادشاهان ساسانی است، می‌توان به این نتیجه رسید که عدم ضرب سکه توسط پادشاهان اواخر ساسانی به بحران‌های داخلی حکومت برمی‌گردد که در زمینه جانشینی ایجاد شده بود. در این دوره، پادشاهان یا بازیچه دست سرداران بودند یا تمام طول دوره سلطنت‌شان به جنگ برای بقای بر تخت بودنشان و نگه‌داشتن مشروعیت حکومت آنها گذشت. پس می‌توان نتیجه گرفت طلا با معیارهای معلوم و مقبول، تقریباً در طول سلطنت همه شاهان ساسانی البته با مقیاس بسیار کمتری در برابر با ضرب سکه نقره ضرب می‌گردیده است.

اخیراً محققان در تفسیر سکه‌های دو

چهره تجدید نظر نموده، و این عقیده را بیان کرده‌اند که این نوع سکه‌ها، متداول و در میان سربازان پیروز منتشر می‌شد. بنابراین باید گفت که طلا به جز ویژگی نمایشی و تشریفاتی خود، که کمیابی آن در بالا رفتن ارزشش بی‌تأثیر نبوده است، با اشکال و شمایل‌های شرعی خاص،

۱. نمودار از مقاله «طلا و نقره در اقتصاد ساسانی» آندره گریبلدی اخذ گردیده است.

می‌توانست به‌عنوان سکه‌های جشن پیروزی ساسانیان بر رومیان، ضرب شده باشند (Sears, 1999, 167-149). پس دیگر نمی‌توان از کاربرد نمایشی طلا سخن گفت. وزن این دینارها حدود ۴/۵ گرم بوده است، گرچه ممکن بود این اوزان به دلایل مختلف اندکی تغییر کنند. ضرابخانه‌های بسیاری از دوره ساسانی شناسایی شده است که با بررسی آن‌ها می‌توان به این نتیجه رسید که دینارها تا پایان قرن پنجم میلادی علایم فرهنگی و شمایل‌نگاری‌های اسطوره‌ای شبیه به هم داشتند (Gariboldi, 2007, 435-415). چندین ضرابخانه نیز که در قلمرو ساسانیان پراکنده بودند که سکه‌های طلا ضرب می‌کردند و تحت نظارت شاه بودند. به عقیده‌ای، دینارها حداقل در دوره پیروز ساسانی، در سطح بالایی توزیع می‌شدند. بعد از سلطنت پیروز (۴۵۹-۴۸۴ م.) به نظر می‌رسد که تمایلی در تمرکز تولید طلا وجود داشت و براساس شواهد سکه‌شناسی، ضرابخانه AY (ایران خوره‌شاپور)، نقش مهمی را در این مورد بازی می‌کرد (Nikolaus, 2007, 689-675).

در حقیقت ساسانیان همراه با ضرب سکه نقره، که ضرب و چرخش آن در ایران در استمرار با دوره‌های قبل از ساسانی بود، مقداری هم سکه طلا ضرب می‌کردند که البته این مقدار به اندازه ضرب سکه نقره نبود. براین اساس کاربرد دینارها در اقتصاد ساسانی به اندازه نقره‌ها، خاص نبوده است و نباید از دید کمیّت استفاده نقره در این دوره به چرخش طلا در بازار و در دست مردم نگریست.

پس از مرگ پیروز، شاهنشاه ساسانی، در اثنای جنگ با هپتال‌ها (در سال ۴۸۴ م.) ساسانیان تا مدتی مجبور بودند به آنها باج بپردازند. این بحران (Alramand, Gyselen, 1997) باعث پایین آمدن وزن و خلوص سکه‌های ساسانی شد و وزن دینارهای پیروز از ۴/۸ به ۳/۷ گرم و درهم‌ها به حدود ۴ گرم تنزل پیدا کرد (Gariboldi, 2007, 435-415). پس از پیروز ساسانی‌ها تا دوران قباد اول (۴۸۸-۵۳۱ م.)، به دلایلی از جمله شکست از هپتال‌ها به همراه پرداخت باج سنگین به آن‌ها، کشته شدن شاه در میدان جنگ، قحطی و جنگ‌های نافرجام، اقتصاد دولت ساسانی رو به رکود گذاشته بود و تأثیرات این بحران در صنعت سکه نیز قابل مشاهده است؛ چرا که حکومت ساسانی در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم میلادی می‌بایست به هپتالی‌ها باج پرداخت می‌کرد. همین امر از سوئی باعث شده بود که طلا در کشور کم شود و از دیگر سو باعث کند شدن روند معاملاتی شد که با طلا صورت می‌گرفت. ولی چنین عواملی هیچ‌وقت به حذف و یا از دور خارج شدن طلا منجر نگردید و محققان هیچ دلیلی مبنی بر توقف استفاده از این فلز در بین اصناف مختلف اجتماعی و اقتصادی ارائه نکرده‌اند. گرچه ممکن است در دوره مورد بحث، غیر از

کاهش وزن سکه‌های طلا و نقره، ضرب سکه‌های نقره به نسبت سکه‌های طلا افزایش پیدا کرده باشد، اما اطلاعاتی که سکه‌شناسی به دست می‌دهد نشان از آن دارد که در قرن ششم و هفتم میلادی، وزن سکه‌های ساسانی (اعم از طلا و نقره) دوباره به شرایط زمان پیش از بحران بازگشت. البته باید این مسئله را در نظر گرفت که کاربرد طلا در این دوره را نباید محدود به ضرب سکه کرد. احتمالاً در زمان کمبود سکه زرین، طلا می‌توانست به شکل شمش برای پرداخت‌های بزرگ و به صورت زیورآلات، ظروف و وسایلی که در معاملات قابل استفاده باشند، کاربرد پیدا کند (Gariboldi, 2007, 435-415).

### کاربرد و اهمیت طلا در فرهنگ و جامعه ساسانی بر اساس متون پهلوی

فلیپ ژینیو سند پهلوی مهمی را که روی ابریشم نوشته شده بود، منتشر کرده است. این سند بخشی از مجموعه متون اقتصادی دوره ساسانی را دربر می‌گیرد که در برکلی نگه‌داری می‌شود. سند مذکور، رسید پرداخت ۱۰۰ دیناری است که به ونداد پسر منوچهر از خانه حاکم (؟) (دهیوبد) پیرگ<sup>۱</sup> در مساعدت به بهرام پسر روشن گشنسب، در حضور یک شخص با صلاحیت فراکستار<sup>۲</sup> به نام گوشنوار تحویل داده شده است (Gariboldi, 2007, 435-415). این سند ارزشمند نشان می‌دهد که طلا در مناسبات اقتصادی و اجتماعی ساسانی، نقش بسزایی را ایفا می‌کرده است.

کاربرد طلا را در این دوره نباید به ضرب سکه از سوی دولت وقت محدود کرد. منابع شیوه دیگری را در داد و ستد با طلا روایت می‌کنند که از نظر و در نتیجه‌گیری بسیاری از محققان این دوره به دور مانده است. این شیوه استفاده کردن از طلا می‌بایست به دلایل مختلفی از جمله به خاطر کمبود طلا، داشتن اهمیت مذهبی و استراتژیک و یا به علت ارزش ذاتی آن بوده باشد. در ماتیکان هزار دادستان، به عنوان مجموعه‌ای از فتاوی حقوقی، در فصل هبه به طور صریح از استفاده و کاربردی که طلا در زندگی خصوصی بازی می‌کرد، آمده است: «از نقره‌ای که به دست خواهیم آورد و از طلایی که (احتمالاً به صورت شمش) به دارایی منتقل می‌شود، اجازه یک مقدار مشخص به ارزش ۲۰۰ درهم با شماست! اما او طلا دریافت نکرد، سپس او بایستی ۷۰ درهم نقره بفرستد» (وهرامان، ۱۴۰، ۱۳۹۱). احتمالاً شخصی که مبلغ بزرگ‌تر را قول داده، امیدوار است طلای بیشتری به دست آورد، که این اتفاق نیفتاد. بنابراین او بایستی ۷۰ درهم بدهد تا برای تهیه طلا هزینه کند، زیرا طلا با ارزش بود. اما در این نمونه، او طلا و نقره را سرجمع ۲۰۰ درهم ذکر کرده

1. Pirag  
2. Faraxtar



است و طلا تقریباً متعلق به اوست، اما نقره هنوز مورد نظر است، «او بایستی نصف طلا و نصف نقره بفرستد» (همان، ۱۴۰). براین اساس، روشن شد که طلا، یا به شکل سکه و یا به صورت شمش و بشقاب... می توانست به جای سکه به کار رود بدون اینکه ارزش آن در قیاس با سکه نزول کند. این از ویژگی های خوب این فلز بود که نشان از اعتبار عیار بالای طلای ساسانی داشت. طبق گزارش *ماتیگان*، هدایا هم به شکل طلا و هم به شکل نقره بودند و حتی دارایی و ثروت شخص را به طلا و یا نقره تبدیل می کردند. طلا به خصوص برای احترام ویژه به دربار شاه و در تمجید از ایدئولوژی شاهانه، مناسب بود. بنابراین برای بسیاری از مردم طلا نشان توانایی و قدرت بود، که البته این قدرت ممکن بود از او گرفته شود.<sup>۱</sup> این گفته پروکوپوس که «برای هر کسی (در ایران) پوشش حلقه، کمر بند یا سنجاق سینه طلا یا هر چیز از این رقم غیر قانونی است، به استثنای شخصی که ارزش اشیاء وی، به وسیله شاه محاسبه شده باشد» (پروکوپوس، ۱۳۴۷: ۸۳) متناقض با اخبار مطالب *ماتیگان هزار دادستان* و دیگر متون پهلوی است که مالکیت اشیاء طلائی را قانونی و مشروع می دانند. احتمالاً محدودیت های نقل شده توسط پروکوپ، مربوط به طلاهای قدیمی باشد که نشان قدرت، افتخار و شهادت اجتماعی بودند.

بعضی فصول کتاب دینکرد، مهم ترین متن دینی زرتشتیان، نماد توجه به این موضوع است و به خوبی وظیفه خطیر فلز را (در این مورد طلا) برای دین و همچنین جامعه ساسانی انعکاس می دهد. فلزات در میان والاترین موجودات خلق شده اند و به وسیله خدا با انسان، حیوانات، گیاهان، آتش، خاک و آب ایجاد گشته و مستحق توجه و سپاس بزرگ اند. به علاوه، مغان بایستی همیشه اشیاء فلزی رسمی و تزیینی را بسیار تمیز و درخشان نگه دارند (دینکرت، ۱۳۸۶، کتاب پنجم، فرگرد ۱۹، بند ۲۰۹). علاوه بر تقدس فلز، که به پیوند آن با حوزه و قلمرو شاهی دلالت می کرد، در مورد ارزش آن در بند ۲۰ فرگرد نوزدهم دینکرد آمده است «مخصوصاً باید از دادن تیغ ها و همچنین دیگر فلزات گرانبها به انیران و به کسانی که کارهای خلاف عدالت می کنند پرهیز کرد» و نیز در بند ۲۱ «باید از دفن کردن و بی مصرف و زنگ زده و صیقل نداده و نگه داشتن فلزات گرانبها پرهیز کرد و باید از سپردن آن به ناشایستگان پرهیز کرد.» (دینکرت، ۱۳۸۶، کتاب پنجم، فرگرد ۱۹، بند

---

۱. مانند فرمانده جنگی ایران (آزارس)، که از خاندان مهران بود، در دوره قباد اول که نشان افتخار از طلا و مروارید داشت. اما چون در جنگ با بیزانسی ها در نبرد دارا شکست خورد، از افتخارات خود محروم شد. (جنگ های ایران و روم، ص ۸۳).

۲. در آن بیان شده که اگر یک جام کثیف شد، اگر طلا باشد یک بار و اگر نقره، دوبار، و اگر آهن سه بار باید شسته شود.

۹). این گفته، به شکل واضح مشخص می‌سازد که دادن طلا و نقره به غیر ایرانیان و مردمان غیرزرتشتی ممنوع است. همین دستورات دینی بایستی در زندگی عمومی مردم آن عصر جاری و به کار بسته شده باشد.

نیکولاس سیمز ویلیامز به تازگی متن‌هایی تحت عنوان اسناد باختری (بلخی) (Sims-Williams, 2000, 160) انتشار داده است که غالباً در قالب قراردادها و جریمه‌های است که برای تخلف از مفادشان تعیین می‌شود. به طور کلی جریمه یکسانی باید به مقامات و طرف قرارداد پرداخت می‌شود. از جمله در صورت تخطی از قرارداد ازدواج، ۴۰ دینار باید جریمه داده می‌شود. سندی بسیار اخیر به تاریخ ۷۲۳ میلادی که اجازه می‌دهد ارزش یک درهم نقره را نسبت به طلا تخمین بزنیم، چون متن سخن از ۱۰۰ دینار جریمه می‌گوید که به بریدگ و ۵۰۰ درهم که به طرف قرارداد باید پرداخت شود. چون این مبالغ در شرایط عادی برابر بودند و می‌توانیم استنباط کنیم که یک دینار معادل ۵ درهم بوده است (ژینیو، ۱۳۹۲: ۱۶۸-۱۷۶). این کاملاً متفاوت از ارزشی است که دینار در غرب ایران در آن زمان داشت؛ یعنی حدود ۱۱/۲ درهم که در فرهنگ پهلویگ آمده است. فقط می‌توان گمان کرد که پول طلا در آنجا گران‌تر از جاهای دیگر بوده است.

ریکا گیزلن یافته‌هایی از شواهد اهمیت طلا در اقتصاد ساسانی منتشر کرده است (Gyselen, 2004, 72-49) که نشان دیگری از رواج و کاربرد طلا در اقتصاد و معاملات این دوره است. وی از عنوان (مقام؟) جالب زربد،<sup>۱</sup> بر روی یک مهر ساسانی در ارمنستان و بعضی ایالت‌های همسایه دیگر پرده برمی‌دارد. تاکنون این مقام رسمی، ناشناخته بوده است، که محتمل است برای استفاده و یا بهره‌برداری از معادن ایجاد شده باشد. دارنده مهر، نامش در پنج ولایت در ایالت ارمنیای شاهنشاهی ساسانی کنده شده است. به علاوه، اداره زربد، مسئول قلمرو گسترده‌ای در جنوب کوکاس<sup>۲</sup> (شمال غربی ارمنستان - قفقاز)، آردان (شمال و شرق)، و یروزان<sup>۳</sup> (شمال)، سیکان (جنوب شرق) و مرز نساوان<sup>۴</sup>، که محل آن مشخص نیست، بود. درباره ایالت‌های دیگر دولت ساسانی، خبر موثقی برای این مقام نداریم؛ اما نمی‌توانیم آن را هم به حساب نیاوریم. ارمنستان برای شاهان ساسانی، اهمیت بسیاری داشت. این توجه نه تنها برای موقعیت جغرافیایی و استراتژیک آن، بلکه برای معادن طلا و نقره غنی‌اش بود. وقتی در سال ۳۸۷ م ارمنستان بین ایران و

۱. (ZLPTY). «رئیس طلا»

2. Caucasus.  
3. Wirozan.  
4. Marznesawan.

روم تقسیم گردید، معادن مشهور طلای فارانژیون تحت کنترل ساسانیان ماند. در نتیجه، مقام اداری جدید زربد با تصویر عمومی منابع تاریخی و شواهد، مناسب و همخوان است.

## نتیجه گیری

سلسله ساسانی و شرایط ویژه اجتماعی این دوره، زمینه کمک کننده‌ای برای رشد صنعت فلزات (به تبع آن گسترش ضرب سکه‌ها) و نیز آموزش و ترقی در آنها را فراهم آورد. زیرا هم رفاه مادی و آسایش درونی و به‌ویژه تجمل پرستی شاهان ساسانی، انگیزه رونق و رواج صنعت سکه گردید و هم برخوردهای مرزی و پیکارهای درازمدت ایران و روم، لازمه بهبود و گسترش دستگاه ضربخانه (و در کنار آن، صنایع دیگر) شد. نقره کاران و طلاکوبان روزگار ساسانی، ناموران جهانی بودند که این صنعت را به درجه بسیار بالایی از لحاظ فنی رساندند. سکه‌های ساسانی به‌عنوان فرآورده‌های فنی و هنری ایران آن دوره، از طریق دیگر کشورهای متمدن آن روزگار، از خاور تا باختر پراکنده شد.

در این مقاله سعی گردید تا براساس برداشت غیرمتفاوتی از منابع و نیز استفاده و دقت بیشتر در منابع پهلوی، به ارائه تحلیل جدیدی در این رابطه، که نباید برای طلای دوره ساسانی صرفاً نقشی نمایشی و تشریفاتی قائل شد، دست یافت. بیشتر شاهان ساسانی، براساس سکه‌های مکشوفه این دوره، در دوران سلطنت خود سکه طلا ضرب کرده‌اند. البته در زمان جنگ از این فلز برای پرداخت مستمری به سربازان یا مزدوران استفاده شده است. نکته‌ای که کمتر به آن توجه شده این است که نباید تصور کرد طلای ساسانی تنها به صورت سکه می‌توانست ارزش معاملاتی داشته باشد، بلکه طلا به علت ارزش ذاتی‌اش به اشکال مختلف مانند زیورآلات، جام، سینی... هم به کار می‌رفت و ارزش و قابلیت انتقال داشت و برای پرداخت بدهی یا بهای کالا، هدیه در جشن‌های متعدد دینی ساسانی، همچنین به عنوان یادبود جشن پیروزی بر دشمن و یا به مثابه مدال لیاقت به افراد مورد عنایت شاه (و حتی برای مبادله با نقره)، استفاده می‌شد. در پرتو سیستم اقتصادی ساسانیان و با توجه به برشی از منابع که از دید محققین مغفول مانده بود، هم اکنون باید گفت کمبود طلا در این دوره ناشی از فقدان معادن طلا نبود، بلکه تنها کمبود در ضرب سکه‌های طلا بوده است. البته در این بین نباید پراکنش و فراوانی استفاده از این فلز را در همه مناطق مختلف و جغرافیای پهناور شاهنشاهی ساسانی یکسان ارزیابی کرد. چنان‌که گفته شد به گزارش منابع چرخش طلا به اشکال مختلف در ولایات ارمنیا به دلیل معادن غنی طلا و در حوزه بین‌النهرین به عنوان دل ایرانشهر و سرریز شدن غنایم جنگی به پایتخت و در خوزستان به دلیل حضور اسرای

جنگی، بیشتر از ایالات دیگر بوده باشد. بدیهی است که کاربرد دینارها در کل جغرافیای اقتصادی دولت و جامعه فرهنگی ساسانی به اندازه نقره‌ها، گسترده و مورد پذیرش نبوده است و نباید از دید کمیّت استفاده از نقره در این دوره به چرخش طلا در بازار و در دست مردم نگریست. این موضوع محققین را بر آن داشته که به تشریفات بودن طلا در این دوره متقاعد شوند. همان‌گونه که کمبود نقره در دولت روم نیز وجود داشته است.

با این شرح، تا حدودی مسئله کمی ضرب سکه‌های طلا در این دوره روشن می‌گردد. گرچه تمایل به جمع‌آوری و غنی کردن خزانه از طلا و نقره، در برابر به جریان انداختن آن و ارتباط بین کالاها، چهره بنیادی اقتصاد باستان و به خصوص ایران دوره ساسانی بوده، ولی با این توضیحات می‌توان گفت که امروزه بایستی نقش طلا در اقتصاد و جامعه ساسانی، مهم و حیاتی ارزیابی شود و بیش از گذشته مورد تحقیق و پژوهش مورخان قرار گیرد. البته با وجود کمبود معادن طلا در قلمرو ساسانی و به تبع آن کمبود سکه‌های طلا، احتمالاً وظیفه تجملی سکه‌ها و اشیاء طلایی کاهش نیافته و این فلز کمیاب و گرانبها، تنها برای تجمل به کار نرفته است.

در آخر نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد این است که طلای رومی از گذشته دور، در غرب قلمرو ساسانیان مورد استفاده و کاملاً جاافتاده بود. در شرق، سکه نقره به‌عنوان واحد پولی پایه دولت ساسانی و به‌عنوان مکمل طلای رومی در مبادلات به کار می‌رفت و کمتر به رقابت جویبی پرداخته‌اند. احتمالاً نقش هر دو فلز برای دو امپراتوری ایران و روم تلویحاً مشخص بوده است. از این منظر نباید ارزش طلا را در اقتصاد ساسانی با ارزش نقره مقایسه کرد.

## منابع و مأخذ

- ابراهیم‌زاده، سیروس (۱۳۵۰). **شاهان ساسانی، اقتصاد و فرهنگ ایران**، تهران: نشر کمیته جشن شاهنشاهی.
- آلتهایم، فرانتس (۱۳۸۲). **تاریخ اقتصاد دولت ساسانی**. هوشنگ صادقی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- آلرام، میثائل (۱۳۹۲). «**خستین سکه‌های ساسانی**»، در **ساسانیان**، وستا سرخوش و سارا استوارت، ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: نشر مرکز. صص ۲۱-۳۹.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳). **شاهنشاهی ساسانی**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: انتشارات ققنوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). **سقوط ساسانی**. ترجمه منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی، تهران: انتشارات تاریخ ایران.
- **دینکرت** (۱۳۸۶)، ترجمه، آوانویسی و پژوهش ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: نشر معین.

- ژینیو، فیلیپ، (۱۳۹۲) «قیمت‌ها و درهم‌ها در اواخر دوره ساسانیان» در *ساسانیان*، وستا سرخوش و سارا استوارت. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: نشر مرکز. صص ۱۶۸-۱۷۶.
- سامی، علی (۱۳۴۲). *تمدن ساسانی*. تهران: انتشارات پهلوی.
- سلوود، دیوید (۱۳۸۱). «سکه‌های ساسانی»، *کمبریج (مجموعه تاریخ ایران)*. ج ۳. قسمت اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۵). *تاریخ الرسل و الملوک*. ترجمه و تحقیق علیرضا شاپورشهبازی. تهران: نشر مرکز دانشگاهی.
- قیسری، پرو کوپوس (۱۳۴۷). *جنگ‌های ایران و روم*. ترجمه محمد سعیدی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۸). *ایران در زمان ساسانیان*. رشید یاسمی. تهران: نشر صدای معاصر.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریچ (۱۳۸۴). *تمدن ایران ساسانی*. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: علمی فرهنگی.
- مارسلینوس، آمیانوس (۱۳۱۰)، *جنگ شاپورذوالاکتاف با یولیانوس امپراتور روم*. ترجمه محمدصادق اتابکی. تهران: انتشارات اداره شورای نظام.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۳). *تاریخ تمدن ساسانی*. تهران: انتشارات اساطیر.
- نلدکه، تئودور (۱۳۵۸). *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*. عباس زریاب‌خویی. تهران: انجمن آثار ملی.
- وستا سرخوش و سارا استوارت (۱۳۹۲). *ساسانیان*. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: نشر مرکز.
- وهرامان، فرخ مرد (۱۳۹۱). *ماتیکان هزار دادستان*. ترجمه تحقیق سعید عریان. تهران: نشر علمی.

## References

- Altheim, F. 2004. *Tārīkhī Iktishād Dūlati Sāsānī*. H. Šādīkī. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Alram, M. 2014. *Nukhustīn Sīkīhāyī Sāsānī*. P: 21-39. K. Fīrūzmand. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Part of Book**)
- Alram, M., R. Gyselen. 1997. *Sylloge Nummorum Sasanidarum*. Paris-Berlin-Wien, Band1, Ardashir- ShapurI, Wien. (**Book**)
- (Anonymous). 2008. *Dīnkart*. Zh. Āmūzīgār. & A. Tafaḍulī. (Translators & Editors and Alliterated). Mu'tin, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Blokley, R.C. 1985. *Subsides and Diplomacy: Rome and Persian in Late Antiquity*. Phonix, Vol. 39, No.1. (**Journal**)
- Christensen, A. 2000. *Īrān dar Zamānī Sāsānīyān*. R. Yāsīmī. (Translator). Šīdāyī Mu'āšir, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Daryāī, T. 2005. *Shāhanshāhīyī Sāsānī*. M. Thakībfar. (Translator). Kuḵnūs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- \_\_\_\_\_. 2005. *Suḳūṭī Sāsānī*. M. Itihādīyih. & F. Amīr Khānī. (Translators). *Tārīkhī Īrān*, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Gariboldi, A. 2007. Gold and Silver in the Sassanian Economy. P: 415-435 5th European Conference of Iranian studies 2003, Bologna: University Ravenna, Italy. **(Part of Book)**
- Gignoux, P. Dinar. Encyclopedia Iranica, Vol VII. **(Encyclopedia)**
- Gignoux, Ph. 2014. Kiyathā wa Dirhamhā dar Awākhiri Dūriyi Sāsānīyān. P: 168-176. K. Firūzmand. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) **(Part of Book)**
- Gobl, R. 1971. Sasanian Numistics, P. Severin. (Translator). Wurburg, Vienna. **(Book)**
- Grirson, Ph. 1992. The Role of Silver in the Early Byzantine Economy. P: 137-146. Ecclesiastical Silver Plates in Six- Century Byzantium, Washington. **(Book)**
- Gyselen, R. 2001. Economy IV in the Sasanian Period. Encyclopedia Iranica Vol. VIII. **(Encyclopedia)**
- Gyselen, R. 2004. New Evidence for Sasanian Numistics the collection of Ahmad Saeedi, P: 49-72. Res Orientales XVI, Bures-Yvette. **(Part of Book)**
- Ibrāhīm Zādih, S. 1972. Shāhāni Sāsānī, Iktisād wa Farhangi Irān. The Committee Celebration of the Persian Empire, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Kiyārī, P. 1969. Djanghāyi Irān wa Rūm. M. Sa'īdī. (Translator). Bungāhi Tardjumih wa Nashri Kitāb, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Loukonine, V.G. 2006. Tamaduni Irāni Sāsānī. 'I. Riḍā. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Marcellinus, A. 1932. Djāngi Shāpūr Dhulkitāf bā Yūliyānūs Impirātūri Rūm. M.S. Atābakī. (Translator). Idāriyi Shūrāyi Nizām, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Miles G.C. 1991. Dinar. The Encyclopedia of Islam II, P: 123-136. Leiden. **(Encyclopedia)**
- Morony, M. 1993. The late Sasanian Economic Impact on the Arabian Peninsula. Name- Je Iran Bastan, Vol 1c No2, P: 25-37. **(Journal)**
- Nafīsī, S. 2005. Tārīkhi Tamaduni Sāsānī. Asāthīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Nöldeke, T. 1980. Tārīkhi Irānīyān wa 'Arabhā dar Zamāni Sāsānīyān. 'A. Zaryāb Khūi. (Translator). Andjūmani Āthāri Millī (Society for the National Heritage of Iran) "SNH", Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Paruk, Furdonjee D.J. 1924. Sasanian Coin. The Time Press, Bombay. **(Book)**
- Sāmī, 'A. 1964. Tamaduni Sāsānī. Pahlawī, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Sarkhūsh, V., S. Stuart. 2014. Sāsānīyān. K. Firūzmand. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Schindel, N. 2004. Kowad I. Encyclopedia Iranica, Vol V, P: 324. **(Encyclopedia)**
- Schindel, N. 2007. The Sasanian Eastern Wars in the 5th Century, the Numistic Evidence; P: 675-689 5th European Conference of Iranian Studies 2003, Bologna: University Ravenna, Italy. **(Book)**
- Sears, S. 1999. Monetary Revision and Monetization in the Late Sassanian Empire. Matriaux Pour l Histoire Economiqou du monde Iranian, StudIranica, Cahir21, P: 149-167. Paris. **(Journal)**
- Sellwood, D. 2003. Sikihāyi Sāsānī; Cambridge History of Iran. Vol. 3. Part. 1. Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Sims-Williams, N. 2000. Bactrian Document from Northern Afghanistan I, legal and Economic Document, CII Part II, Vol. VI, London. **(Book)**
- Steohen, A., M.L. Bate. 1997. Coin and Coinage Encyclopedia Iranica, Vol. VI, P: 15-41. **(Encyclopedia)**
- Ṭabarī, M.Dj. Tārīkh al-Rusul wa al-Mulūk. Sh. Shahbāzī. (Editor). Markazi Dānīshgāhī, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Wahrāmān, F.M. 2013. Mātkāni Hizār Dādstān. S. 'Uryān. (Editor & Translator). 'Ilmī, Tehran. (In Persian) **(Book)**

## **The Role of Gold in the Sassanid Society and Economy**

**Farhad Nambaradarshad<sup>1</sup>**

Receive: 5/4/2018  
Accept: 22/10/2018

### **Abstract**

Ardashir the first, founder of the Sassanid Empire, established a new administrative system. The Sassanid kings, as the Achaemenids, did mint the gold and silver coins. During this period, the gold, whenever it would be needed, was used beside the silver at the cast of second currency. Based on the narrations, a vast amount of gold was arrived to the center. The gold was used as the expenditure of war, wage, tribute, cultural memorial or jewelry. By the testimony of resources, most of the gold of the world was mined and used in this era and almost all of gold trade routes were toward Sasanian realm. The title Zarbod is an evidence to make doubt on idea of ceremonial Sasanian gold. Thus the role of Sasanian gold and its function in society and culture must be studied with a new approach. This article aims to analyze the social and economic function of gold and review its proficiency and currency in Sasanian society. Also it is about to reject this old hypothesis on inefficiency of Sasanid gold on governmental economy and religious society.

**Keywords:** Sasanian government, Political Economy, Gold and Silver, Numismatics, Coinage

---

<sup>1</sup> MA in History of Ancient Iran. Shahid Beheshti University, Expert of the National Library and Archives of I.R. IRAN; farhad.1363@gmail.com

## The Economic Situation of Quhestan in the Early Islamic Centuries

Mojtaba Garavand<sup>1</sup>  
Dariush Nazari<sup>2</sup>  
Farshid Jafari<sup>3</sup>

Receive: 9/3/2018  
Accept: 13/10/2018

### Abstract

Quhestan was one of the most important states of Iran in the early Islamic centuries, which its name was associated with Khorasan. Although it was part of Khorasan in the political and administrative structure, it was mentioned in various geographic sources as an independent geographic and state unit. Quhestan has been considered for a long time due to its position of orientation, geographic texture, proper economy, being at a distance of caliphate, and the presence of various political, ethnic and religious groups. In close proximity to Quhestan, the three major provinces of Khorasan, Sistan and Kerman turned the region into an unmatched transit route. This research attempts to answer the following question: what was the economic situation in Quhestan region in the early Islamic centuries and what was the role of its geographical and climatic position in economic developments of Quhestan? The findings of this research show that positive historical changes (stability of the state, the establishment of security and the application of fair tax systems), and negative historical changes (burn wars, insecurity, instability of governments, unjust taxes, natural disasters such as famine, floods and contagious diseases) had led to the expansion of trade exchanges or the economic downturn in the region during the early Islamic centuries. The method of this research is descriptive-analytical and based on library resources.

**Keywords:** Quhestan, Economy, Khorasan, Agriculture, Husbandry, Exports

---

<sup>1</sup> Assistant Professor, Department of History, Lorestan University; garavand.m@lu.ac.ir

<sup>2</sup> Assistant Professor, Department of History, Lorestan University; nazari.d@lu.ac.ir

<sup>3</sup> MA in History of Islamic Iran, Lorestan University; farshidjafari1365@gmail.com



Agha 'Enayat Jvanroyi, as a fragment of these subalterns' history and using Hermeneutic method tries to criticize existing representations and reconstruct an alternative narration through this trace and fragment of subaltern voice.

**Keywords:** Tribal Policy, Pahlavi I, narration, Subaltern, Security, Nomad settlement

## **Representing Tribes as Insurgent in the Pahlavi I era**

**Fardin Ghoreishi<sup>1</sup>**  
**Mohammad Abbaszadeh<sup>2</sup>**  
**Mohammad Bagher Alizadeh Aghdam<sup>3</sup>**  
**Nasser Sedghi<sup>4</sup>**  
**Seyed Hamed Kohnepooshi<sup>5</sup>**

Receive: 13/6/2018  
Accept: 10/12/2018

### **Abstract**

Domination mechanisms are product and producer of knowledge and historical narrations. Subalterns as objects of control and power exertion are represented but have not their own voice or own history. Subaltern history cannot be reconstructed through state archives and government documents, because these documents are selected to provide the mainstream narration. Existing representations hinder other possible ways of thought and alternative narrations. Thus, for a construction of subaltern narration, beyond existing representations, fragments and traces should be investigated. In Pahlavi I era, Iranian tribes faced suppression and compulsory settlement, but this violent suppression of further than a quarter of Iran population is not shown in nationalist histories and are summarized under security issues and they have silenced the issue. Urban nationalist elites and state ideology through representing Iran Tribes as source of insurgency, have legitimized their violent suppression. This study has selected the poems of a prisoner in Pahlavi I era,

---

<sup>1</sup> Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Law and Social Sciences, Tehran University; ghoreishi3583@ut.ac.ir

<sup>2</sup> Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz; m\_abbaszadeh@tabrizu.ac.ir

<sup>3</sup> Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz; m.alizadeh@tabrizu.ac.ir

<sup>4</sup> Associate Professor, Department of History, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz; n\_sedghi@tabrizu.ac.ir

<sup>5</sup> PhD Candidate in Sociology, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz; h.kohnepooshi@gmail.com

## **Challenge of the modern state of Pahlavi and Tribe: Obstacle of Political Development**

**Khodabakhsh Gorbanpour<sup>1</sup>  
Ali Akbar Ja'fari<sup>2</sup>  
Fereydoon Allahyari<sup>3</sup>**

Receive: 18/2/2018  
Accept: 20/10/2018

### **Abstract**

Political participation based on national loyalty of the ethnic and religious minorities residing in a country is one of the fundamental pillars of the communities being politically developed. Though the grounding for modernity growth and the entry of the essential concepts related thereto was set during the period of Reza Shah, but, practically, the Pahlavi state stood far away from achieving political development bearing the participation of the entire clans and ethnicities and the groups living in this territory. The current research paper tries to adjust the modernism theories and modern government with Iran's status so as to criticize the centrism tendencies of the Pahlavi's modern government.

It seems that in communities based on ethnic and tribal minorities, such a condition makes achievement of modern development impossible, and forces the modern state to use the mandatory and controlling practices to restrain these minorities in order to implement the goals and objectives desired.

**Keywords:** Tribes, Modern state, Political development, Identity, Reza Shah

---

<sup>1</sup> PhD Candidate in History of Islamic Iran, University of Isfahan; gorbanpour@gmail.com

<sup>2</sup> Associate Professor, Department of History, University of Isfahan (Corresponding Author); a.jafari@ltr.ui.ac.ir

<sup>3</sup> Professor Department of History, University of Isfahan; f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

## Investigating and Analyzing the Geographical Dispersion of Esterqāq in the Conquests of Amīr Taimūr Gūrkanī

Narges Alipour<sup>1</sup>  
Nozhat Ahmadi<sup>2</sup>

Receive: 25/7/2017

Accept: 22/7/2018

### Abstract

During the 36 years of the reign (1370-1405), Taimūr Gūrkanī carried out numerous campaigns across the Transoxiana and a significant portion of the Middle East and Anatolia to conquer. The use of the concept of war against the infidels, which came in the Qur'an and sources of jurisprudence under the name of Jehād, left his hand in the grip of the slave, or legitimized it. The present study, based on the geographic area of the Taimūr's wars was under the name of Jehād or Ghazweh, is about to search and identify the areas where their populations were enslaved by Taimūr's troops. Therefore, it has been attempted to use a descriptive-analytic method based on the main sources to investigate the geographic dispersion or, in other words, the local analysis of slavery in the Taimur Gurkani conquests and analyze and criticize its motivations and characteristics.

The results of this study show that during the Taimūr Gūrkanī attacks, the largest number of slavery or Esterqāq, was found in areas such as the Caucasus, India, the Ghebchagh plains and Jeté Ulus that was often also under the pretext of fighting with infidelity, bad religion, defending Islam and expanding it in the above areas; and in fact in order to obtain human resources and sell them in the slave trade markets or urdu bāzār, or to receive a ransom for their release from their parents and relatives.

**Keywords:** Geographical dispersion, Amīr Taimūr Gūrkanī, Esterqāq, Slave

---

<sup>1</sup> PhD Candidate in History of Islamic Iran, Alzahra University (Corresponding Author); n.alipour@alzahra.ac.ir

<sup>2</sup> Associate Professor, Department of History, University of Isfahan; n.ahmadi@ltr.ui.ac.ir

## **Unemployment as a Historical Concept: An approach for research on history of unemployment in Iran**

**Mohammad Javad Abdollahi<sup>1</sup>**

Receive: 3/12/2017

Accept: 19/7/2018

### **Abstract**

In Iran, most research on history of unemployment has been conducted by government subordinate institutions. These studies have mostly tried to provide policies for the state in the field of unemployment, based on official figures derived from public censuses. The hidden assumption in these studies with quantitative methods is the a-chronic of economic concepts such as unemployment. However, what remains to be neglected in these researches is the heterogeneity of the meaning of economic concepts, such as unemployment in different periods. Therefore, the question in the present paper is how unemployment, as a concept that is usually static, can be transformed into a historical research subject, as a changing concept. The present paper claims that unemployment can be transformed into a subject for historical research as a changing concept, with the help of the approach of social historians in the terms of labor and unemployment concepts. As a matter of fact, it has been shown that how to go beyond these studies with quantitative methods in interpreting unemployment through describing the conflict between ideological dimension and the material reality of unemployment.

**Keywords:** Iran, History, Social history, Unemployment, Unemployed

---

<sup>1</sup> PhD in History of Islamic Iran, University of Tehran; mj.abddi@gmail.com

product of domestic thought and needs or an imposed program in line with capitalist interests. Using the historical method and relying on recent sources and documents, the present study acknowledges the origins of the Iranian planning system.

**Keywords:** Planning Organization, Pahlavi II, Developing Plans, Capitalism, A seven-year Plan

# **An Analysis of the Historical Background of the Emergence of Development Planning and the Formation of the Planning Organization in Iran (the Reign of Pahlavi 1925-1948)**

**Ali Shahvand<sup>1</sup>  
Habibalah Saeedinia<sup>2</sup>**

Receive: 24/12/2017  
Accept: 27/8/2018

## **Abstract**

Planning was initially taken into consideration with a view to development at the beginning of the 20<sup>th</sup> century and in the wake of international changes intervening the both world wars, a move that was later taken up by underdeveloped countries. In Iran, the idea of planning and the temporary attempts to implement it came to the fore before they found international acceptance, during the reign of Reza Shah. Following the international and domestic changes caused by the Second World War, the idea of planning in Iran experienced a revival of interest within both the government and the national community. Attempts to develop the first plan and establish the Planning Organization took place in a space of four years. During this period, the employment of specialized knowledge, provided by American consulting firms and on the recommendation of European Bank for Reconstruction and Development (EBRD), led the Iranian Planning Organization to be considered as acting in the service of capitalist interests. In fact, although the idea of planning in Iran has a long history, its establishment and development after the Second World War took place under international conditions and the direction of the United States. In this light, the present study seeks to look into the emergence of the Planning Organization in Iran by addressing an important question: Is the establishment of Planning Organization in Iran the

---

<sup>1</sup>. PhD Candidate in History of Islamic Iran, Persian Gulf University, Bushehr; Alishahvand@chmail.ir

<sup>2</sup>. Associate Professor, Department of History, Persian Gulf University, Bushehr; Corresponding author; saeedinia@pgu.ac.ir

## **The First Perceptions of the Christian Scholars of the Individual Features of the Prophet of Islam (PBUH)**

**Razieh sirousi<sup>1</sup>**  
**Ali Muhammad Valavi<sup>2</sup>**

Receive: 11/5/2018

Accept: 22/9/2018

### **Abstract**

The emergence of the religion of Islam and its rapid expansion prompted the reaction of Christians who considered Islam a rival religion. The first positions were taken by the clergy of the church. The prophet has been introduced in Christian works as a sickly face, inclined to magic, cunning, lucid, suicidal and Christian imitator. These are the ideas that directly influenced the formation of western imagery of the Holy Prophet. In the present time, despite the progress made in Islamic studies, the mentality of the masses and even many of the scholars of the west is affected by the sediments of these negative ideas. These concepts were identified in two types of individual and social identity of the Prophet. Naturally, variables such as location and posture, political affiliation, and the specialty of the Christian scholars have affected their perceptions of the Prophet. In the present paper, the content analysis method has been used and attempts have been made to identify the relationship between these two variables after the typology of the first Christian scholars until the 14<sup>th</sup> century and their perception of the Individual features of the Prophet. The results show that authors have had similar perception of the Individual features of the Prophet of Islam, in spite of their various occupation, place of birth and the era they lived in.

**Keywords:** Perceptions, Christian scholars, Prophet (PBUH), the Individual features

---

<sup>1</sup> PhD Candidate in History of Islam, Alzahra University; r.sirousi@alzahra.ac.ir

<sup>2</sup> Professor, Department of History, Alzahra University (Corresponding Author); a.valavi@alzahra.ac.ir





# Contents

<b>The First Perceptions of the Christian Scholars of the Individual Features of the Prophet of Islam (PBUH)</b> <i>Razieh sirousi, Ali Muhammad Valavi</i>	9 - 31
<b>An Analysis of the Historical Background of the Emergence of Development Planning and the Formation of the Planning Organization in Iran (the Reign of Pahlavi 1925-1948)</b> <i>Ali Shahvand, Habibalah Saeedinia</i>	33 - 57
<b>Unemployment as a Historical Concept: An approach for research on history of unemployment in Iran</b> <i>Mohammad Javad Abdollahi</i>	59 - 79
<b>Investigating and Analyzing the Geographical Dispersion of Esterqāq in the Conquests of Amīr Taimūr Gūrkanī</b> <i>Narges Alipour, Nozhat Ahmadi</i>	81 - 103
<b>Challenge of the modern state of Pahlavi and Tribe: Obstacle of Political Development</b> <i>Khodabakhsh Gorbanpour, Ali Akbar Ja'fari, Fereydoon Allahyari</i>	105 - 125
<b>Representing Tribes as Insurgent in the Pahlavi I era</b> <i>Fardin Ghoreishi, Mohammad Abbaszadeh, Mohammad Bagher Alizadeh Aghdam, Nasser Sedghi, Seyed Hamed Kohnepooshi,</i>	127 - 148
<b>The Economic Situation of Quhestan in the Early Islamic Centuries</b> <i>Mojtaba Garavand, Dariush Nazari, Farshid Jafari</i>	149 - 173
<b>The Role of Gold in the Sassanid Society and Economy</b> <i>Farhad Nambaradarshad</i>	175 - 190
<b>Abstracts of Papers in English</b>	



# History of Islam and Iran

Vol. 28, No. 40/130, 2018-2019

EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**

EXECUTIVE DIRECTOR: **I. Hasanzadeh, Ph. D.**

## THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.

A. Ejtehadi, Retired Professor of History, Alzahra University.

E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran.

M. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.

E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.

A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.

M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.

M. Sarvar Molaei, Professor Alzahra University.

A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

SH. Yusefi Far, Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.

Printing & Binding: Fargahi Publication



## University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.

Postal Code: 1993891176

Web: [hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)

E-mail: [historyislamiran@alzahra.ac.ir](mailto:historyislamiran@alzahra.ac.ir)

ISSN: 2008-885X

E-ISSN: 3538-3493